

پیام آموزش ۳

فهرست مطالب

سرمقاله

(سردبیر)

طرح دعوای ضررو زیان ناشی از جرم در مرحله واخواهی

(دکتر عباس زراعت (دانشیار گروه حقوق دانشگاه کاشان)

شعبه تشخیص، تکرار ابهام اجرا یا عدم اجرای آرا

(دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دیوان عالی کشور)

ارتباط دادگاه و دادسرای جدید

علی مهاجری (مستشار آموزش و تحقیقات قوه قضاییه)

نگاه کاربری به حقوق اسلام

کاربرد علم اصول فقه در حقوق

محمد مصدق (قاضی محاکم نظامی تهران)

بررسی امکان تعلیق جزای نقدی در پرتو نقد و بررسی آرا

مرتضی شهباز (قاضی دادگستری)

نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران

احمد کریمزاده (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)

پیشنهادهای کمیسیون آیین دادرسی مدنی در ارتباط با دادرسی فوری (دستور

موقت)

علل نقص آرای محاکم در دیوان عالی کشور (آسیب شناسی قوانین (تعریف و

ماهیت محاربه و افساد فی الارض)

سیاست کیفری اسلام در برخورد با جرایم عفاف

نقش نگارش در انتشار رأی

محمد رضا خسروی (سردبیر مجله حقوقی دادگستری)

آموزش رایانه

بازرسی آموزشی (معاونت در جرایم تعزیری و بازدارنده)

جواد طهماسبی (معاون آموزش و تحقیقات دادگستری استان لرستان)

پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در خصوص آیین دادرسی مدنی

نظریات مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه

دستورالعمل‌های اخلاقی (حضرت آیت‌الله آخوند محمد بهار همدانی)

مصطلحات حقوقی و قضایی
نشستی صمیمی با قضات
استفتائات فقهی و قضایی
تلخیص مقالات (اجرای علنی مجازات‌ها در حقوق اسلام - اسلام و سکوت
قانون - مشروعیت مرور زمان
برنامه و روش‌های آموزشی کارآموزان قضایی
(اداره کل آموزش بدو خدمت معاونت آموزش قوه قضاییه)
اخلاق قضایی
(حضرت آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی)
خود را بیازماییم
پاسخ به سؤالات «خود را بیازماییم» شماره قبل
خاطرات قضایی (تحسین و افتخار بر آن گمنام)

یکی از شیوه‌های مؤثر در جهت برنامه ریزی آموزشی، شناخت سطح علایق و نوع سلايق مخاطبان از طريق نظرسنجی است. اهمیت این شیوه از آنجاست که در عصر و دوره‌ای که ما در آن به‌سر می‌بریم و بر آن عصر انفجار اطلاعات نام گذارده‌اند، آموختن و آموزش آنچنان که سهل و آسان می‌نماید، به همان میزان نیز صعب و دشوار است. کسب اطلاعات صحیح از سقیم و شناخت اندیشه‌های سره از ناسره در میدانی به وسعت جهان کنونی و در میان انبوهی از دانش‌ها و یافت‌های بشری که با سرعتی برابر با کسری از ثانیه در دورترین نقاط جهان، علاقمندان را مورد خطاب قرار می‌دهند، گذشته از نیاز به توانایی‌های فکری لازم برای بازشناسی آنها، و نیز زمان کافی در جهت جمع‌آوری ووقوف بر ابعاد مختلف اطلاعات نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و منسجم نیز دارد. البته ناگفته پیداست که هرچه در این مسیر به‌سوی کسب اطلاعات تخصصی و در قلمرو دانشی خاص پیش می‌رویم، کار آسانتر خواهد بود؛ اما در همین قلمرو خاص هم، زمانی که مقوله آموزش مطرح می‌شود، انتخاب و گزینش بهینه با توجه به سطح اختلاف در نیازهای مخاطبان و دانش‌پژوهان، کار را دشوار می‌کند. بنابراین، حرکت در جهت تعامل افکار و اندیشه‌ها و ارائه دانش و اطلاعات صحیح و کارآمد، نیاز به مقوله مخاطب‌شناسی را هر چند محدود، بیش از پیش برجسته و مهم می‌سازد. و از آنجا که بنابر مسئولیتی که ما در نشریه پیام آموزش قبول کرده‌ایم تا زمینه‌های لازم را در جهت ارائه دانش و اطلاعات حقوقی، قضایی و فقهی به مخاطبانی که در یکی از حساس‌ترین

مناصب اجتماعی، عهده‌دار انجام وظیفه هستند، و برخی از آنان خودآموزگاران پرمایه و توانا، بلکه بعضاً از فرهیختگان و فرزندان جامعه محسوب می‌گردند، فراهم سازیم؛ با توجه به امکانات محدودی که در اختیار داریم، شناخت نیازها و کمبودهای علمی در برخورد با طیفی از چنین مخاطبانی بیار سخت و دشوار است. با توجه به تجربه چند ساله دست‌اندرکاران نشریه، و دقت نظر اعضای محیرم هیأت تحریریه در زمینه موضوعات حقوقی و قضایی و رای‌زنی با خبرگان و صاحب‌نظران حقوقی کشور، تا حدودی بر نیازهای قضات، از پیش آشنایی داشته‌ایم. اما درک و شناخت نیازها و کمبودها و نیز موضوعات مورد علاقه شما که می‌تواند راه را برای رفع معضلات مبتلا به و روزمره شغلی که بعضاً ناشی از نواقص، ابهامات و نارسایی‌هایی قانونی است، هموار نماید؛ ما را بر آن داشت تا با تهیه سئوالاتی تحت عنوان نظرسنجی، هم به کاستی‌های خود واقف شویم و هم بیش از پیش با نیازها و مسائل مورد علاقه مخاطبانمان آشنا گردیم.

بررسی پاسخ‌های رسیده در فرم‌های نظرسنجی، عزم ما را در راهی که در پیش گرفته‌ایم راسخ‌تر و امیدهای ما را شفاف‌تر کرد. از میان فرم‌های رسیده تعداد یک‌هزار نسخه را انتخاب کردیم و پس از کار آمارگیری و تهیه نمودار، نتایج به‌دست آمده گویای آن بود که راه درست انتخاب کرده‌ایم و تنها نیاز به رفع نقایص و تکمیل کاستی‌هاست. از آنجا که نشریه پیام آموزش متعلق به خود شما و خانواده حقوقی و قضایی کشور است - که این موضوع در نظرسنجی کاملاً مشهود بود - برخورد فرض می‌دانیم که خواسته‌ها و نظریات شما را حتی‌الامکان در مجموعه موضوعات آن رعایت کنیم و به کار بتندیم. به عنوان مثال: یکی از پرسش‌های مطرح شده در فرم نظرسنجی درباره فاصله زمانی انتشار آن به صورت ماهنامه بودند. گرچه ما نیز از قبل در صدد انجام این مهم بوده‌ایم، ولیکن با توجه به امکانات محدود و مشکلات عدیده، اقدام به آن را به آینده موکول نموده‌ایم. حال که مخاطبان خود را مشتاق به چنین امری یافته‌ایم، عزم را بیش از پیش جزم می‌نماییم تا در آینده به این خواسته جامه عمل بپوشانیم؛ همچنین در مورد تمام آنچه

شما، ما را در آن مورد راهنمایی و توصیه کرده‌اید. با امید به اینکه در آینده نیز پیام آموزش بتواند جایگاه واقعی خود را به‌عنوان یک نشریه آموزشی در میان جمع شما عزیزان پیدا کند و بعد از این نیز با همیاری و همدلی همکاران و دانش‌پژوهان عرصه حقوق و قضا از سطح علمی و کیفی بالاتری برخوردار گردد تا تمامی نیازهای مرتبط با وظیفه و مسئولیت قضایی عزیز را مرتفع گرداند. در پایان برای اطلاع همکاران محترم، نمونه‌ای از یک نمودار آماری فرم نظرسنجی به چاپ می‌رسد تا خود شما شاهد نتایج به‌دست آمده باشید. ضمناً همان‌گونه که مستحضرید سؤالات مربوط به نظرسنجی در صفحات پایانی نشریه شماره یک آمده است.

سردبیر

طرح دعوای ضرروزیان ناشی از جرم در مرحله واخواهی

دکتر عباس زراعت- (دانشیار گروه حقوق دانشگاه کاشان)

مقدمه:

ماده (۱۱) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در مورد نحوه طرح دعوای خصوصی و ضرروزیان ناشی از جرم مقرر می‌دارد: (پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، مدعی یا شاکی می‌تواند اصل یا رونوشت تمامی دلایل و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و نیز می‌تواند قبل از اعلام ختم دادرسی تسلیم دادگاه نماید. مطالبه ضرروزیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد.) در این ماده، نکات و ملاحظات فراوانی وجود دارد که بایستی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و یکی از این ملاحظات، امکان یا عدم امکان طرح دعوای ضرروزیان ناشی از جرم در مرحله واخواهی می‌باشد که بسیار مبتلا به دادگاه‌ها نیز می‌باشد و رویه‌های مختلفی در این زمینه اتخاذ می‌گردد. در مقاله حاضر سعی بر آن داریم پیرامون این نکته مطالبی را ارایه نماییم و با توجه به سکوت قانونگذار، بر اساس قواعد حقوقی، احتمال قوی‌تر را برگزینیم. بنابراین، احتمالات مختلفی که در اینجا به ذهن می‌رسد را بررسی کرده و توجیه هر کدام را می‌سنجیم:

۱- عدم امکان:

اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه شماره ۴۲۳۱/۷-۱۱/۵/۱۳۸۰ چنین ارایه طریق کرده است که طرح دعوای ضرروزیان ناشی از جرم در مرحله واخواهی امکان ندارد. دلایلی که برای این دیدگاه می‌توان ارایه داد به شرح زیر است:

۱-۱- ماده (۱۱) فوق، مهلت طرح دعوا را (قبل از اعلام ختم دادرسی) دانسته است و ختم دادرسی در اینجا منصرف به ختم دادرسی در مرحله واخواهی نیز ختم دادرسی صورت می‌گیرد، اما ختم دادرسی در این مرحله مورد نظر نیست، بلکه ختم دادرسی برای یک مرتبه که صورت گرفت این عنوان محقق شده است و ختم دادرسی در مراحل بعدی مورد نظر نمی‌باشد.

۲-۱- اگر استناد به اطلاق ختم دادرسی جایز باشد، پس باید بتوان قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر نیز دعوای ضرروزیان را مطرح کرد؛ زیرا عنوان ختم دادرسی بر این عمل قضایی هم صدق می‌کند، در حالی که هیچ کس چنین تجویزی نمی‌کند. همچنین واخواهی یک نوع تجدیدنظر واخواهی است و در مرحله تجدیدنظر نمی‌توان به دعوای جدیدی رسیدگی کرد، هر چند تابع دعوای دیگر باشد.

۳-۱- مرحله واخواهی فقط برای رسیدگی به دفاعیات محکوم علیه و مطالبی است که به علت عدم حضور در جلسه دادگاه امکان ارایه آن را پیدا نکرده است و برای شخص غایب راه ارایه دلیل باز است؛ اما محکوم له از این حق خود استفاده کرده و فقط می‌تواند در پاسخ به مطالب محکوم علیه، مطالبی را ارایه دهد و به جز آن هیچ ادعا یا مطلب جدیدی پذیرفته نمی‌شود.

۴-۱- طرح دعوای ضرروزیان در ضمن دعوای کیفری، برخلاف قواعد فقهی بوده و یک استثناست. بنابراین، باید آن را به صورت محدود تفسیر کرد و از گسترش دامنه آن خودداری نمود. در اینجا شک داریم که عبارت (قبل از ختم دادرسی) شامل ختم دادرسی در مرحله واخواهی نیز می‌شود یا خیر؟ تفسیر محدود اقتضا می‌کند که شامل این مرحله نشود.

۵-۱- امکان واخواهی و رسیدگی مجدد به دعوا، تسهیلی است که برای محکوم علیه پیش‌بینی شده است و فلسفه مشروعیت واخواهی اقتضا می‌کند حکمی که در مرحله واخواهی صادر می‌شود محکومیت محکوم علیه

را بیشتر نکند. پس اگر در این مرحله علاوه بر محکومیت قبلی، حکم به پرداخت ضررو زیان نیز داده شود، حکمی شدیدتر از واخواسته خواهد بود؛ در حالی که محکوم علیه واخواهی نکرده است تا حکم او تشدید گردد یا اضافه‌تر شود، بلکه ادعای برائت یا شدید بودن مجازات را دارد.

۱-۶- ماده (۱۱) قانون، عبارت مذکور (پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت) را به کار برده است و استفاده از واژه (متهم) نشان می‌دهد که طرح دعوای خصوصی تا وقتی امکان دارد که واژه (متهم) بر شخص تحت تعقیب صدق نماید. حال آنکه در مرحله واخواهی، به شخص تحت تعقیب (متهم) گفته نمی‌شود، بلکه (محکوم علیه) نام دارد.

۱-۷- طرح دعوای خصوصی درضمن دعوای عمومی، حق و امتیازی برای شاکی است که می‌تواند از این حق استفاده کند و می‌تواند از آن صرف نظر کرده و به دادگاه حقوقی مراجعه کند. پس وقتی که شاکی در مرحله قبل از صدور رأی غیابی از این حق استفاده نکرد، در حالی که امکانش برای وی فراهم بود، عدم طرح دعوا، اماره اسقاط شد، قابل اعاده نخواهد بود.

۱-۸- ممنوعیت طرح دعوای خصوصی در مرحله واخواهی، ضرری برای شاکی همراه ندارد؛ زیرا راه طرح دعوا روی وی بسته نیست و او می‌تواند از طریق دادگاه حقوقی، دعوای خود را تعقیب نماید.

۲- امکان طرح دعوا:

در مورد امکان دعوای خصوصی در مرحله واخواهی نیز توجیهاتی وجود دارد که در ادامه بیان می‌شود:

۲-۱- رسیدگی واخواهی به معنای زایل کردن دادرسی قبل است. بنابراین، وقتی دادگاه وارد رسیدگی واخواهی می‌شود تمامی آثار رسیدگی قبلی را زایل می‌کند و ختم دادرسی قبلی نیز از جمله همین آثار است و زایل می‌شود. بنابراین ختم دادرسی در مرحله واخواهی در حقیقت ختم دادرسی به معنای واقعی آن است که اصلاً صورت نگرفته باشد. پس اقبل از آن می‌توان دعوای ضررو زیان ناشی از جرم را مطرح کرد. (۱)

۳-۲- قیاس مرحله تجدیدنظر با مرحله

واخواهی، قیاس صحیحی نیست؛ زیرا در مرحله تجدیدنظر نمی‌توان به دعوایی رسیدگی کرد که در مرحله بدوی به آن رسیدگی نشده است و علت عدم امکان طرح دعوای خصوصی در مرحله تجدیدنظر همین ممنوعیت است. اما مرحله واخواهی چنین محدودیتی ندارد؛ زیرا رسیدگی در این مرحله یک رسیدگی عدولی است و تابع مقررات رسیدگی بدوی می‌باشد و تجدیدنظر به معنای خاص آن نیست. (ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری)

۲-۳- رسیدگی واخواهی ادامه رسیدگی قبلی است و مرحله جدیدی نیست. بنابراین، در این مرحله که همان مرحله بدوی است، می‌توان دعوای ضرروزیان را مطرح کرد.

۳-۴- دلایلی که برای امکان طرح دعوای خصوصی در ضمن دعوای عمومی مطرح می‌شود، اقتضا می‌کند که این دعا را در مرحله واخواهی نیز مطرح کرد؛ زیرا گرچه واخواهی امتیازی برای شاکی است تا بتواند از سرعت دادرسی کیفری و ادله موجود در پرونده کیفری در تحصیل دلیل و... استفاده کند. پس اگر شاکی را از طرح دعوای خصوصی در مرحله واخواهی محروم سازیم، بدین معناست که او را از مزایای قانونی بی بهره ساخته‌ایم. در حالی که چنین محروم کردنی نیاز به نص قانونی دارد و نص قانونی در اینجا وجود ندارد، بلکه عمومات قانونی اقتضا می‌کند که طرح دعا در مرحله واخواهی جایز باشد.

۲-۵- قیاس واخواهی کیفری با واخواهی حقوقی، احتمال امکان طرح دعوای خصوصی در این مرحله را تقویت می‌کند؛ زیرا ماده (۱۳۶) قانون آیین دادرسی مدنی، در این خصوص مقرر می‌دارد: (محکوم علیه غیابی در صورتی که بخواهد جلب شخص ثالث را بنماید باید دادخواست جلب را با دادخواست اعتراض توأماً به دفتر دادگاه تسلیم کند. معترض علیه نیز حق دارد در اولین جلسه رسیدگی به اعتراض، جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز دادخواست جلب ثالث را در تقدیم دادگاه نماید.) همان گونه که ماده (۱۳۵) قانون آیین دادرسی مدنی تصریح دارد، دادخواست جلب ثالث را در جلسه اول دادرسی می‌توان مطرح کرد و جلسه اول به معنای خاص آن نیست؛ اما قانونگذار، تقدیم دادخواست جلب ثالث را در این مرحله تجویز کرده است. پس در واخواهی کیفری نیز باید امکان طرح دعوای خصوصی باشد.

۳- نظریه تفصیلی

نظریه دیگری ممکن است در اینجا مطرح شود و میان دو حالت مختلف تفصیل دهد؛ بدین صورت که اگر دادگاه در مقام رسیدگی وخواهی، وقت رسیدگی تعیین کند و طرفین را دعوت نماید، شاکی می‌تواند دادخواست ضرروزیان را قبل از اعلام ختم دادرسی تقدیم دادگاه کند؛ اما اگر بدون تعیین وقت رسیدگی باشد چنین حقی برای محکوم‌علیه نخواهد بود. توضیح مطلب اینکه: ماده (۲۱۸) قانون آیین دادرسی کیفری، نحوه رسیدگی به وخواهی را به دو صورت پیش بینی کرده است: (دادگاه پس از رسیدن تقاضای وخواهی بلافاصله وارد رسیدگی می‌شود و دلایل و مدافعات محکوم‌علیه را بررسی و چنانچه مؤثر در رأی نباشد، رأی غیابی را تأیید می‌نماید و در صورتی که مؤثر در رأی تشخیص دهد و یا بررسی مدارک و مدافعات مستلزم تحقیق بیشتر باشد، با تعیین وقت رسیدگی، نخواهد بود.) توجیهی که برای این دیدگاه وجود دارد آن است که دادگاه هرگاه وارد رسیدگی ماهوی شود، کلیه مقررات دادرسی بدوی در مورد رسیدگی او رعایت خواهد شد که از جمله این مقررات امکان طرح دعوای خصوصی به تبع دعوای عمومی است. اما اگر دادگاه وارد رسیدگی ماهوی نشود و دلایل وخواه را قوی نیابد، نمی‌تواند برای رسیدگی به دعوای خصوصی وقت رسیدگی تعیین کند و موجبات اطاله دادرسی را فراهم سازد. هر چند محکوم‌له دادخواست ضرروزیان داده باشد.

نتیجه:

از بررسی سه نظر فوق، دلایلی که برای آنها می‌توان اقامه کرد چنین نتیجه گرفته می‌شود که نظریه عدم امکان طرح دعوای خصوصی در ضمن دعوای عمومی در مرحله وخواهی، قوی‌تر از دو نظریه دیگر است و این امتیاز باید به‌عنوان یک استثنا به صورت محدود مورد استفاده قرار گیرد.

پی‌نوشت:

۱- زراعت و مهاجری - آیین دادرسی کیفری - ج ۱ - انتشارات فکرسازان، ص ۸۸.

شعبه تشخیص، تکرار ابهام اجرا یا عدم اجرای آرا

(قسمت اول)

دکتر سام سواد کوهی فر

(دادیار دیوان عالی کشور و عضو هیأت علمی دانشگاه)

کلید واژه‌ها:

نظم دادرسی، اجرای احکام، دادرسی، تشکیلات قضایی، شعبه تشخیص، آرای قطعی، توقف اجرا، تجدیدنظر، آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری.

۱- مروری بر ماده (۱۸) اصلاحی

ماده (۱۸) و تبصره‌های آن (الحاقی ۲۸ / ۷ / ۱۳۸۱) سه بیان دارد که عبارتند:
از: تأکیدی، حذفی و تأسیسی

الف- بیان تأکیدی:

مطابق صدر ماده (۱۸)، آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام، همان می‌باشد که در قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور

کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است. ماده اضافه می‌نماید که در مورد آرای تجدیدنظر یا فرجام، تجدیدنظر و فرجام‌خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می‌گیرد. همچنین در مورد آرای قطعی، جدای از شیوه‌ای که در این ماده تغییر یافته است، تأکید دارد که جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به‌نحوی که در قانون مربوط مقرر است، نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود.

ب- بیان حذفی:

قسمت اخیر ماده (۱۸) اصلاحی، شیوه جدیدی را در تعیین اشخاص صالح برای اعتراض به رأی قطعی به‌کار برده است که مطابق آن در صورت خلاف بین قانون یا شرع بودن رأی فقط محکوم‌علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) می‌توانند درخواست رسیدگی مجدد نمایند. به عبارت دیگر، این قسمت از ماده (۱۸) اصلاحی، قطع نظر از حکم کلی مذکور در ماده (۳۹) الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ و نسخ مواد (۲۳۵) و (۲۶۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و مواد (۳۲۶)، (۴۱۱) و (۴۱۲) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱:

اولاً: در امور مدنی اساساً بندهای الف و ب ماده (۲۳۶) قانون آیین دادرسی مدنی و تبصره ۱ و ۲ آن را مگر در مورد رئیس قوه قضاییه، حذف نموده است. یعنی جز رئیس قوه قضاییه به‌نحو مذکور در قسمت آخر تبصره «۲» ماده (۱۸) اصلاحی، قاضی صادر کننده رأی و یا قاضی دیگر اعم از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضایی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار می‌گیرد، نمی‌توانند در صورتی که پی به اشتباه رأی صادره ببرند ولو خلاف بین شرع یا قانون باشد، تقاضای نقض آن را بنمایند.

ثانیاً: در صورت وجود خلاف بین شرع یا قانون در رأی کیفری، از میان قضات، عم از قاضی صادر کننده رأی، رئیس دیوان عالی کشور،

دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی تنها دادستان مربوط و همچنین رئیس قوه قضاییه می‌توانند تقاضای رسیدگی و نقض حکم را بنمایند.

ماده (۱۸) اصلاحی دو بیان حذفی دیگر نیز دارد که یکی در تبصره "۴" (حذف تجدیدنظرخواهی مکرر یعنی جز در مورد اختیار رئیس قوه قضاییه مذکور در ذیل تبصره "۳" ماده (۱۸) اصلاحی، از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یک‌بار نمی‌توان به‌عنوان خلاف بین درخواست تجدیدنظر نمود) و دیگری در تبصره "۵" (حذف اختیار دیوان عالی کشور در تجویز اعاده دادرسی) آمده است.

ج- بیان تأسیسی:

تبصره "۲" ماده (۱۸) اصلاحی، مرجعی را با نام شعبه تشخیص ایجاد نموده است که از دو بعد تشکیلات و صلاحیت قابل توجه است.

از حیث تشکیلات دادرسی یا نظام قضایی:

قانون، جایگاه شعبه تشخیص را مستقل از دیوان عالی کشور فرض ننموده است. بنابراین، تصریح می‌کند... شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که شعبه تشخیص نامیده می‌شود... شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضاییه تشکیل می‌شود. شعبه تشخیص دارای دفتری است که عهده‌دار وظیفه مذکور در تبصره "۳" ماده (۱۸) اصلاحی است.

از حیث صلاحیت: مطابق تبصره "۲" قانون فوق‌الاشعار، شعبه تشخیص مرجع رسیدگی به درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در ماده (۱۸) اصلاحی است. اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به‌علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد یا قانوناً قطعی باشد.

از حکم فوق استفاده می‌شود که شعبه تشخیص ممکن است با فرض قطعیت رأی، حسب مورد مرجع دوم، سوم و یا چهارم تجدیدنظر واقع گردد؛ یعنی:

مرحله دوم، تحت عنوان رسیدگی به رأی قطعی دادگاه نخستین اعم از اینکه دادگاه بدوی (ماده ۷ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ماده ۲۳۲ آیین دادرسی کیفری، ماده ۲۳۰ آیین دادرسی مدنی) صادر شده باشد و یا در مرحله نخستین (دادگاه عمومی و انقلاب و یا دادگاه کیفری استان) صادر شده و به‌علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد.

مرحله سوم، تحت عنوان رسیدگی به رأی دادگاه یا مرجع تجدیدنظر و یا رسیدگی به رأی دیوان عالی کشور که در مقام فرجام‌خواهی از آرای دادگاه‌های بدوی که به‌علت عدم درخواست تجدیدنظر قطعیت یافته است، (موضوع ماده ۳۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی) صادر شده باشد.

مرحله چهارم، تحت عنوان رسیدگی به رأی شعب دیوان عالی کشور که در مقام رسیدگی به فرجام‌خواهی نسبت به موارد مذکور در ماده (۳۶۸) آیین دادرسی مدنی

(احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف) صادر شده باشد.
لازم به ذکر است که شعبه تشخیص در حدود صلاحیت خود، زمانی مجوز رسیدگی دارد که دو
امر رعایت شده باشد:

درخواست باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه تشخیص تقدیم گردد. (تبصره "۲" ماده
۱۸ اصلاحی)

خواهان تجدیدنظر، به استثنای تجدیدنظرخواهی دادستان در امور کیفری، باید هزینه
تجدیدنظرخواهی را وفق قانون (۱) پرداخت کند و چنانچه ظرف ده روز پس از اخطار دفتر شعبه
تشخیص قرار رد درخواست او را صادر خواهد نمود. این قرار قطعی و غیر قابل اعتراض می‌باشد. (تبصره
"۳" ماده ۱۸ اصلاحی)

پی‌نوشت:

۱-ر. ک: ماده (۵۰۳) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب
۱۳۷۹.

ارتباط دادگاه و دادرای جدید

(علی مهاجری - مستشار آموزش و تحقیقات قوه قضاییه)

چکیده:

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، موسوم به قانون احیای دادرای، تحولاتی بیش از آنچه تصور می‌شد ایجاد نموده است. ارتباط بین دادیار و دادستان، ارتباط بین بازپرس و دادستان، تغییرات در دادگاه عمومی بخش، از جمله تحولاتی بود که بعد از معرفی دادرای به‌نحو اختصار در شماره‌های قبل به بحث گذاشته شد. در این مقاله، چگونگی ارتباط دادگاه و دادرای در رسیدگی‌های کیفری مورد بحث و بررسی واقع شده است. به‌عنوان مثال: امکان تحقق اختلاف بین دادرای و دادگاه، چگونگی صدور کیفرخواست در جرایم متعدد با فرض مطرح بودن صلاحیت ذاتی، طرح یکی از موارد صلاحیت دادگاه در دادرای و بالعکس، از عناوین مورد بحث در این مقاله است.

طرح موارد صلاحیت دادگاه در دادسرا:
مطابق تبصره "۳" ماده (۳) قانون (۱)، پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم ذیل باشد مستقیماً در دادگاه‌های مربوط مطرح خواهند شد (۲):
الف- جرایم مشمول حد ذنا و لواط؛
ب- جرایم دارای تا سه ماه حبس؛
ج- جرایم دارای تا یک میلیون ریال جزای نقدی (۳)؛
د- جرایم اطفال.

سؤال مطرح آن است که اگر گزارش یا شکایت یکی از موارد مربوط به صلاحیت دادگاه به دادسرا رفت یا پس از ارجاع دادستان در نزد یکی از قضات دادسرا مطرح شد، چگونه عمل خواهد شد؟
در پاسخ به سؤال، در ابتدا به ذهن می‌رسد که با طرح یکی از موارد مربوط به رسیدگی مستقیم دادگاه در دادسرا، بحث صلاحیت پیش می‌آید. صلاحیت یعنی توانایی و اختیار قانونی انجام امری، که مربوط به دیگری است. بنابراین، چه موضوع در نزد دادستان مطرح شود و چه در نزد یکی دیگر از قضات دادسرا، باید قرار عدم صلاحیت به اعتبار شایستگی و صلاحیت دادگاه مربوط صادر شود.
موضوع دیگری که به ذهن متبادر می‌شود این است که مورد از موارد صدور قرار عدم صلاحیت نیست، بلکه چه توسط دادستان و چه توسط قضات دیگر دادسرا- باید در موضوع مربوط به دادگاه، قرار امتناع از رسیدگی صادر شود؛ زیرا با اختیار تفویضی به دادگاه در رسیدگی مستقیم به این جرایم، نتیجه آن است که قضات دادسرا فاقد این اختیار هستند و موضوع مشمول ماده (۱۴) قانون آیین دادرسی کیفری (۴) خواهد بود.

اینکه کدام یک از دو استدلال اول از قوت بیشتری برخوردار است؛ زیرا قرار امتناع از رسیدگی در فرضی صادر می‌شود که اختیار قاضی رسیدگی کننده به اعتبار شخص او مطرح باشد، نه در جایی که اختیار قاضی به اعتبار صلاحیت مرجع متبوع او مطرح می‌گردد. بنابراین، موضوع از مقوله صلاحیت دادگاه و عدم صلاحیت دادسراست و ارتباط بین دادسرا و دادگاه از طریق صدور قرار عدم صلاحیت محقق می‌گردد.

نظر کمیسیون آموزشی دادسرا: (۵)
سؤال مذکور به نحو دیگری نیز مطرح شده است. سؤال این بوده است که ضابطین در ارتباط با این جرایم از لحاظ تسلیم آن به مرجع قضایی باید به دادستان مراجعه نمایند یا به رئیس دادگستری؟
پس از مذاکرات کافی در این خصوص، چنین پاسخی ارائه شده است: (با توجه به اینکه دادستان، رئیس ضابطین محسوب می‌شود، کلیه گزارشات به دادستان منعکس شده و او تشخیص می‌دهد موضوع گزارش به دادسرا ارجاع شود یا از مواردی است که مستقیماً باید در دادگاه مطرح گردد... اعم از دادگاه عمومی محل یا کیفری استان بنابراین، چنانچه با تشخیص اولیه دادستان

موضوع به دادگاه ارجاع گردد، جهت ارسال پرونده نیازی به صدور قرا عدم صلاحیت نیست؛ لیکن در صورتی که موضوع به دادسرا ارجاع شود و پس از آن هر یک از مقامات دادسرا تشخیص دهند موضوع از مواردی است که باید بدو در محکمه مطرح شود، دادسرا با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه ارسال می‌نماید. بنابراین، در چنین مواردی نوع قرار، عدم صلاحیت بوده و صدور قرار امتناع از رسیدگی صحیح نیست.)

طرح موارد صلاحیت دادسرا در دادگاه:

ممکن است گزارش و شکایت، غیر از موارد مذکور در تبصره "۳" ماده (۳) قانون، مستقیماً در دادگاه مطرح شود. در این باره نباید تصور شود که دادگاه از اساس فاقد صلاحیت رسیدگی است؛ چرا که صلاحیت دادرسی نسبت به این موارد با دادگاه است، تنها انجام مرحله تحقیقات مقدماتی این جرایم با دادسراست. به عبارت دیگر، در غیر از جرایم موضوع تبصره "۳" ماده (۳)، اصل ثابت و غیر قابل انکار آن است که کلیه گزارشات و شکایات باید در دادسرا مطرح شود و سپس عندالزوم از طریق دادسرا به دادگاه ارسال شود. در این موارد به نظر می‌رسد به اعتبار آنچه بیان شد، صدور قرار عدم صلاحیت معنا ندارد، اعم از اینکه رئیس حوزه قضایی در زمان ملاحظه شکایت یا گزارش به موضوع واقف شود یا پس از ارجاع به یکی از شعب دادگاه، دادگاه مرجوع‌الیه و موافقت رئیس حوزه قضایی، پرونده باید برای تحقیقات مقدماتی به دادسرا ارسال شود.

بعید نیست بتوان در این ارتباط نیز از نظریه کمیسیون آموزشی دادسرا استفاده نمود؛ خصوصاً که اگر معتقد باشیم لازمه ارسال پرونده از سوی دادگاه مرجوع‌الیه به دادسرا، موافقت رئیس حوزه قضایی است. در صورت عدم موافقت رئیس حوزه قضایی، با مشکل روبرو خواهیم شد؛ در حالی که در قرار عدم صلاحیت چنین مشکلی وجود ندارد. این ایده نیز خالی از قوت نیست.

اختلاف بین دادسرا و دادگاه:

صرف‌نظر از اینکه پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت یا غیر آن از دادسرا به دادگاه و یا از دادگاه به دادسرا ارسال شود، ممکن است دادگاه استدلال دادسرا را و دادسرا استدلال دادگاه را نپذیرد. سؤال این است که چگونه بین این دو مرجع رفع اختلاف خواهد شد.

در پاسخ به این سؤال، دو استدلال متفاوت به ذهن می‌رسد: استدلال اول آن است که دادگاه مرجعی عالی‌تر از دادرست و دادرست توان معارضه و اختلاف ندارد؛ و از آنجایی که سیره قانونگذار در مورد مشابه، تبعیت مرجع تالی از مرجع عالی است و ضرورت این تبعیت در ماده (۳۰) قانون آیین دادرسی مدنی (۶) تصریح گردیده، لذا چه در فرضی که دادرست پرونده را به دادگاه فرستاده و دادگاه مخالف باشد و چه در فرضی که پرونده از ابتدا توسط دادگاه به دادرست فرستاده می‌شود، دادرست باید از دادگاه تبعیت نماید. در کمیسیون آموزشی دادرست، این استدلال پذیرفته شده و چنین اعلام شده است: (... بدیهی است چنانچه دادگاه اعتقاد به صلاحیت دادرست داشته باشد، رأی دادگاه از ناحیه دادرست لازم‌الاتباع بوده و در این زمینه دادرست نمی‌تواند با دادگاه اختلاف نماید.)

استدلال دوم آن است که در ارتباط با دادرست و دادگاه، موضوع مرجع تالی و مرجع عالی مطرح نیست؛ چرا که در زمان دادگاه‌های عمومی، امر تحقیقات مقدماتی جرایم نیز با دادگاه بود، ولی در نظام دادرست این امر به دادرست محول شده است و شأن دادرست تحقیقات مقدماتی است و به اعتبار این شأن و موقعیت، در مواردی که اعتقاد به صلاحیت خود ندارد، طرف اختلاف نمی‌تواند او را ملزم به تحقیقات نماید. اداره حقوقی قوه قضاییه در پاسخ به استعلام شماره ۱۱۸۸/الف/ مورخ ۳/۳/۸۲ مجمع قضایی اطفال تهران، نظریه‌ای داده است که می‌توان از آن نظریه تأیید استدلال دوم را استنباط کرد. آن اداره چنین بیان نموده است: «هر چند به موجب ماده (۵۷) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، چگونگی و ترتیب حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی در امور مدنی خواهد بود؛ ولی در مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادرست و دادگاه ساکت است و علت این امر، عدم وجود دادرست در سیستم قضایی ایران بود. حال که با اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تشکیل دادرست، قسمتی از صلاحیت و

اختیارات دادگاه‌ها به دادرسی محول شده است، بنابراین نمی‌توان از ملاک ماده (۲۷) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی استفاده کرد همان‌طور که طبق این ماده و در زمان عدم تشکیل دادرسی، چنانچه اختلافی بین دو دادگاه کیفری عمومی واقع در حوزه یک استان حادث می‌شد، رفع اختلاف بین آنها در مرجع بالاتر، یعنی دادگاه تجدیدنظر استان به‌عمل می‌آمد؛ بنابراین، در حال حاضر نیز می‌توان معتقد بود که مرجع حل اختلاف بین دادرسی و دادگاه واقع در یک حوزه قضایی با دادگاه تجدیدنظر استان است.»

این که کدام یک از دو استدلال صحیح‌تر است، به‌نظر می‌رسد استدلال اول قابلیت دفاع بیشتری داشته باشد و هر چند اداره حقوقی در نتیجه، استدلال دوم را تأیید کرده است؛ اما نظریه اداره مذکور از جهات عدیده قابل نقد است. به‌عنوان مثال: در پایان نظریه اعلام داشته، می‌توان معتقد بود؛ و یا اینکه اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه را با اختلاف در صلاحیت بین دادرسی و دادگاه قیاس نموده است.

کیفیت ارتباط دادرسی و دادگاه در جرایم متعدد:

شاید ملاحظه این عنوان، بدیهی بودن چگونگی ارتباط دادرسی و دادگاه در جرایم متعدد را به ذهن متبادر نماید، اما موضوع به این سهولت نیز نمی‌باشد. در دادرسی جدید، مرحله تحقیقاتی جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه عمومی، دادگاه انقلاب و دادگاه کیفری استان، در یک مرجع انجام می‌شود، ولی کیفرخواست خطاب به سه دادگاه جداگانه صادر می‌شود. در فرضی که جرایم متعدد در محدوده صلاحیت هر یک از این سه دادگاه در پرونده امر مطرح شده در پرونده، صلاحیت دادرسی دادگاه خاصی را نیز مطرح می‌کند. اکنون فروض مختلف امر را بررسی می‌نماییم.

مطرح بودن جرایم متعدد در دادرسی:

الف- جرایم مربوط به دادرسی یک دادگاه:

در این صورت، چنانچه درضمن تحقیقات مقدماتی، اختلاف حاصل شده بین بازپرس و دادستان و یا اعتراض متهم به قرار بازداشت و قرار عدم صلاحیت و به‌طور کلی، اعتراض به یکی از قرارهای مذکور در بند "ن" ماده (۳) قانون، دخالت دادگاه را ایجاب کند،

تکلیف روشن خواهد بود و پرونده حسب مورد به دادگاه عمومی یا کیفری استان ارسال خواهد شد به عنوان مثال: اگر در پرونده، سه جرم خیانت در امانت، کلاهبرداری و صدور چک بی محل مطرح باشد و بین بازپرس یا دادستان اختلافی در قرار بازداشت حاصل گردد، پرونده جهت حل اختلاف به دادگاه عمومی و اگر متهم به قرار صادره اعتراض کند، در این فرض نیز پرونده به همان دادگاه ارسال خواهد شد؛ چرا که جرایم مطرح شده، خارج از چارچوب صلاحیت دادگاه عمومی نیست.

ب- جرایم مربوط به دادرسی دو دادگاه:

ممکن است در پرونده تشکیل شده در دادسرا، جرایمی مطرح باشد که صلاحیت دادرسی دو دادگاه را مطرح کند. به عنوان مثال: اگر متهم مرتکب قاچاق عتیقه و کلاهبرداری شده باشد، دادرسی نسبت به جرم قاچاق عتیقه با دادگاه عمومی است. اگر بازپرس در پرونده امر برای هر دو جرم، قرار بازداشت صادر کند و قرار صادر شده مورد اعتراض متهم واقع شود... قانون به این سؤال پاسخ نمی دهد که اعتراض متهم باید در دادگاه انقلاب مورد رسیدگی واقع شود یا در دادگاه عمومی؟! در این خصوص باید گفت راهکارهای زیر به ذهن می رسد:

راهکار اول: انتخاب یکی از دو دادگاه ترجیح بلامرجه است. بنابراین، به لحاظ رفع اشکال؛ بازپرس به قید قرعه دادگاه را تعیین کند.

راهکار دوم: چون صلاحیت دادگاه عمومی عام می باشد و صلاحیت دادگاه انقلاب یک استثناء می باشد و در اینجا تردید ایجاد گردیده که به صلاحیت کدام یک از دو دادگاه رجوع شود؛ لذا در موارد تردید باید به اصل رجوع کرد، نه به استثناء. بنابراین، پرونده به حکم اصل، جهت رسیدگی به اعتراض متهم باید به دادگاه عمومی ارسال شود.

راهکار سوم: از قاعده مذکور در ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی کیفری استفاده می نماییم. (۷) مطابق این ماده، وقتی جرایم مربوط به صلاحیت دادگاه های مختلف مطرح باشد. پرونده ابتدا در دادگاهی که صلاحیت دادرسی نسبت به جرم متهم را دارد مطرح شده

و در صورت یکسان بودن اهمیت جرایم، ابتدا در دادگاه انقلاب مطرح می‌شود. در اینجا نیز از همین قاعده استفاده می‌نماییم. اینکه کدام یک از سه راهکار موجه‌تراست، به نظر می‌رسد راهکار دوم و جاهت بیشتری داشته باشد؛ زیرا اولاً: با توجه به راهکار دوم، استفاده از راهکار اول موجبی ندارد. ثانیاً: راهکار سوم نیز تنها می‌تواند دلیل ترتیب و تقدم باشد، نه دلیل ترجیح و در اینجا ترجیح مطرح است نه ترتیب. بنابراین باید از راهکار دوم استفاده کرد. البته استفاده از راهکار دوم در صورتی خواهد بود که قاضی رسیدگی کننده معتقد به تفکیک پرونده کلاهبرداری از پرونده قاچاق عتیقه نباشد و الاً شاید بهترین راهکار آن باشد که از ابتدا یا به محض مطرح شدن جرم دوم باید پرونده تفکیک و نسبت به دو جرم جداگانه رسیدگی و قرار قانونی مربوط در هر پرونده صادر شود. به هر حال، در فرض عدم تفکیک دو پرونده و رسیدگی توأم به هر دو اتهام در یک پرونده مشکلی که در رابطه با سایر قرارها پیش نخواهد آمد. به عنوان مثال: اگر قرار تأمین خواسته نسبت به هر دو جرم صادر شود بدیهی است به اعتبار میزانی از قرار که مربوط به جرم کلاهبرداری است، اعتراض متهم در دادگاه عمومی و نسبت به قسمت دیگر در دادگاه انقلاب تعیین تکلیف خواهد شد. همین‌طور است در صورت صدور قرارهای دیگری که ممکن است حسب مورد در پرونده صادر شود.

ج- جرایم مربوط به دادرسی سه دادگاه:

ممکن است یکی از جرایم ارتكابی مثلاً کلاهبرداری، در صلاحیت دادرسی دادگاه عمومی، جرم دیگر مثلاً قاچاق عتیقه در صلاحیت دادرسی دادگاه انقلاب و جرم سوم مثلاً قطع عمدی انگشت، در صلاحیت دادرسی دادگاه کیفری استان باشد. توضیحاتی که در بند "ب" بیان شد به شکل حادثی در اینجا نیز مطرح است؛ زیرا در آنجا تردید بین سه دادگاه است؛ ولی به نظر می‌رسد همان قاعده‌ای که در راهکار دوم مربوط به بند "ب" ارائه گردید، در فرض حاضر نیز قابل اعمال باشد. چرا که دادگاه کیفری استان نیز به لحاظ احصای صلاحیت‌های این دادگاه، نوعی دادگاه اختصاصی محسوب می‌گردد و در موارد تردید، اصل بر صلاحیت‌های این دادگاه، نوعی دادگاه عمومی است... لازم به ذکر است بحث ضرورت تفکیک پرونده مربوط به هر جرم در اینجا نیز مطرح می‌شود و در این صورت مشکلاتن فوق وجود نخواهد داشت.

جرایم مربوط به دادرسی انقلاب و کیفری استان:

در صورتی که یکی از جرایم ارتكابی متهم در حوزه دادرسی دادگاه انقلاب و دیگری در حوزه دادرسی دادگاه کیفری استان باشد، موضوع دارای ابهام بیشتری است. به عنوان مثال: در اتهام اقدام علیه امنیت داخلی و قتل عمد در دادرسی برای متهم قرار بازداشت موقت صادر می شود. متهم به قرار صادره اعتراض می نماید. سؤال این است که مرجع رسیدگی به اعتراض متهم دادگاه انقلاب است یا دادگاه کیفری استان؟ در اینجا پاسخ به آسانی ممکن نمی باشد؛ چرا که هر دو دادگاه، به تعبیری نسبت به یکدیگر دادگاه اختصاصی محسوب می شوند.

به عنوان راهکار، به نظر می رسد بتوان گفت چون دادگاه کیفری استان نسبت به دادگاه انقلاب، دادگاه عالی تر محسوب می گردد و جرم مهمتر نیز مربوط به دادرسی دادگاه کیفری استان است، از همان قاعده مذکور در ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی کیفری استفاده می نماییم. یعنی، در صورت اعتراض متهم، پرونده را به دادگاه کیفری استان خواهیم فرستاد. تنها ایرادی که به این راهکار وجود دارد آن است که بنابه توضیحات قبلی، در ماده (۵۵) بحث از ترتیب است و در اینجا بحث از ترجیح. بنابراین، نمی توان به ماده (۵۵) استناد کرد. در پاسخ به این ایراد نیز می توان گفت، بر اساس قاعده ترتیب نیز اولویت با دادگاه کیفری استان است؛ اما چون یک بار رسیدگی به اعتراض صورت گرفته، موجبی برای دخالت دادگاه بعدی نیست و از این جهت پرونده قابل طرح در دادگاه انقلاب نمی باشد. مگر اینکه از ابتدا پرونده به اعتبار هر جرم تفکیک و در هر پرونده قرار تأمین مربوط صادر و مراحل خود را طی کند.

کیفرخواست در جرایم متعدد:

کیفرخواست یکی از موارد ارتباط دادرسی با دادگاه است. در صورتی که جرایم متعدد در حوزه دادرسی یک دادگاه باشند، بدیهی است کیفرخواست خطاب به همان دادگاه صادر خواهد شد؛ اما اگر جرایم متعدد، دادرسی دادگاه های متعدد را نیز مطرح نمایند، چگونگی ارتباط دادرسی با دادگاه های متعدد، محل بحث است. در این خصوص نظریه ای بدین شرح بیان شده است:

«هر چند صدور کیفرخواست ممنوعیت قانونی ندارد، مع الوصف با توجه به روش های گذشته و با عنایت به اینکه نکات مندرج در بند "م" ماده (۳) قانون اصلاحی باید در کیفرخواست قید شود، لذا برای جلوگیری از تکرار مطالب بهتر است در یک کیفرخواست

نکات ضروری و به‌ویژه وجود دو یا چند اتهام تصریح شود و کیفرخواست خطاب به دادگاهی که برابر ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی کیفری تقدم صلاحیت دارد صادر شود و جرمی که باید رسیدگی شود، مشخص و سپس یادآور شود بعد از صدور حکم، پرونده را جهت رسیدگی به جرم یا جرم‌های دیگر به دادگاه صالح بعدی ارسال نماید. بدیهی است دادگاه صالح بعدی را دادرسی در کیفرخواست تعیین می‌نماید.

«در توضیح نظریه مذکور می‌توان گفت: اصل پرونده‌ای که جرایم متعدد در آن مطرح است، با کیفرخواست به دادگاهی ارسال خواهد شد که مطابق ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی کیفری تقدم دارد و تهیه بدل کامل پرونده و ارسال آن به دادگاه یا دادگاه‌های بعدی ضرورتی ندارد. در رابطه با کیفرخواست نیز به‌نظر می‌رسد باید هر دو یا هر سه دادگاهی که جرم مربوط به دادرسی هر یک از آنها در کیفرخواست مطرح است، باید مخاطب قرار گیرد؛ اما ارسال اصل کیفرخواست با پرونده به همان دادگاه مقدم صورت خواهد گرفت. بعید نیست این راهکار نیز قابل دفاع باشد که رونوشتی از کیفرخواست به دادگاه یا دادگاه‌های بعدی ارسال شود تا با تهیه بدل و تعیین وقت احتیاطی، منتظر وصول اصل پرونده محاکماتی از دادگاه اول بماند و عنداللزوم مکاتباتی را در این خصوص با آن دادگاه صورت دهد.

نقد نظریه اخیر کمیسیون آموزشی دادرسی:

نظریه کمیسیون آموزشی دادرسی از این جهت قابل نقد است که لازمه شروع رسیدگی بعدی را خاتمه رسیدگی دادگاه اول دانسته است در حالی که از ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی کیفری چنین استفاده‌ای نمی‌شود؛ بلکه در آن ماده تنها ترتیب اعزام متهم به چند دادگاه مطرح است، نه ترتیب رسیدگی. بنابراین، در هر محکمه به محض انجام دادرسی، حتی قبل از صدور حکم، متهم به دادگاه بعدی اعزام می‌شود.

به عبارت دیگر، ماده (۵۵) فرض وجود یک متهم و سه پرونده را مطرح کرده است، نه فرض وجود یک پرونده و صلاحیت سه مرجع را. بنابراین، در مورد طرح سه جرم مربوط به سه دادگاه عمومی-انقلاب و کیفری استان در دادرسی به‌نظر می‌رسد ارجح آن است که از ابتدای تحقیقات یا خاتمه، بدل کامل تهیه و پرونده مربوط به هر دادگاه با کیفرخواست جداگانه به همان دادگاه ارسال شود.

نتیجه:

از مجموع مباحث فوق این نتیجه به‌دست می‌آید که در فرض مطرح بودن جرایمی که صلاحیت رسیدگی دو یا سه دادگاه را در پرونده امر مطرح می‌کند، هر چند طرح رسیدگی سه دادگاه به بعد از صدور کیفرخواست مرتبط است و دادرسی در رسیدگی تحقیقاتی توأم به هر دو یا سه اتهام مشکل جدی نخواهد داشت، اما چون نمی‌توان رسیدگی دادگاه دیگر موکول کرد، شایسته‌ترین راه آن است که در مرحله تحقیقات مقدماتی،

پرونده هر جرم از دیگری تفکیک شود و مطابق با محتویات آن پرونده رسیدگی، قرار تأمین لازم صادر و عنداللزوم با کیفرخواست به دادگاه مربوط ارسال گردد. این راهکار به قاضی دادسرا کمک می‌کند تا چنانچه قرار منجر به بازداشت در هر پرونده صادر کرده باشد، مطابق بند "ط" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، حسب مورد هر دو ماه یا چهار ماه پرونده را تحت نظر گرفته و در مورد قرار نیز تعیین تکلیف کند در حالی که اگر پرونده هر سه جرم و قرار تأمین آنها یکی باشد برای قاضی مشکل ایجاد خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تبصره "۳" ماده (۳) قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب:
«پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است. همچنین جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون (۱۰۰۰/۰۰۰) ریال می‌باشد و جرایم اطفال، مستقیماً در دادگاه‌های مربوط مطرح می‌شود...»
- ۲- مطابق آیین‌نامه مصوب ریاست محترم قوه قضاییه، امکان طرح بعضی از جرایم در شوراهای حل اختلاف نیز وجود دارد؛ اما به لحاظ عدم ارتباط با موضوع مقاله، از پرداختن به آنها صرف‌نظر می‌شود.
- ۳- در صورتی که مجازات جرم در قانون تا سه ماه حبس یا جزای نقدی باشد، از لحاظ تشخیص اینکه موضوع باید مستقیماً در دادگاه‌های مربوط مطرح شود یا در دادسرا، شاید به نظر برسد باید حبس را ملاک قرار داد. مثلاً مجازات جرم تا سه ماه حبس یا تا یک میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی باشد. در اینجا اگر جزای نقدی را ملاک قرار دهیم، پرونده باید در دادسرا مطرح شود. بعید نیست بتوان چنین استدلال نمود که در نظام دادسرا، اصل بر آن است که تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم در دادسرا انجام شود و تبصره "۳" ماده (۳)، استثنایی بر این اصل است. بنابراین، در موارد تردید باید به اصل رجوع کرد و اصل نیز همان رسیدگی دادسرا می‌باشد.
- به نظر می‌رسد استدلال اخیر موجه‌تر باشد. از ذکر این مطلب نیز نباید گذشت که اگر مجازات جرم حبس و جزای نقدی به میزان مقرر در تبصره "۳" و یا حبس تا سه ماه دیه، باشد از شمول تبصره خارج بوده و باید موضوع در دادسرا مطرح شود؛ چرا که در تبصره به کلمه (فقط) تصریح شده است و این کلمه مفهوم این معناست که اگر مجازات جمع باشد مشمول تبصره نخواهد بود.

- ۴- ماده (۱۴) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری:

«در صورتی که رسیدگی به موضوع از جمله مسائلی که در محدوده اختیارات تفویضی به قاضی رسیدگی کننده نباشد قرار امتناع از رسیدگی صادر و موضوع را جهت تعیین دادرسی یا ارجاع به شعبه دیگر به اطلاع رئیس حوزه قضایی می‌رساند.»

۵- آموزش نحوه کار در دادرسی جدید از وظایف اداره کل آموزش ضمن خدمت است. به منظور یکسان سازی و هماهنگی بین اساتید آموزش‌های حضوری استان‌ها در امر دادرسی، کمیسیونی مرکب از اساتید اعزامی در اداره کل آموزش ضمن خدمت تشکیل و در موضوع با یکدیگر به تبادل نظر می‌پردازند. از جمله مسائل مورد هماهنگی، سؤالاتی است که از استان‌ها در رابطه با دادرسی و اصل شده است؛ زیرا باید در تمام استان‌ها در قالب آموزش حضوری پاسخ هماهنگ داده شود. اعضای این کمیسیون عبارتند از:

- ۱- آقای دکتر منعمود آخوندی، مستشار آموزش و تحقیقات قوه قضاییه و استاد دانشگاه
- ۲- آقای دکتر محمد آشوری، استاد دانشگاه
- ۳- آقای دکتر سام سوادکوهی، قاضی دیوان عالی کشور و استاد دانشگاه
- ۴- آقای دکتر بهرام بهرامی، قاضی دیوان عالی کشور و استاد دانشگاه
- ۵- آقای محمود شهسوار، قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور
- ۶- آقای غلامرضا موحدیان، معاون اداره کل آموزش ضمن خدمت، به عنوان دبیر کمیسیون
- ۷- نگارنده، مستشار آموزش و تحقیقات قوه قضاییه و مدرس دانشگاه
- ۸- ماده (۳۰) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی:
«هر گاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب مورد، نظر مرجع عالی لازم الاتباع است.»
- ۹- ماده (۵۵) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری:
«هر کس متهم به ارتکاب جرایم متعددی باشد که رسیدگی به بعضی از آنها در صلاحیت دادگاه عمومی و بعضی دیگر در صلاحیت دادگاه انقلاب یا نظامی باشد. متهم ابتدا در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به مهمترین اتهام را دارد محاکمه می‌شود و پس از آن برای رسیدگی به اتهام دیگر به دادگاه مربوط اعزام خواهد شد. در صورتی که اتهامات از حیث کیفر مساوی باشد، متهم حسب مورد به ترتیب در دادگاه انقلاب نظامی و عمومی محاکمه می‌شود.»

نگاه کاربردی به حقوق در اسلام

بررسی فقهی - حقوقی ماده (۴۳۰)

بر اساس آنچه در ماده (۴۳۰) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ (۲) تصریح شده است، شکستگی ستون فقرات دیه کامل دارد، خواه اصلاً درمان نشود یا بعد از علاج به صورت کمان و خمیدگی درآید، یا آن که بدون عصا نتواند راه برود یا توانایی جنسی او از بین برود یا مبتلا به سلس و ریزش ادرار گردد و... و در ماده (۴۳۲) همان قانون (۳) تصریح شده است هرگاه شکستگی ستون فقرات باعث فلج شدن هر دو پا، دو ثلث دیه کامل منظور می گردد.

با توجه به مفاد هر دو ماده قانونی فوق، آیا فردی که به دنبال شکستگی ستون فقرات دچار سلس و ریزش ادرار می گردد و توانایی جنسی او از بین می رود، مشمول دیه زوال منافع می شود یا خیر؟ به عبارت دیگر،

آیا مشمول ماده (۴۷۴) و (۴۷۶) قانون دیات می‌شود یا خیر؟

مقدمه:

برای پاسخ به سؤال ذکر دو مقدمه ضروری است:

الف) هیچ جنایتی بدون جبران باقی نمی‌ماند. از آن‌چه که از مجموع کلمات فقها در باب دیات استفاده می‌شود، به این نتیجه کلی می‌رسیم که هیچ جنایتی از نظر فقهی بدون جبران باقی نمی‌ماند. مواردی وجود دارد که از ناحیه شارع مقدس دیه معین شده و در مواردی که دیه مقدر ندارد با پرداخت ارش و حکومت جنایت وارده جبران می‌شود. صاحب جواهر (رحمه‌الله) بعد از آنکه می‌فرماید: (از قرآن و روایات استفاده می‌شود که هیچ جنایتی بدون جبران نمی‌ماند و هدر نمی‌شود، حتی خراشی که بر بدن انسان ایجاد می‌شود. پس در صورتی که دیه مقدر نباشد، حکومت (ارش) است و اگر در این موارد ارش و حکومت نباشد موجب می‌شود جنایت بدون جبران (از لحاظ قصاص و دیه) باقی بماند و این با آن چیزی که از کتاب و سنت و اجماع استفاده می‌شود منافات دارد.)

ب) اگر در اثر یک جنایت چند آسیب‌دیدگی به‌وجود آید، هر کدام دیه جداگانه دارد. هم‌چنان که در موضوع سؤال در اثر یک جنایت جانی، هم شکستگی ستون فقرات به‌وجود آمده و هم باعث سلس و یا عدم قدرت بر جماع گردیده است. در هر صورت، چند ضایعه در شخص ایجاد گردیده که هر کدام دیه مقدر دارد و در صورت نداشتن دیه مقدر، ارش تعیین می‌گردد؛ زیرا پاسخ بعضی از فقهای معاصر در رابطه با تعدد شکستگی استخوان مؤید مطلب فوق است:

سؤال اول:

چنانچه در اثر ضربه مستوجب دیه چند نقطه از یک استخوان (مانند استخوان ساق پا) دچار شکستگی شود، بفرمایید:

آیا هر شکستگی دیه جداگانه دارد یا پرداخت یک دیه برای همه آنها کافی است؟

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای:

شکستگی دیه متعدد دارد.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

اگر عرفاً چند جنایت محسوب می‌شود، مقتضی تعدد جنایت، تعدد دیه است و هر یک دیه مستقل دارد.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

هر شکستگی یک دیه مستقل دارد، مگر این که چنان به هم نزدیک باشند که یکی به حساب آیند.

آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

چنانچه هر شکستگی در اثر ضربه جداگانه باشد، دیه جداگانه دارد.

سؤال دوم:

شخصی در اثر تصادف، پایش به شدت مجروح می‌گردد و استخوان آن به مقدار هفت سانتی‌متر از بدن جدا می‌شود و این استخوان قابل جوش خوردن نمی‌باشد مگر با پیوند و عمل جراحی؛ در این صورت، آیا دیه جرح با شکستگی توأم می‌شود و یا فقط دیه شکستن ثابت است؟ و آیا جدا شدن تکه‌ای از استخوان مانند مثال فوق، علاوه بر دیه شکستگی استخوان، ارش یا دیه جداگانه دارد؟

آیت‌الله محمد تقی بهجت:

با فرض تعدد جنایت، دیه توأم می‌شود.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

به‌طور کلی، اگر جنایت بیش از یکی باشد دیه تکرار و متعدد می‌شود، اگرچه به ضربه و تصادف واحد باشد.

در ادامه بحث، در دو بخش مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

بخش اول:

پاسخ بر اساس قوانین موجود

ماده (۴۳۰) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰: «شکستن ستون فقرات دیه کامل دارد، خواه اصلاً درمان نشود یا بعد از علاج به‌صورت کمان و خمیدگی درآید، یا آن‌که بدون عصا نتواند راه برود یا توانایی جنسی او از بین برود یا مبتلا به سلس و ریزش ادرار گردد و نیز دیه جنایتی که باعث خمیدگی پشت شود یا آن‌که قدرت نشستن یا راه رفتن را سلب نماید، دیه کامل خواهد بود.»

ماده فوق از سه بخش تشکیل گردیده است:

۲- موردی که در اثر جنایت، ستون فقرات بشکند و درمان نشود. (یک دیه کامل دارد) ولی بعد از معالجه به‌صورت کمان و خمیدگی درآید یا شخص مصدوم بدون عصا نتواند راه برود، یا توانایی جنسی خود را از دست بدهد و یا مبتلا به سلس و ریزش ادرار گردد. (هر کدام از موارد یاد شده یک دیه کامل دارد).

۳- در اثر جنایت، کمر بدون این‌که بشکند به‌صورت خمیده یا کمان درآید و یا قدرت بر راه رفتن را از شخص سلب کند (این مورد نیز دیه کامل دارد).

در نتیجه، برای سؤال مذکور دو فرض متصور است:

الف) یک احتمال این است که شکستگی ستون فقرات در اثر درمان معالجه گردیده است و تنها سلس و ریزش ادرار یا عدم قدرت بر جماع و... باقی مانده است که با استناد به بخش دوم ماده (۴۳۰) و یا ماده (۴۷۴) یا (۴۷۶) قانون مجازات اسلامی، هر کدام یک دیه کامل دارد. ضمن این‌که بر اساس ماده (۴۳۱) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اگر شکستگی کاملاً درمان شود، یک‌صد دینار باید پرداخت گردد.

ب) احتمال دوم این است که شکستگی ستون فقرات معالجه نشده و علاوه بر آن،

شخص مصدوم دچار سلس، یا عدم توانایی جنسی یا... شده است که در این صورت دو دیه کامل متصور است: یک دیه برای شکستگی و دیه دوم برای از بین رفتن منفعتی که دیه کامل دارد (بند ۱ ماده ۴۷۴ یا ماده ۴۷۶)؛ زیرا از ماده (۴۳۰) نمی‌توان این استنباط را کرد که اگر شکستگی خوب نشود و سلس بول هم باشد تنها یک دیه متصور است. به خاطر این که با توجه به توضیح ماده مزبور و قرار دادن آن در کنار ماده (۴۷۴) و (۴۷۶) که به‌طور مطلق هر جنایتی که باعث سلس گردد یا موجب عدم توانایی جنسی گردد، این برداشت به‌وجود می‌آید که اگر در اثر جنایت ستون فقرات بشکند و معالجه نگردد، همچنین سلس بول نیز بشود، دو دیه متصور است. نکته قابل توجه در ماده (۴۳۰) آن است که، این که برای شکستگی که موجب سلس و ریزش ادرار گردیده یک دقیقه تعیین شده، بعد از علاج شکستگی است؛ اما اگر قید: (بعد از علاج) نباشد، معنا ندارد که ملتزم به دیه باشیم.

بخش دوم:

پاسخ به سؤال بر اساس مباحث فقهی

فقه‌های عظام، مسئله مزبور را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. از جمله حضرت امام خمینی (رحمه‌الله علیه) در تحریرالوسیله موضوع را به‌نحوی که در ماده (۴۳۰) به‌بعد قانون مجازات اسلامی آمده مطرح کرده‌اند، اما موضوع ماده (۴۳۰) را در دو مسئله بیان نموده‌اند:

مسئله ۱- «در شکستن ستون فقرات دیه کامل است، زمانی که به‌وسیله معالجه خوب نشود. همچنین دیه کامل دارد در موردی که به‌واسطه جنایت کمر مصدوم به صورت خمیده یا کمان درآید و از استواء خارج شود یا طوری باشد که نتواند بنشیند و یا قدرت راه رفتن را از دست بدهد.» بخش اول و سوم ماده (۴۳۰)

مسئله ۲- «اگر شکستگی معالجه شود ولی همچنان کمر به‌صورت خمیده یا کمان بماند، دیه کامل دارد؛ همچنین اگر بعد از معالجه آثار شکستگی باقی بماند، به این که بدون عصا نتواند راه برود یا قدرت جماع کردن را از دست بدهد، دیه کامل دارد.» بخش دوم ماده (۴۳۰)

علامه حلی (رحمه‌الله) در قواعد الاحکام می‌فرماید: «اگر در اثر شکستگی ستون فقرات نتواند راه برود و همچنین قدرت بر جماع کردن را از دست بدهد، دو دیه دارد.» صاحب مفتاح‌الکرامه در توضیح کلام علامه می‌فرماید: (۱۵) «شیخ در مبسوط فرموده این مذهب ماست و بر این مطلب اجماع فقه‌های امامیه و همچنین روایات دلالت دارد؛ همچنان که در خلاف شیخ طوسی (رحمه‌الله) آمده است، این قول را ارشادالاذهان، لمعه، کشف‌الثام و همچنین شرح‌لعمه و مجمع‌البرهان اختیار کرده‌اند. به جهت این که دو منفعت است که هر کدام موجب دیه می‌باشد، یکی برای از دست دادن قدرت بر جماع و دوم برای راه رفتن. همچنان که در خلاف روض‌الجنان، شرح‌لمعه و مجمع‌البرهان

آمده است؛ یک دیه برای شکستگی و دیگری به خاطر از دست دادن قدرت بر جماع؛ و اگر یکی از دو منفعت برگردد، یک دیه واجب می‌شود و اگر به صورت ناقص برگردد، دیه و ارش منفعت واجب می‌شود.»

«و لو كسرالصلب فذهب مشيه و جماعه فدیتان» شهید ثانی (رحمه‌الله) در توضیح کلام ایشان می‌فرماید: «اگر ستون فقرات کسی شکسته شود و در اثر آن نتواند راه برود و قدرت بر جماع را از دست بدهد، دو دیه به عهده جانی می‌آید؛ یک دیه برای شکستگی و دیه دیگر برای از دست دادن منفعت جماع. این قول را شیخ طوسی در خلاف بیان کرده و عده‌ای از فقها از ایشان تبعیت کرده‌اند.» مرحوم صاحب جواهر نیز بعد از توضیح کلام محقق در شرایع که تنها به قول شیخ اشاره به ضعف قول شیخ باشد و یا تردید ایشان در اثبات دو دیه باشد که چنین تردیدی صحیح نیست. چه این که ایشان می‌فرماید: اجماع فقها و اخبار و روایات در این رابطه هست؛ زیرا دو منفعت است که از بین رفته و برای از بین رفتن هر کدام دیه‌ای واجب می‌شود.»

فقهای دیگر نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند.

اما یکی از فقهای معاصر، مسئله را به‌نحو دیگری مطرح کرده‌اند، ایشان می‌فرماید: «در نصوص، به آثار عدم قدرت بر نشستن و یا عدم انزال منی اشاره شده است و اما به عدم قدرت بر جماع و راه رفتن، سلس بول و مانند آن اشاره‌ای نگردیده است. این آثار اگر همراه باشکستگی و خمیده شدن پشت پا باشد؛ اشکالی نیست که این آثار در دیه تابع شکستگی و خمیده شدن هستند؛ و اما اگر این آثار بدون شکستگی و خمیدگی کمر باشند، به‌طور مطلق در آنها ارش تعیین می‌شود، چه آثاری که منصوص نیست. چون مجرد ظهور آثار بدون شکستگی و خمیده شدن کمر از مواردی است که دیه مقدر ندارد؛ پس در آن ارش محاسبه می‌گردد.» البته این کلام که در این موارد دیه مقدر نداریم، جای اشکال و بررسی است؛ چون از دست دادن قدرت بر جماع یا سلس بول و... دیه مقدر دارد. بعد در ادامه بحث، در پایان بحث شکستگی ستون فقرات و طرح کلام شیخ و صاحب جواهر که دو دیه را لازم می‌دانند، می‌فرماید: «اگر در مسئله اجماع نداشتیم، حق این بود که یک دیه بیشتر ندارد.» البته این کلام نیز قابل خدشه است؛ زیرا فقها تنها به اجماع تمسک نکرده‌اند، بلکه برای وجوب دو دیه، علاوه بر اجماع، به روایت صحیح ذیل نیز تمسک جسته‌اند:

صحیح ابراهیم بن عمر عن ابی‌عبدالله (ع) قال: امیرالمؤمنین «فی رجل ضرب رجلاً بعضاً فذهب سمعه و بصره و لسانه و عقله و فرجه و انقطع جماعه و هی حی بست دیات.» از این حدیث استفاده می‌شود که عدم قدرت بر جماع، دیه کامل دارد.

نتیجه:

۱- در صورتی که شکستگی ستون فقرات معالجه شود و همچنان سلس بول (به صورت دائمی) و یا عدم قدرت بر جماع باقی بماند، دو مورد اخیر دیه مقدر دارند که در قانون مجازات اسلامی تعیین تکلیف گردیده است. (بخش دوم ماده ۴۳۰ و مواد ۴۷۴ و ۴۷۶ قانون مجازات اسلامی)

۲- اما اگر شکستگی معالجه نگردیده و منافع مذکور نیز از بین رفته باشد، هر کدام دیه مقدر خود را دارند و در صورت نداشتن دیه در بعضی از منافع، ارزش آن مشخص می گردد.

در پایان، استفتائات به عمل آمده از مراجع عظام تقلید در خصوص دیه عوارض ناشی از شکستگی ستون فقرات ارائه می گردد:

سؤال اول:

فردی که دنبال شکستگی ستون فقرات دچار سلس و ریزش ادرار می گردد و توانایی جنسی او از بین می رود، آیا علاوه بر دیه شکستگی فوق، مستحق دیه زوال منافع مذکور نیز می باشد؟

آیت الله محمد تقی بهجت:

بلی مستحق می باشد. والله العالم.

آیت الله سید علی خامنه ای:

با تعدد جنایات، دیه هم متعدد می شود. والله العالم.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در مفروض سؤال، چنانچه نفس شکستگی ستون فقرات موجب عوارض مذکوره شده باشد، جانی باید دیه آن عوارض را نیز بدهد؛ ولی اگر شکستگی موجب نبوده و مثلاً مسامحه در مداوا و یا اشتباهات معالجه، این عوارض را به وجود آورده، جانی، بیشتر از دیه شکستن ستون فقرات ضامن نیست. والله العالم.

آیت الله محمد فاضل لنکرانی:

علاوه بر دیه شکستگی، دیه از بین رفتن منافع را مستقلاً استحقاق دارد.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

احتیاط واجب، تعلق هر سه دیه است یا با هم مصالحه کنند.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

چنانچه سلس و عدم توانایی جماع بر اثر شکستگی ظاهر باشد، ولکن مخارج چنانچه مازاد بر دیه بشود بر عهده جانی است و اگر به واسطه معالجه کاملاً پشت خوب شود و عوارض برطرف شود، دیه یک صد دینار است، به علاوه مخارج معالجه.

آیت الله حسین نوری همدانی:

بلی، دیه سایر نقص های وارده را نیز باید پرداخت نماید.

سؤال دوم:

راننده‌ای که همراه سرنشین دیگری در حال مأموریت بوده، در اثر بی‌احتیاطی و سرعت زیاد خودرواش با مانع وسط جاده برخورد کرده و واژگون می‌شود و صدمات عدیده‌ای به شرح ذیل بر سرنشین همراه راننده وارد می‌شود:

۱- شکستگی مهره هفتم گردن و مهره چهارم سینه که منجر به قطع نخاع کامل شده است (ضایعه دائم).

۲- فلج کامل و دائمی هر دو اندام تحتانی (هر دو پا) راست و چپ.

۳- عدم کنترل دائمی ادرار (سلس دائمی بول).

۴- عدم کنترل مدفوع.

۵- عدم توانایی مقارب به‌طور کامل.

۶- فلج اندام‌های فوقانی (دست) راست و چپ، حدود هشتاد درصد.

۷- بروز زخم بستر به‌علت عدم توانایی حرکت و خوابیدن طولانی مدت در بستر که منجر به دو نوبت عمل جراحی شده است (زخمی که در اثر بستری شدن طولانی و عدم تحرک حادث شده است).

۸- بروز عفونت‌های مکرر مجاری ادراری و کلیوی که قابل عود مجدد می‌باشد.

۹- تکرار زخم بستر و عفونت‌های کلیوی و ادراری و عوارض روانی ناشی از بستری شدن طولانی.

۱۰- درضمن، بر اساس اتفاق نظر کارشناسان، راننده خودرو در اثر سرعت غیر مطمئن و خستگی، مقصر شناخته شده؛ اکنون با توجه به موارد، مستدعی است بفرمایید:

الف) آیا بروز زخم که در اثر بستری شدن در بیمارستان و عدم توانایی حرکت و خوابیدن طولانی‌مدت حادث شده، ارش جدای از دیات معین شرعی در جنایات نقص اعضا دارد، یا به‌علت این که در اثر همان بیماری‌های اصلی است ارش مجزا ندارد؟

ب) آیا عفونت‌های ادراری و کلیوی که به‌صورت مکرر در اثر صدمات وارد شده به‌وجود می‌آید، دارای ارش جدایی است؟

ج) در فرضی که ضربه واحد یا حادثه واقعه موصوف، باعث عدم کنترل ادرار و مدفوع به‌صورت دائمی شده است، آیا هر کدام دیه و ارش جدایی دارد؟

د) آیا قطع نخاع که نوعاً منجر به فلج قسمتی از اعضا می‌شود و سبب دیه کامل انسان مسلمان است (مثل فلج اندام‌های تحتانی و فقدان کنترل ادرار و...) هر کدام دیه مستقل دارد؟

ه) در صورت تداخل، هر کدام را به تفکیک بیان نمایید.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی:

الف- ب) علاوه بر دیه مقدره، چیزی طلبکار نیست.

د- ه) بعد از دیه قطع نخاع، دیه دیگر یا ارش و حکومت ندارد. والله‌العالم.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

الف) خیر، ظاهراً بروز زخم در اثر بستری شدن، دیه یا ارش مستقل زاید بر اصل جنایت ندارد.

(ب) با فرض این که دیه عدم کنترل ادرار مستقلاً محاسبه می‌شود، این مورد ارش جداگانه ندارد.

(ج) بلی، هر یک دیه مستقل دارد.

(د) بلی، هر یک دیه مستقل دارد.

(ه) تداخل نمی‌شود و دیه هر یک از موارد مذکور مستقلاً محاسبه می‌شود و جانی موظف است به مجنی‌علیه بپردازد یا او را راضی نماید.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

(الف) ظاهراً ارش جداگانه‌ای ندارد.

(ب) در صورتی که نتیجه سرایت صدمات مذکور باشد، ارش جداگانه دارد.

(ج) ظاهراً هر کدام دیه جداگانه‌ای دارد.

(د) در قطع نخاع در میان فقها گفتگو است که آیا دیه کامله دارد یا ارش؛ احتیاط آن است که در تفاوت ارش و دیه کامله با هم مصالحه کنند و اما در آثاری که از آن حاصل می‌شود دیه جداگانه دارد.

(ه) از جواب بالا معلوم شد.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

در فرض مورد سؤال که راننده مقصر شناخته شده و صدمات عدیده ناشی از حادثه و ضربه واحد محسوب می‌شود، ظاهراً راننده نسبت به بزرگترین صدمه و دیه که دیه کامل است و مخارج معالجات مازاد بر دیه ضامن است (البته ضامن در حد معالجات متعارف با رعایت صرفه‌جویی است، نه بیشتر) و نسبت به سایر عوارض و صدمات که از آثار بزرگترین صدمه محسوب نمی‌شوند، احوط مصالحه است.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

(الف) باید هزینه‌هایی که در این رابطه متحمل شده پرداخت شود.

(ب) خیر، باید هزینه‌ها را پرداخت نماید.

(ج-د) فقط باید قطع نخاع (دیه) لازم است، ولی هزینه‌های صدمات وارده را نیز باید پرداخت نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کارشناس گروه جزا، غلامرضا پیوندی
- ۲- ماده (۴۳۰): (شکستن ستون فقرات دیه کامل دارد خواه اصلاً درمان نشود یا بعد از علاج به‌صورت کمان و خمیدگی درآید یا آن که بدون عصا نتواند راه برود یا توانایی جنسی او از بین برود یا مبتلا به سلس و ریزش ادرار گردد و نیز دیه جنایتی که باعث خمیدگی پشت شود یا آن که قدرت نشستن یا راه رفتن را سلب نماید، دیه کامل خواهد بود).
- ۳- ماده (۴۳۲): (هر گاه شکستن ستون فقرات باعث فلج شدن هر دو پا شود برای شکستن دیه کامل و برای فلج دو پا ثلث دیه کامل منظور می‌گردد).
- ۴- ماده (۴۷۴): (جنایتی که موجب سلس و ریزش ادرار شود به ترتیب زیر ارش دارد:

(الف) در صورت دوام آن در کلیه ایام تا پایان هر روز دیه کامل دارد.

(ب) در صورت دوام آن در کلیه روزها در نیمی از هر روز دو ثلث دیه دارد.

(ج) در صورت دوام آن در کلیه روزها تا هنگام برآمدن روز ثلث دیه دارد.

تبصره: هر گاه سلس و ریزش ادرار در بعضی از روزها بود و بعداً خوب شود جریمه آن با نظر حاکم تعیین می‌شود).
- ۵- ماده (۴۷۶): (جنایتی که باعث از بین رفتن توان مقاربت به‌طور کامل شود دیه کامل دارد).

- ۶- شیخ محمد حسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۴۳، ص ۱۶۸، برای اطلاع بیشتر ر. ک: آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی/ مبنای تکمله امنه‌اج، دارالزهراء، ج ۲، ص ۲۱۲، مسئله ۲۱۵؛ روایت ابی‌بصیر از امام صادق (حدیث ۱، باب ۹ از ابواب دیات شجاج و حدیث ۱، باب ۴۸ از ابواب دیات‌الاعضاء وسائل‌الشیعه، ج ۱۹.
- ۷- گنجینه آرای فقهی - قضایی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سؤال ۳۴ (بند الف).
- ۸- همان
- ۹- همان
- ۱۰- همان
- ۱۱- همان، پاسخ سؤال ۳۴، (بند ب).
- ۱۲- آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی: جامع‌المسائل، مطبوعاتی امیر، قم، ج ۲، ص ۴۶۲، مسئله ۱۲۱۳.
- ۱۳- ماده (۴۳۱): (هر گاه بعد از شکستن یل جنایت وارد نمودن یر ستون فقرات معالجه شود و اثری از جنایت نماند جانی باید یک‌صد دینار بپردازد).
- ۱۴- (مسئله ۱: فی کسر الظهیرالدیه کامله اذا لم یصلح بالعلاج و الجبر و کذا لو حدودب بالجنایه فخرج ظهیره و ارتفع عن الاستواء اوصار بحیث لا یقدر علی العقود أو المشی الا بعضا اوذهب بذاک جماعه او ماؤه حدث به سلس و نحو ذلک... (همان، ص ۵۵۳)
- ۱۵- سید محمدجواد حسینی‌العالمی: مفتاح‌الکرامه، چاپ جدید، دارالتراث، ج ۲۱، ص ۲۹۲، ۲۹۳.
- ۱۶- (ولو کسرالصلیب و هوالظهر فذهب مشیه و جماعه فدیتان احداهما للکسر و الأخری لفوات منفعه الجماع ذکرالشیخ فی‌الخلاف و تبعه علیه جماعه...) (شهید ثانی، شرح‌لمعه، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ج ۲، ص ۴۳۵).
- ۱۷- (وفی‌الخلاف لوکسرالصلب مشیه و جماعیه فدیتان) باجماع الفرقه و اخبارها لانهما منفعتان یوجب‌الدیه ذهاب کل منهما و حیثذ فما عساه یظهرمن نسب‌المنصف له الی‌الخلاف من نسب‌المنصف له الی‌الخلافمن نوع تردد فی‌ه فی غیر محله مع انی لم اجده لغیره.) (شیخ محمدحسن نجفی: جواهرالکلام، ج ۴۳، ص ۲۶۲).
- ۱۸- ر. ک: محقق اردبیلی: مجمع‌الفائده والبرهان فی شرح ارشادالذهبان، ج ۱۴، ص ۴۰۹؛ شیخ طوسی: المبسوط فی فقه‌الامامیه، ج ۷، ص ۱۴۷، علی اصغر مروارید: موسوعه سلسله‌الینابیع الفقهی، ج ۲۴، ص ۱۳، (النهایه شیخ طوسی؛ و ص ۲۶۹ (الوسیله ابن حمزه)
- ۱۹- آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: فقه‌الدیات، انتشارات نجات، ص ۴۶۳.
- ۲۰- همان، ص ۴۶۵.
- ۲۱- آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی: مبنای تکمله‌المنهاج، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۲۲- شیخ حرالعالمی: وسایل‌الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۰ (باب ۶ از ابواب دیات‌المنافع)، شیخ کلینی فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۵، ج ۲.
- ۲۳- گنجینه آرای فقهی - قضایی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سؤال، ۵۷۱۱.
- ۲۴- همان
- ۲۵- همان
- ۲۶- همان
- ۲۷- همان
- ۲۸- همان
- ۲۹- همان
- ۳۰- همان، پاسخ سؤال ۵۷۲۰
- ۳۱- همان
- ۳۲- همان
- ۳۳- همان
- ۳۴- همان

کاربرد علم اصول فقه در حقوق

(قسمت دوم)

محمد مصدق (قاضی محاکم نظامی تهران و مدیر کل آموزش سازمان قضایی ن. م)

دوازدهم: حقیقت شرعیه

اکثر علمای اصول بر این عقیده‌اند که الفاظ عبادات، مانند: صلاه، صوم، زکات و حج، در میان اعراب قبل از اسلام به صورت استعمال حقیقی در معانی لغوی خود به کار می‌رفتند؛ یعنی، صلاه در معنای دعا، و صوم به معنای رشد و حج به معنای قصد نمودن استعمال می‌شده است. به این گونه استعمال‌ها، «حقیقت گویی» می‌گویند. همچنین معتقدند که این الفاظ در عصر نزدیک به عصر اما صادق و امام باقر، در معانی خاص شرعی و در قالب استعمال حقیقی به کار می‌رفتند؛ یعنی با استعمال آن الفاظ معانی و تعاریف جدید شرعی آنها به ذهن تبادر می‌نمود.

آنچه در مورد اختلاف نظر واقع شده است، این است که این الفاظ چگونه در زمان امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) به حقیقت شرعیه (یعنی حقیقت در معانی جدید شرع) تبدیل شده‌اند؟ دو نظریه در اینجا وجود دارد:

الف. حقیقت شرعیه در عصر نبوت تشکیل شد.

ب. (حقیقت شرعیه‌ای) در کار نیست، و (حقیقت متشرعه) بعد از عصر نبوت به وقوع پیوست.

نگرش نخست می‌گوید: الفاظ مذکور در عصر پیامبر اکرم (ص) به صورت وضع تعینی یا تعینی^(۱) از معانی لغوی به معانی شرعی نقل و در همان زمان به حقایق شرعیه تبدیل شده‌اند؛ چرا که این الفاظ در همان عصر، فراوان در معاونی جدید استعمال می‌شدند، به خصوص لفظ صلاه که مسلمانان آن را در شبانه روز پنج بار به جا می‌آوردند و به طور مکرر در مأذنه‌ها می‌شنیدند. بر این پایه، بعید به نظر می‌رسد که در وقت نه چندان کم، در معاونی جدید شرعی به حقیقت جدید تبدیل نشده باشند.

دیدگاه دوم می‌گوید: تبدیل این الفاظ به حقایق شرعیه در زبان پیامبر اکرم (ص) یا باید بر اساس وضع تعینی رخ داده باشد، و یا بر پایه وضع تعینی. وضع تعینی توسط پیامبر اکرم (ص) بسیار بعید است؛ زیرا اگر پیامبر اکرم (ص) چنین کرده بودند، خبر آن به ما می‌رسید و وضع تعینی نیز نیازمند کثرت استعمال است، و کثرت استعمال نیز وقتی طولانی را می‌طلبد و چگونه امکان دارد چنین چیزی در زمان اندک عصر نبوت اتفاق افتاده باشد!

ثمره بحث

ثمره بحث بین دو دیدگاه فوق این است که اگر چنین الفاظی در روایات وارد شده از پیامبر اکرم (ص) بدون قرینه وارد شده باشد، بر اساس دیدگاه نخست که معتقد به تحقق حقایق شرعیه در آن عصر است، آنها را بر حقیقت شرعیه (یعنی مفاهیم جدید شرعی، و نه لغوی) حل و معنا می‌کنیم، ولی بر اساس نگرش دوم باید آنها را به معانی لغوی خود حمل و معنا کنیم.

لیکن به نظر می‌رسد که هیچ ثمره‌ای بین دو نظریه وجود ندارد؛ زیرا ما در معانی الفاظی که در کتاب و سنت آمده‌اند – به جز در موارد بسیار اندک – شک و تردید نداریم، تا فهم معاونی آنها بر وجود یا عدم حقیقت شرعیه، متوقف باشد.^(۲)

سیزدهم: استفاده از بحث حقیقت شرعیه و عرفی در حقوق موضوعه

استعمال الفاظ در معانی که از طرف عرف معین شده است. حقیقت عرفیه نام دارد و این عرف

همچنانکه می‌تواند فقها و متشرعه باشند، می‌تواند حقوقدانان و غیره باشند. بدین معنی که :

کلمات و اصطلاحاتی که قانونگذار به وضع تعینی یا تعینی وضع نموده باشد، «حقیقت قانونی» است. حال سؤال این است، آیا حقیقت قانونی داریم یاخیر؟ از بررسی متون قانونی به خوبی پیداست که قانونگذار در بیشتر موارد، کلمات و اصطلاحاتی را که در گفتگوی روزانه بین مردم معمول بوده است که به کار برده و در این موارد، اصطلاح خاصی ندارد؛ مانند جرم، مجرم، متهم، اتهام، حکم، محکوم علیه، محکوم به و غیره. در بعضی موارد نیز اصطلاحات شرعی را به کار برده است که آنها حقیقت متشرعه هستند؛ مانند اصطلاحات «بیع، اجاره، خیار، نکاح، طلاق» و مانند آنها ولی در برخی موارد، خود به عنوان عرف خاص به تعریف کلمات و اصطلاحاتی پرداخته و به تعبیر دیگر اقدام به وضع نموده است و بدین ترتیب، حقیقت قانونی به وجود آورده است. البته ممکن است معاونی کلمات و اصطلاحات همان معانی لغوی و عرفی یا نزدیک به آنها باشد، ولی قانونگذار خود مستقلاً به تعریف کلمات و اصطلاحات پرداخته و به اصطلاح «وضع» نموده است. برای نمونه می‌توان قانون اصلاحات ارضی مصوب ۴۰/۱۰/۱۹ را در نظر گرفت. فصل اول این قانون به تعریف کلمات و اصطلاحات به کار رفته در آن پرداخته است و کلمات (زراعت، زارع، گاوبند، برزگر، کارگر کشاورزی، رئیس خانوار، مالک) و اصطلاحات دیگر را تعریف نموده است و همچنین مواد (۴۱ و ۴۲ و ۴۳) قانون مدنی، به تعریف (عمری، رقبی و سکنی) پرداخته است. بنابراین، این کلمات هر کدام یک حقیقت قانونی است و در نتیجه برای فهم و درک معانی و حدود دلالت آنها و تشخیص موارد ابهام و اجمال و سکوت باید به قانون مربوط مراجعه نمود، نه به عرف و نه به لغت. برخلاف موارد پیش که قانونگذار اصطلاح خاصی ایجاد ننموده در تشخیص مفهوم و مصداق و موارد مشکوک آنها باید به عرف و لغت و عرف متشرعه مراجعه کرد. مثلاً هر گاه بخواهیم بدانیم باغداری، زراعت است یا نه، چون حقیقت قانونی است باید به قانون مراجعه کنیم؛ ولی هر گاه بخواهیم بدانیم «غبن» که در قانون مدنی به کار رفته چیست، چون حقیقت قانونی نیست و حقیقت متشرعه است، باید به عرف مراجعه نمود و همین‌طور در سایر موارد مثلاً برای دانستن معنای کلمات روزنه و شبکه که در ماده (۱۳۳) قانون مدنی به کار رفته، باید به عرف محل مراجعه کرد.

در ماده (۲۲۴) قانون مدنی آمده است:

«الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.» این قانون مقرر می‌دارد که برای فهم کلمات و اصطلاحات عقود باید به عرف مراجعه نمود. در این مورد نکاتی است که توضیح آن لازم است:

۱- مفهوم این ماده مؤید مطلبی است که پیشتر گفته شد مبنی بر اینکه قانونگذار در مواردی کلمات و اصطلاحات را خود تعریف نکرده و آن را از عرف گرفته است.

۲- می‌توان علت و فلسفه رجوع به عرف را (برای فهم معانی الفاظ عقود) به‌طور وضوح فهمید و بیان کرد و آن این است که چون قانونگذار خود اصطلاح خاصی در مورد عقود ندارد و آن را از عرف گرفته است. لذا برای فهم معانی الفاظ عقود به عرف ارجاع می‌نماید.

۳- از درک علت و فلسفه ماده مزبور به این نتیجه می‌رسیم که هر گاه قانونگذار خود اقدام به وضع نموده و حقیقت قانونی ایجاد کرده باشد، دیگر رجوع به عرف صحیح نیست، بلکه باید به قانون مراجعه کرد و در حدود دلالت الفاظ و تعاریفات قانونی، معانی را درک کرد. چنان که گذشت.

۴- در غیر عقود مواردی وجود دارد که قانونگذار اقدام به وضع نموده و حقیقت قانونی به‌وجود آمده مانند ماده یک قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹/۱۰/۴۰ و ماده یک (۵) قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان در تعریف پدیدآورنده اثر و ماده (۳) قانون ملی شدن آب (۶) در تعریف (حقابه) و قوانین دیگر. در این موارد با توجه به مطالب بالا باید به قانون مراجعه نمود، نه به عرف، و ماده (۲۲۴) قانون مدنی، عرف عام است؛ ولی باید به یک نکته توجه داشت و آن این است که چنانکه می‌دانیم پیش از وضع قانون، حقوق عرفی در مورد عقود، در ایران وجود نداشته و امور و عقود طبق حقوق شرعی بوده است و اصطلاحات عقود و کلمات آن نیز از شرع گرفته شده و این الفاظ صرف‌نظر از اینکه حقیقت شرعی وجود داشته باشد یا نه، در عرف متشرعه حقیقت بوده‌اند. و نیز با توجه به اینکه در وضع حقوقی جدید، حقیقت دیگری برای این به الفاظ وجود نیامده و عرف عام نیز همان معانی عرف متشرعه را به کار برده است، به این نتیجه می‌رسیم که باید برای فهم الفاظ عقود به عرف متشرعه مراجعه نمود و معانی این الفاظ را در آن جستجو کرد. (۷) برخی از حقوقدانان در اینجا نظر دیگری دارند و می‌توان به کتب آنها مراجعه کرد. (۸)

چهاردهم: امر و معنای آن

در علم اصول، بیشتر مباحث امر درباره صیغه امر است که از آن به «صیغه افعَل» تعبیر می‌شود و درباره ماده امر و مشتقات آن کمتر بحث می‌شود.

معنای امر

ماده و صیغه امر در زبان عربی به معنای متعدد آمده است و در اینکه در کدام یک از آنها حقیقت است و در اینکه در کدام یک از آنها حقیقت است یا مجاز، در اصول، مباحث و سیعی مطرح شده است؛ لکن سرانجام اکثر اصولیین به این نتیجه رسیده‌اند که ماده و صیغه امر، هر دو حقیقت در وجوبند. مثلاً وقتی بازپرس به متهم دستور می‌دهد و می‌گوید: به تو امر می‌کنم که مواظب اظهارات خود باش. در هر دو مورد، متهم وظیفه پیدا می‌کند که مواظب اظهارات خودش باشد و اگر این کار را انجام ندهد، سزاوار خواهد بود و معنای وجوب هم چیزی جز این نیست.

در حقوق، هر دو نوع امر کم است و دستورات قانونی بیشتر به صورت جمله خبریه گفته می‌شود. این گونه جمله خبریه در حکم جمله انشایی، یعنی مانند صیغه امر است و دلالت بر وجوب می‌کند (۹) مثل دلالت جمله (المؤمنون عند شروطهم) بر وجوب تکلیفی و این جمله به معنای (اوفوا بالشروط) است. (۱۰)

همچنین مانند ماده (۱۰۰۵) قانون مدنی:

«اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است...» یعنی تبعیت زن از شوهرش در خصوص اقامتگاه واجب است و این وجوب از همان جمله خبریه ماده قانونی استفاده می‌شود.

پانزدهم: معنای وجوب و احکام تکلیفی دیگر

احکام تکلیفی که در اصطلاح فقه و اصول (احکام خمسہ تکلیفی) نامیده می‌شوند، عبارتند از:

- ۱- وجوب- یعنی خواستن انجام کاری و راضی نبودن به ترک آن به طوری که انجام آن پاداش و ترک آن کیفر خواهد داشت؛ مانند وجوب نماز و وجوب ادای امانت.
- ۲- حرمت- یعنی خواستن ترک کاری و راضی نبودن به انجام آن به طوری که انجام آن پاداش و انجام آن کیفر خواهد داشت؛ مانند حرمت شرابخواری و قماربازی.
- ۳- استحباب- یعنی خواستن انجام کاری به نحوی که انجام آن پاداش خواهد داشت ولی ترک آن

کیفر نخواهد داشت؛ مانند استحباب کمک به ناتوان. در این مورد، عمل را مستحب گویند. اصطلاح (ندب) نیز به معنای استحباب و مندوب به معنای مستحب است.

۴- کراهت- یعنی خواستن ترک کاری بدون اینکه انجام آن گناه داشته باشد؛ مانند کراهت طلاق در شرع اسلام.

۵- اباحه- یعنی برابر بودن طلب وجود عدم کاری، مانند مباح بودن قدم زدن در خیابان. اینها اقسام احکام در شرع است؛ ولی از نظر حقوق موضوعه هر عملی یا لازم است (واجب) یا ممنوع (حرام) یا جائز (مباح) و دو قسم دیگر، یعنی استحباب و کراهت، در حقوق موضوعه وجود ندارد.

شانزدهم: حکم وضعی

آنچه گفته شد درباره احکام تکلیفی بود؛ در برابر حکم تکلیفی، اصطلاح دیگری وجود دارد به نام (حکم وضعی).

اصولیین متأخر (۱۱) آنچه را که در تعبیرات اصولی، فقهی و شرعی، حکم گویند و جزو این پنج حکم تکلیفی نباشد، حکم وضعی می نامند؛ از قبیل شرطیت، سببیت، مانعیت، علیت، زوجیت، ملکیت، حجیت، ولایت و غیره. (۱۲)

پی نوشت ها:

۱- وضع تعینی عبارت است از وضع لفظ (توسط واضع) برای معنای معین؛ مانند اسمهایی که والدین برای فرزندان خود انتخاب می کنند. ولی وضع تعینی آن است که در اثر کثرت استعمال لفظی در معنایی و با مرور زمان، لفظ با معنا به گونه ای مرتبط گردد که ذهن فرد با شنیدن لفظ به همان معنا منتقل شود؛ مثلاً کلمه (قانون) به گفته ملا عبدالله در کتاب حاشیه، در اول به معنای (خط کش) بوده و بعد به واسطه استعمال زیاد در معنای فعلی تنها همین معنا از آن فهمیده می شود.

۲- ترجمه و شرح (الموجز فی اصول الفقه)، تألیف: آیت الله جعفر سبحانی، صفحه ۴۳ و ۴۴.

۳- مبانی استنباط حقوق اسلامی، تألیف: دکتر ابوالحسن محمدی، صفحه ۳۴.

۴- حقوق مدنی، جلد اول، صفحه ۴۷، تألیف: دکتر حسن امامی.

۵- از نظر این قانون، به مؤلف و مصنف و هنرمند و پدیدآورنده... و به آنچه از راه دانش یا هنر یا ابتکار آنان پدید می آید... اثر طلاق می شود.

۶- ماده (۳) قانون ملی شدن آبها، در تعریف حقابه چنین است: «حقابه عبارت از آبی است که در دفاتر جزء جمع یا اسناد مالکیت یا حکم دادگاه با مدارک قانونی دیگر قبل از تصویب این قانون به نفع مالک آن تعیین شده باشد.»

۷- مبانی استنباط حقوق اسلامی، تألیف: دکتر ابوالحسن محمدی، صفحه ۳۶.

۸- دکتر کاتوزیان، حقوق مدنی، جلد اول، صفحه ۳۳۴.

۹- کفایه الاصول، جلد اول، صفحه ۱۰۴.

۱۰- مکاسب، شیخ انصاری، چاپ خوانساری، صفحه ۲۸۳.

۱۱- کفایه، جلد اول، صفحه ۲۲۷.

۱۲- مبانی استنباط حقوق اسلامی، تألیف: دکتر ابوالحسن محمدی، صفحه ۳۹.

بررسی امکان تعلیق جزای نقدی در پرتو نقد و بررسی آرا

مرتضی شهباز (قاضی دادگستری شهرستان دورود- لرستان)

مقدمه:

یکی از نهادهایی که توجه مدیریت چرخه عدالت کیفری را به خود جلب نموده است، نهاد تعلیق مجازات می باشد. از به کارگیری این نهاد، اهداف سودمندی حاصل می شود؛ ولی بهترین هدف و دلیلی که استفاده از این نهاد ارفاقی کیفری را در نظام قضایی حال حاضر ایران توجیه می نماید، وجود محیط ناسالم زندان و بیم آلودگی محکومان بدوی در اثر سوء معاشرت با زندانیان با سابقه در آن محیط می باشد. هر چند که بیم از اجرای مجازات در طول دوران تعلیق ممکن است در باز اجتماعی کردن و اصلاح پذیری مجرم مؤثر واقع شود. به کارگیری نهاد تعلیق مجازات، تا حدودی موجبات احتراز تماس مفسدانگیز زندانیان بدون سابقه با بعضی مجرمان حرفه ای را فراهم می نماید. ما در این نوشتار قصد بررسی اصول، مبانی و شرایط اجرای تعلیق مجازات را نداریم، بلکه ما بر آنیم تا ضمن نقد یکی از آرای صادر شده از دادگاه تجدیدنظر، جایگاه امکان تعلیق مجازات جزای نقدی را تبیین نماییم.

قانونگذار در مورد امکان تعلیق مجازات جزای نقدی برخلاف سایر مجازات‌های بازدارنده و تعزیرات، قایل به تفکیک شده است و بین جایی که جزای نقدی به‌تنهایی مقرر شده باشد و جایی که جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات آمده باشد، فرق قایل شده است. چنانچه در مورد اول، با عنایت به اطلاق ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی و مفهوم مخالف ماده (۲۶) همان قانون، به روشنی امکان تعلیق مجازات جزای نقدی استنباط می‌شود؛ ولی در مورد دوم، یعنی جایی که جزای نقدی وجود ندارد. چنانکه ماده یاد شده مقرر داشته: (در مواردی که جزای نقدی با دیگر تعزیرات همراه باشد، جزای نقدی با دیگر تعزیرات همراه باشد، جزای نقدی قابل تعلیق نیست).

از لحاظ علمی و با توجه به اهداف در نظر گرفته شده برای اجرای تعلیق مجازات، دیدگاه قانونگذار در مورد عدم امکان تعلیق جزای نقدی در جایی که همراه با سایر تعزیرات باشد، قابل انتقاد است؛ زیرا همان‌طور که در ابتدای این نوشتار آمد، یکی از اهداف توجیه کننده تعلیق مجازات، احتراز از مفاسد مجازات حبس و به‌خصوص حبس‌های کوتاه مدت می‌باشد. زیرا در این‌گونه حبس‌ها، بیم‌آلودگی مجرمین بدون سابقه و غیر حرفه‌ای بیشتر نمایان است. وقتی عجز از پرداخت از جزای نقدی در نظام قضایی ما وفق ماده یک قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب آبان ۱۳۷۷ منجر به بازداشت فرد می‌گردد و از طرفی، طبق اصول استفاده از تعلیق برای جلوگیری از آثار سوء و مفسده آمیز زندان بر بعضی مجرمین است، دیگر ممنوعیت تعلیق جزای نقدی در جایی که همراه با سایر تعزیرات است چندان قابل توجیه نمی‌باشد. گذشته از این انتقاد، منع تعلیق جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات با اصل قابل تعلیق بودن قسمتی از مجازات جرم مذکور در ماده (۲۵) ق. م. ا، ماینت کامل دارد.

صرف‌نظر از این انتقادات، اجرای ماده (۲۶) ق. م. ا در عمل نیز با ابهامات و ایراداتی همراه می‌باشد که محور بحث ما در این نوشتار یکی از این ابهامات است. از جمله اینکه، در ماده (۲۶) ق. م. ا، از عبارت: (...با دیگر تعزیرات...) استفاده شده است. حال سؤال این است که اگر جزای نقدی با سایر مجازات‌های غیر از تعزیر همراه باشد؛

مثلاً با مجازات بازدارنده همراه باشد، آیا منع تعلیق جزای نقدی شامل این مورد نیز می‌باشد؟ (مثلاً با مجازات بازدارنده همراه باشد) آیا منع تعلیق جزای نقدی شامل این مورد نیز می‌شود؟ آیا منظور قانونگذار از تعزیرات مذکور در ماده یاد شده، مفهوم کلی آن، که شامل بازدارنده (تعزیرات حکومتی) نیز است، می‌باشد؟ آیا وقتی می‌گوییم جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات قابل تعلیق نمی‌باشد، منظور (محکومیت) به جزای نقدی مورد نظر است؟ به عبارت روشن‌تر، آیا منظور این است که جزای نقدی مورد حکم نباید همراه با سایر تعزیرات در آن حکم باشد، حال چه مربوط به یک اتهام باشد یا چند اتهام؟ یا جزای نقدی مقرر در قانون نباید همراه با سایر تعزیرات باشد؟

برای تبیین موضوع اخیر، ابتدا به ذکر دو دیدگاه قابل تصور در این بحث و فروض مختلف در هر دیدگاه و بررسی امکان مشمولیت ماده (۲۶) ق.م.ا، نسبت به هر یک از این فروض می‌پردازیم و در پایان، دیدگاهی را که از نظر ما قابلیت انطباق بیشتری با اصول کلی حقوقی و فلسفه وضع نهاد کیفری تعلیق مجازات را دارد و دلایل پذیرش آن دیدگاه، آورده می‌شود.

الف- دیدگاه‌های موجود در این بحث:

دیدگاه اول- محکومیت به جزای نقدی: طبق این دیدگاه، ملاک عدم امکان تعلیق جزای نقدی در جایی که همراه با سایر تعزیرات باشد، محکومیت به جزای نقدی است. هر گاه قاضی به هر جهتی برای مرتکب، جزای نقدی در نظر بگیرد و آن را مورد حکم قرار دهد، چه موردی که مجازات قانونی آن جزای نقدی باشد و چه موردی که جزای نقدی مورد حکم، بدل از مجازات قانونی باشد؛ طبق این دیدگاه، اگر این جزای نقدی مورد حکم با سایر تعزیرات همراه باشد، امکان تعلیق جزای نقدی منتفی است. در این حالت، دو فرض قابل تصور است که به تبیین هر یک از آنها به‌نحو جداگانه می‌پردازیم:

فرض اول: جزای نقدی مورد حکم به‌عنوان یکی از مجازات‌های اصلی همراه با یک یا دو مجازات دیگر در قانون پیش‌بینی شده باشد. مثل آنچه در ماده (۵۶۱) ق.م.ا، در مورد اقدام به خارج نمودن اموال تاریخی و فرهنگی آمده است. در این ماده، جزای نقدی معادل دو برابر قیمت مال موضوع قاچاق، در کنار مجازات حبس به‌عنوان یک مجازات اصلی در نظر گرفته شده است. (۱)

فرض دوم: جزای نقدی مورد حکم، بدل از مجازات دیگری باشد که همراه با مجازات اصلی دیگر مقرر در قانون برای آن جرم مورد حکم قرار گرفته شده باشد. برای مثال: اگر فردی برای اطفال و زنان در معابر عمومی ایجاد مزاحمت نماید، وفق ماده (۶۱۹) ق.م.ا، به مجازات حبس و شلاق محکوم می‌شود. (۲) حال اگر قاضی صادر کننده رأی به‌لحاظ وضع خاص متهم یا به جهات مذکور در ماده (۲۲)

ق.م.ا، مجازات حبس چنین فردی را به جزای نقدی تبدیل نماید و همراه شلاق مورد حکم قرار دهد، در این حالت نیز جزای نقدی مورد حکم مشمول منع اعمال تعلیق مذکور در ماده (۲۶) ق.م.ا، خواهد بود؟

فرض سوم: جزای نقدی مورد حکم (چه به عنوان مجازات اصلی و چه به عنوان بدل از مجازات اصلی) با مجازات دیگری برای جرم ارتكابی دیگر از سوی مرتكب همراه باشد. هر گاه فردی به دو اتهام مورد تعقیب قرار گیرد و نهایتاً هر دو اتهام وی محرز و ثابت شود و مجازات یکی از اتهامات وی جزای نقدی در نظر گرفته شود؛ حال در این فرض، اعمال تعلیق جزای نقدی قابل تصور است یا موضوع مشمول منع تعلیق مذکور در ماده (۲۶) ق.م.ا، می باشد؟ ممکن است ایراد گرفته شود که اگر فردی به اتهام ارتكاب جرایم متعدد محکوم شود، وفق ماده (۳۶) ق.م.ا، اعمال مقررات مربوط به تعلیق مجازات در مورد چنین مرتکبی ممنوع می باشد. لذا طرح این فرض به لحاظ سالبه به انتفاء موضوع لغو و بی مورد است. ولی در پاسخ این ایراد باید گفت، ماده (۳۶) ق.م.ا، ناظر بر جرایم (عمدی) متعدد می باشد. (۳) در حالی که منظور ما در این فرض، جایی است که یکی از جرایم غیرعمدی باشد که قانونگذار واکنش جزایی برای آن در نظر گرفته است. برای مثال: یکی از اتهامات متهم ایراد صدمه غیرعمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی باشد. در این حالت، اگر برای یکی از دو اتهام، جزای نقدی لحاظ شود و برای اتهام دیگر مجازات دیگری، آیا تعلیق جزای نقدی توجیه قانونی دارد؟ یا وفق ماده (۲۶) ق.م.ا، جزای نقدی همراه با دیگر مجازات مورد حکم قرار گرفته، قابل تعلیق نمی باشد.

دیدگاه دوم- جزای نقدی به عنوان مجازات مقرر در قانون:

طبق این دیدگاه، در جایی اعمال مقررات تعلیق در مورد جزای نقدی که همراه با سایر تعزیرات باشد منع شده که همراه با سایر تعزیرات باشد. وقتی قانونگذار برای ارتكاب جرمی علاوه بر جزای نقدی، مجازات دیگری نیز در متن قانون پیش بینی نموده باشد؛ در این حالت، جزای نقدی همراه آن مجازات وفق ماده (۲۶) ق.م.ا، قابلیت تعلیق ندارد. به عبارت دیگر، طبق این دیدگاه، جزای نقدی مذکور در ماده (۲۶) ق.م.ا، جزای نقدی است که به عنوان مجازات اصلی در قانون مقرر شده باشد.

با مذاقه در مواد قانون مجازات اسلامی ملاحظه می شود، جزای نقدی از سوی قانونگذار به حالت و شیوه های مختلف بیان شده است:

گاهی قانونگذار جزای نقدی را به عنوان تنها مجازات اصلی آن جرم لحاظ نموده است. مثل آنچه در ماده (۵۴۱) ق.م.ا، در مورد شرکت در آزمون به جای داوطلب دیگر آمده است. (۴) در این مورد جزای نقدی به عنوان تنها مجازات مقرر در قانون برای این جرم لحاظ شده است که این فرض از بحث ما خارج است.

گاهی نیز قانونگذار جزای نقدی را همراه با سایر مجازات‌ها در قانون برای ارتکاب جرمی پیش‌بینی نموده است. در این مورد نیز گاهی جزای نقدی به عنوان یک مجازات اختیاری در کنار سایر مجازات‌ها برای ارتکاب جرمی لحاظ شده است. بدین شرح که قانونگذار برای ارتکاب جرمی، هم امکان اعمال جزای نقدی به تنهایی و هم امکان اعمال مجازات دیگری غیر از جزای نقدی را پیش‌بینی نموده است. (فرض اول) گاهی قانونگذار برای ارتکاب جرمی جزای نقدی را به عنوان یکی از مجازات‌های متعدد اجباری در قانون، در کنار سایر مجازات‌ها مقرر داشته است. (فرض دوم) برای روشن شدن موضوع، هر یک از این دو فرض را به‌نحو جداگانه بررسی می‌کنیم:

فرض اول:

جزای نقدی به عنوان یکی از مجازات‌های متعدد اختیاری در قانون: در این فرض، قانونگذار جزای نقدی را در کنار سایر مجازات‌ها برای ارتکاب جرمی در ماده‌ای از مواد قانون پیش‌بینی نموده است و به قاضی اختیار داده است که یا جزای نقدی را برای مرتکب در نظر بگیرد یا مجازات دیگر را. مثلاً قانونگذار در جرم توهین، یکی از دو مجازات جزای نقدی یا شلاق را قابل اعمال دانسته است. (۵) حال آیا در این مورد نیز امکان تعلیق جزای نقدی همراه سایر مجازات وجود دارد؟

یا موضوع مشمول ماده (۲۶) ق. م. ا، می‌باشد و امکان تعلیق جزای نقدی به لحاظ اینکه همراه مجازات دیگری در قانون آمده است وجود ندارد.

فرض دوم:

جزای نقدی به عنوان یکی از مجازات‌های متعدد اجباری مقرر در قانون: در این فرض، تعیین جزای نقدی در کنار سایر مجازات‌های مقرر در قانون برای ارتکاب آن جرم الزامی می‌باشد. دیگر قاضی مخیر به انتخاب یکی از آن مجازات‌ها نمی‌باشد و الزاماً در صورت احراز فعل مجرمانه ارتكابی از سوی فاعل، موظف به اعمال همه مجازات‌های مقرر در قانون برای آن جرم در حق متهم می‌باشد. به عنوان مثال: در جرم ربا، ربا دهنده، ربا گیرنده و واسطه در صورت احراز اتهام، علاوه بر مجازات حبس و شلاق، به جزای نقدی معادل مال مورد ربا محکوم می‌شوند. در این مورد، اعمال هر سه نوع مجازات مقرر در قانون از سوی قاضی الزامی است و تخییری از سوی قانونگذار در انتخاب یکی از آنها پیش‌بینی نشده است. (۶) مصداق دیگری که می‌توان برای این فرض در نظر گرفت، جرم سوء استفاده از ضعف نفس شخصی افراد غیر رشید مذکور در ماده (۵۹۶) ق. م. ا، می‌باشد. در این ماده، قانونگذار برای مرتکب این جرم، اعمال سه نوع مجازات حبس، شلاق و جزای نقدی را الزامی دانسته است. حال در این فرض، اگر قاضی با جمع شرایط در مقام اعمال مقررات تعلیق مجازات در خصوص متهم برآید، آیا امکان تعلیق جزای نقدی وجود دارد؟

ب- نقد و بررسی دو دیدگاه

حال که هر دو دیدگاه و فروض مختلف در آنها بیان شد، به نظر کدام دیدگاه با قانون و اصول کلی

حقوق و جزا و فلسفه و اهدافی که قانونگذار از تدوین این نهاد ارفاقی حقوق کیفری در نظر داشته است، سازگاری بیشتری دارد؟ آنچه در بادی امر و با قرائت متن ماده (۲۶) ق. م. ا، به ذهن خطور می‌کند، این است که با عنایت به اطلاق الفاظ (جزای نقدی) و (تعزیرات) در متن ماده یاد شده، شمول عدم تعلیق جزای نقدی در تمام فروض مذکور در دو دیدگاه بیان شده، قابل قبول‌تر جلوه می‌نماید. اصولاً عمده استدلال طرفداران دیدگاه اول همین اطلاق ماده (۲۶) ق. م. ا، می‌باشد. اطلاق جزای نقدی از نظر این دیدگاه، هم مواردی را که در حکم، جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات آمده باشد، شامل می‌گردد. چنانکه به نظر می‌رسد، صادر کنندگان دادنامه مورد نقد در این مقاله، قایل به این دیدگاه و ایده بوده‌اند؛ زیرا در آن دادنامه، اتهام متهمان، اخلال در نظم عمومی موضوع ماده (۶۱۸) ق. م. ا، می‌باشد که مجازات مقرر در قانون برای این اتهام حبس و شلاق است. (۷) دادگاه بدوی صادر کننده دادنامه مورد تجدیدنظر خواسته، ابتدا با جمع دیدن شرایط و جهات استحقاق تخفیف در متهمان به استناد ماده (۲۲) ق. م. ا، حبس مقرر در قانون برای آن اتهام را تبدیل به پانصد هزار ریال جزای نقدی نموده و با لحاظ نمودن وضعیت اجتماعی متهمان، جزای نقدی بدل از حبس و شلاق مورد حکم را به استناد مواد (۲۵)، (۲۷)، (۳۵) ق. م. ا، به مدت دو سال معلق نموده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، جزای نقدی بدل از حبس مورد حکم از جمله مجازات‌های مقرر در قانون برای این اتهام نمی‌باشد؛ زیرا ماده (۶۱۸) ق. م. ا، فقط حبس و شلاق را مقرر داشته است و آنچه باعث شده دادنامه مورد تجدیدنظر خواسته از سوی قضات شعبه تجدیدنظر نقض شود، این بوده است که جزای نقدی بدل از حبس در حکم همراه دیگر مجازات (شلاق) می‌باشد. لذا تعلیق جزای نقدی مورد حکم را خلاف ماده (۲۶) ق. م. ا، دانسته‌اند و حکم را نقض نموده‌اند. هر چند با قید جمله (... اما با توجه به اینکه حسب ماده (۲۶) قانون مجازات اسلامی، تعلیق جزای نقدی ممنوع است...) در متن دادنامه صادر شده از دادگاه تجدیدنظر، این فکر به ذهن خواننده خطور می‌کند که صادرکنندگان رأی اصولاً با اصل تعلیق جزای نقدی به هر نحو و به‌طور کلی مخالف بوده‌اند که سست بودن این برداشت و نظر - همان‌طور که قبلاً نیز بیان شده با عنایت به اصل قابل تعلیق بودن مجازات‌های بازدارنده و تعزیرات مقرر در ماده (۲۵) ق. م. ا، و مفهوم مخالف ماده (۲۶) همان قانون، کاملاً مشهود است.

به هر حال، با نکاتی که بیان خواهد شد، به نظر می‌رسد پذیرش دیدگاه یاد شده چنان قابل توجیه نمی‌باشد و آنچه مورد نظر قانونگذار در بحث عدم امکان تعلیق جزای نقدی در قانون به‌عنوان یکی از مجازات‌های متعدد اجباری قید شده است. به عبارت دیگر، ملاک همراه نبودن جزای نقدی با سایر

تعزیرات جزای نقدی که در حکم آمده، نمی‌باشد، بلکه جزای نقدی که در قانون همراه با سایر تعزیرات به‌عنوان یکی از واکنش‌های جزایی علیه ارتکاب فعل مجرمانه به‌نحو اجباری آمده است، موردنظر قانونگذار بوده است. دادگاه صادرکننده رأی موردتجدیدنظر خواسته با تأسی از این دیدگاه، جزای نقدی مورد حکم را معلق نموده است. تعلیق جزای نقدی مذکور در دادنامه صادر شده از دادگاه بدوی، با توجه به اینکه جزای نقدی از جمله مجازات‌های قانونی اخلال در نظم عمومی آمده حبس و شلاق است، خلاف قانون به‌نظر نمی‌رسد و ماده (۲۶) ق. م. ا، نیز منصرف از این مورد است.

این ماده شامل مواردی است که جزای نقدی در متن قانون همراه با سایر تعزیرات، آن هم به‌عنوان یک مجازات اجباری آمده باشد. در این حالت، امکان تعلیق جزای نقدی مفقود است. برای مثال: اگر فردی به اتهام وی اثبات شود؛ دادگاه صادرکننده حکم؛ متهم را به‌لحاظ دارا بودن شرایط خاص مستحق تعلیق مجازات بداند، تعلیق جزای نقدی این جرم که معادل مال مورد ربا است، منطبق با قانون نمی‌باشد. چون در این مورد، جزای نقدی همراه با مجازات‌های دیگر (حبس و شلاق) به‌عنوان یک مجازات اجباری در قانون قید شده است؛ و به حکایت ماده (۲۶) ق. م. ا، تعلیق جزای نقدی آن مقدور نمی‌باشد. حال آنچه این دیدگاه را تقویت می‌نماید بدین شرح است:

۱- آنچه در متن ماده (۲۶)، درخصوص ممنوعیت تعلیق جزای نقدی همراه با دیگر تعزیرات آمده است، استثنا بر اصل قابل تعلیق بودن مجازات‌های بازدارنده و تعزیرات مذکور در قسمت اول ماده (۲۶) ق. م. ا، می‌باشد. در استثناء باید به قدر متقین عمل کرد. در جایی که شک شود که موضوعی از مصادیق استثناست یا خیر، باید به اصل کلی عمل کرد. در این بحث، اصل کلی همان قابل تعلیق بودن کلیه مجازات‌های بازدارنده و تعزیرات می‌باشد. صرف‌نظر از این استدلال، در اینجا اصل تفسیر نصوص جزایی به‌نفع متهم که یکی از نتایج اصل قانونی بودن جرم و مجازات است، به کمک ما می‌آید تا آن شکی را

که در مورد شمول یا عدم آن، استثناء بر موضوع حادث شده است با شمول دانستن آن تحت لوای اصل کلی، که خود در این بحث یک نهاد ارفاقی در چرخه عدالت کیفری به نفع متهم می باشد، برطرف کرد.

۲- وقتی قانونگذار در قانون از مجازات بحث می کند، منظور مجازات مقرر در قانون است؛ زیرا اگر قانونگذار به محکومیت یا همان مجازات مقرر در حکم نظر داشت تصریح می نمود. زیرا مقتضای اجرای مقدمات حکمت در مورد مقنن ایجاب می کند که اگر جزای نقدی مورد حکم (محکومیت به جزای نقدی) مورد نظرش بود، نسبت به آن تصریح می نمود. چنانچه در بحث موارد ممنوعیت اجرای مقررات تعلیق مجازات به صراحت از محکومیت صحبت کرده است. (۸) این موضوع در مورد مجازات مذکور در ماده (۲۱) قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، در بحث مواردی که تجدیدنظرخواهی آن در صلاحیت دیوان عالی کشور است، هم مطرح می باشد. برای مثال: در بند اول آن ماده آمده است: (... اعدام و رجم ...) حال ملاک قابل تجدیدنظر بودن حکم در دیوان عالی کشور، محکومیت به اعدام است یا جرمی است که مجازات قانونی آن اعدام یا رجم می باشد؟ یا در بند دوم همان ماده که مرجع رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از قصاص نفس را دیوان عالی کشور در نظر گرفته است، ملاک محکومیت به قصاص است یا ملاک، مواردی است که مجازات قانونی آن قصاص نفس (قتل عمد) می باشد؟ طبق آرای وحدت رویه شماره ۶۰۰ مورخه ۴/۷/۱۳۷۴ و ۶۱۴ مورخه ۱۳۷۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ملاک قابل تجدیدنظر بودن، مجازات قانونی در این موارد می باشد. در بحث ما نیز می تواند از وحدت ملاک استدلال های دیوان عالی کشور که منتهی به صدور این آراء شده است، استفاده کرد. (۹)

۳- نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در این بحث گرایش به پذیرش این دیدگاه را دارد. چنانکه در نظریه شماره ۷/۱۰۳۶۵ مورخه ۱۳/۱۰/۱۳۷۱ آن مرجع در پاسخ به این سؤال که امکان تعلیق جزای نقدی بدل از حبس وجود دارد، چنین آمده است: (مستفاد از ماده (۲۶) ق. م. ا، این

است که در مواردی که جزای نقدی با دیگر تعزیرات همراه باشد تنها جزای نقدی قابل تعلیق نیست و بقیه مجازات‌ها قابل تعلیق خواهد بود. بنابراین، در مورد سؤال چون مجازات عمل ارتكابی در قانون، حبس توأم با جزای نقدی بوده، دادگاه کیفر حبس را که ماهیتاً قابل تعلیق بوده به جزای نقدی تبدیل کرده است. به این ترتیب، مجازات فقط جزای نقدی است و آن هم قابل تعلیق می‌باشد. (۱۰)

نتیجه‌گیری:

نهاد تعلیق مجازات از جمله راهکارهایی است که با استفاده از آن به‌عنوان یکی از جایگزین‌های کیفر حبس می‌توان تا حدودی از تأثیر آثار سوء زندان روی مجرمین مخصوصاً در حبس‌های کوتاه‌مدت جلوگیری کرد. نیز می‌تواند به‌عنوان یکی از جلوه‌های کیفرزدایی که در سده‌های اخیر، قانون توجه اندیشمندان حقوق جزا- در هر چه بیشتر محدود کردن گستره دخالت حقوق کیفری- می‌باشد، در نظام قضایی ما به‌حساب آید. هر چند غیر قابل تعلیق بودن جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات از نظر علمی و اهداف بیان شده برای تعلیق مجازات از اصل به‌نحو جدی قابل خدشه و ایراد است. ولی نباید دایره شمول این منع تعلیق را که در ماده (۲۶) ق. م. ا، آمده است، با رویکردهای تفسیری مملو از ابهام و منبعث از شک توسعه داد. آنچه مسلم به‌نظر می‌رسد، این است که متن ماده (۲۶) ق. م. ا، دارای اطلاق است؛ ولی این اطلاق همان‌طور که قبلاً آمده با وجود قرینه‌هایی که برشمردیم، قابل خدشه و تقیید می‌باشد. مهمترین قرینه، همان اصل تفسیر شک به‌نفع متهم و تفسیر نصوص جزایی به‌نفع متهم است. پذیرش اینکه دایره شمول ماده (۲۶) ق. م. ا، شامل جزای نقدی بدل از مجازات دیگری که همراه با دیگر تعزیرات آمده است، نیز می‌شود؛ با رویه قانونگذار از مفهوم مجازات قید شده در متون قانونی مغایرت دارد. چون هر جا سخن از انواع مجازات‌ها به میان می‌آید، منظور مجازات مقرر در قانون برای جرمی است. مگر آنکه قانونگذار خود انصراف از این مفهوم را نوعاً بیان نماید. به‌نظر ما در تمام فروض بیان شده در دیدگاه دوم که همان مواردی است که جزای نقدی در قانون به‌عنوان یکی از مجازات‌ها به میان می‌آید، منظور مجازات مقرر در قانون برای جرمی است. مگر آنکه قانونگذار خود انصراف از این مفهوم را نوعاً بیان نماید. به‌نظر ما در تمام فروض بیان شده ماده (۲۶) ق. م. ا، امکان و قابلیت اجرایی ندارد مگر فرض دوم بیان شده در دیدگاه دوم که همان مواردی است که جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات وجود ندارد و موضوع مشمول ماده (۲۶) ق. م. ا، می‌گردد. حتی مواردی که قانونگذار، جزای نقدی را به‌عنوان یکی از مجازات‌های متعدد اختیاری برای جرمی پیش‌بینی نموده است، نیز امکان اجرا و اعمال ماده (۲۶) ق. م. ا، نمی‌باشد؛ و در این‌گونه موارد تعلیق بودن مجازات‌های بازدارنده و تعزیری مذکور در ماده (۲۵) ق. م. ا، بلاشکال می‌باشد؛ زیرا در این موارد منظور از مجازات یک جرم در نظر گرفتن هر یک از آن مجازات‌های اختیاری به‌تنهایی می‌باشد؛ و وقتی در قانون، مجازات جرمی حبس یا شلاق یا جزای نقدی است،

در صدور حکم فقط اعمال یکی از آن مجازات‌ها به‌تنهایی امکان پذیر است و در این موارد دیگر جزای نقدی همراه با سایر تعزیرات تلقی نمی‌شود تا امکان اجرای مقررات تعلیق در مورد آن وجود نداشته باشد. به هر حال، آنچه در این نوشتار بیان شد، صرفاً دیدگاه و برداشت نگارنده از مواد قانونی و اصول کلی حقوق جزاست، که خالی از منقصد نخواهد بود.

بسمه‌تعالی

مرجع رسیدگی کننده: شعبه اول محاکم عمومی

شماره پرونده: ۵۰۰ / ۸۱ / ۸۱

شماره دادنامه: ۴۹۰ / ۸۱

تاریخ صدور رأی: ۸۱ / ۴ / ۱۳

شاکی: ...

متهم: ...

اتهام: اخلال در نظم عمومی از طریق مسدود نمودن راه منتهی به معدن.
گردشکار: پس از وصول شکواییه و ثبت به کلاسه فوق به تصدی امضا کننده ذیل مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه:

درخصوص اتهام آقایان ... دایر بر اخلال در نظم از طریق مسدود کردن راه منتهی به معدن که باعث ایجاد مانع در کسب و کار معدن شده است، موضوع شکایت مدیرعامل معدن دریژان آقای ... دادگاه با عنایت به تحقیقات انجام شده و تحقیق از کارگران به عنوان مطلع و گواه و مفاد اظهارات بعضی متهمان که مسدود نمودن راه منتهی به معدن و ممانعت از کارگران معدن را به نحو تلویحی پذیرفته‌اند و سایر قرائن و امارات مستنبطه از محتویات پرونده، اتهام متهمان از ردیف هفتم تا بیست و دوم را محرز و مسلم دانسته و مستنداً به ماده (۶۱۸) قانون مجازات اسلامی و با لحاظ نمودن بند ۵ ماده (۲۲) قانون مجازات اسلامی، هر کدام را به پرداخت پنجاه هزار تومان به‌عنوان جزای نقدی در حق دولت و تحمل ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌نماید. النهایه، به‌لحاظ وضع خاص اجتماعی متهمان و انگیزه آنها و با عنایت به اینکه جمع اکثر متهمان بیکار و جوان می‌باشند، مجازات مورد حکمرا مستنداً به مواد (۲۵)، (۲۷) و (۳۵) قانون مجازات اسلامی، به‌مدت دو سال معلق می‌گردد تا چنانچه متهمان در مدت ایام تعلیق یکی از جرایم مستوجب محکومیت مذکور در ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی را انجام دهند علاوه بر مجازات آن جرم، مجازات اخیر نیز در حق آنها اجرا شود و درخصوص اتهام متهمان ردیف اول تاهفتم با عنایت به انکار شدید متهمان و فقدان دلیل مفید قطع و یقین و حکومت اصل برائت، مستنداً به ماده (۱۷۷) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و اصل ۳۷ قانون اساسی، حکم بر براءت آنها صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظر استان لرستان می‌باشد.

دادرس شعبه اول دادگاه عمومی

دورود

بسمه تعالی

شماره پرونده: ۸۱ / ۷ / ۷۶۲ ت

شماره دادنامه: ۸۱ / ۸۹۳

تاریخ رسیدگی: ۸۱ / ۷ / ۲۲

مرجع رسیدگی: شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان

تجدیدنظر خواسته:

اعتراض به رأی شماره ۸۱ / ۴۹۰، (درخصوص تجدیدنظرخواهی آقایان نسبت دادنامه شماره ۸۱ / ۴۹۰ شعبه اول دادگاه عمومی دورود که به موجب آن، تجدیدنظر خواهان به اتهام اخلال در نظم عمومی، هر یک به پرداخت پنجاه هزار تومان جزای نقدی و تحمل هفتاد ضربه شلاق محکوم و مجازات‌های مذکور به مدت دو سال معلق شده‌اند. با توجه به اقرار صریح تجدیدنظر خواهان در دادگاه بدوی مبنی بر اینکه راه عبور کارکنان معدن دریژان را سد نموده‌اند، وقوع جرم در حد بازداشتن اشخاص از کسب و کار از ناحیه آنان محرز است و موجبی جهت نقض رأی تجدیدنظر خواسته از حیث اصل محکومیت تجدیدنظر خواهان وجود ندارد. اما با توجه به اینکه حسب ماده (۲۶) قانون مجازات اسلامی، تعلیق جزای نقدی ممنوع است و رأی تجدیدنظر خواسته از این حیث مخالف با قانون یاد شده است، علاوه بر آن، با توجه به وضع خاص و عدم سابقه کیفری تجدیدنظر خواهان و نحوه ارتکاب جرم توسط آنان، مجازات تعیین شده مناسب به حال آنان نیست. بنابراین، به استناد مواد (۲۲) و (۷۲۸) قانون مجازات اسلامی و ماده (۲۵۰) قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب، هر یک از تجدیدنظر خواهان به جای مجازات‌های مقرر در حکم بدوی، به پرداخت یکصد هزار ریال جزای نقدی محکوم می‌شوند. با توجه به اینکه تجدیدنظر خواهان از تاریخ ۱۳۸۱ / ۴ / ۴ تا ۱۳۸۱ / ۴ / ۵ به مدت دو روز به دستور قاضی کشیک دادگستری دورود بدون اخذ تأمین در بازداشت به سر برده‌اند، که در اجرای تبصره ذیل ماده (۱۸) قانون مجازات اسلامی و ماده یک قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مقرر می‌گردد. به ازای هر روز بازداشت آنان مبلغ پنجاه هزار ریال جزای نقدی مقرر در این حکم کسر می‌گردد رأی تجدیدنظر خواسته در مورد تجدیدنظر خواهان با اصلاح به عمل آمده در آن تأیید می‌شود...)

رئیس شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر - استان لرستان

مستشار شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر - استان لرستان

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ماده (۵۶۱) قانون مجازات اسلامی: (هر گونه اقدام به خارج نمودن اموال تاریخی، فرهنگی از کشور هر چند به خارج کردن آن نینجامد، قاچاق محسوب و مرتکب علاوه بر استرداد اموال، به حبس از یک تا سه ماه و پرداخت جریمه معادل دو برابر قیمت اموال موضوع قاچاق محکوم می‌گردد).
- ۲- ماده (۶۱۹) قانون مجازات اسلامی: (هر کس در اماکن عمومی یا معابر، معترض یا مزاحم اطفال یا زنان بشود یا با الفاظ و حرکات مخالف شئون و حیثیت به آنان توهین نماید. به حبس از دو تا شش ماه و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد).

- ۳- ماده (۳۶) قانون مجازات اسلامی: (مقررات مربوط به تعلیق مجازات درباره کسانی که به جرایم عمدی متعدد محکوم می‌شوند قابل اجرا نیست....)
- ۴- ماده (۵۴۱) قانون مجازات اسلامی: (هر کس به‌جای داوطلب اصلی در هر یک از آزمون‌ها اعم از کنکور ورودی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، دانشسرا، مراکز تربیت معلم، اعزام به خارج از کشور یا امتحانات داخلی و نهایی واحدهای مزبور یا امتحانات دبیرستان‌ها، مدارس راهنمایی، هنرستان‌ها و غیره در جلسات امتحان شرکت نماید حسب مورد، مرتکب و داوطلب علاوه بر مجازات اداری و انتظامی، به دویست هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.)
- ۵- ماده (۶۰۸) قانون مجازات اسلامی: (توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب قذف نباشد، مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود)
- ۶- ماده (۵۹۵) قانون مجازات اسلامی: (هر نوع توافق بین دو یا چند نفر تحت هر قراردادی از قبیل بیع، قرض، صلح و امثال آن جنسی را با شرط اضافه، همان جنس مکیل و موزون معامله نماید، ربا محسوب و جرم شناخته می‌شود. مرتکب اعم از ربا دهنده، ربا گیرنده و واسطه بین آنها علاوه بر رد اضافه به صاحب مال، به شش ماه تا سه سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق و نیز معادل مال مورد ربا به‌عنوان جزای نقدی محکوم خواهد شد.)
- ۷- ماده (۶۱۸) قانون مجازات اسلامی: (هر کس با هیاهو و جنجال یا حرکات غیر متعارف یا تعرض به افراد، موجب اخلال نظم و آسایش و آرامش عمومی گردد و یا مردم را از کسب و کار باز دارد، به حبس از سه ماه تا یک‌سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.)
- ۸- ماده (۲۵) ق.م.ا: (در کلیه محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده، حاکم می‌تواند اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را با رعایت شرایط زیر دو تا پنج سال معلق نماید....)
- ۹- ر. ک: مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۵، دفتر مطالعات و تحقیقات دیوان عالی کشور، چاپ روزنامه رسمی، ج اول، سال ۱۳۷۷، صفحه ۵۹۷.
- ۱۰- به نقل از سلسله جزوات آموزشی معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه شماره چهارم، تعلیق مجازات، صفحه.

نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران

احمد کریمزاده (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)
(قسمت پنجم)

فصل ۱۰- اعتراض ثالث

رای شماره ۱۵۴- ۷۳ / ۸ / ۲۲

در پرونده حقوقی موضوع دادخواست مطالبه طلب بابت دستمزد، قرار تأمین خواسته صادر شده و اتومبیل شرکت توقیف و نهایتاً حکم به نفع خواهان صادر می‌شود. یک سال پس از صدور اجراییه، شخص ثالثی به خواسته رفع توقیف اتومبیل، علیه محکوم‌له دادخواست تقدیم می‌نماید. با وجود تعیین وقت به تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۶۸ و استماع اظهارات طرفین و تشکیل پنج جلسه احتیاطی، در جلسه مورخ ۱۴ / ۴ / ۷۲ (جلسه مقرر رسیدگی) دستور اخذ توضیح از محکوم‌له صادر می‌شود بدون تعیین موضوع توضیح و بدون

قید مراتب در اختاریه و بدون توجه به اینکه اعتراض به توقیف اتومبیل اساساً دعوا تلقی نمی‌شود و برابر قانون اجرای احکام مدنی می‌بایستی در وقت فوق‌العاده نسبت به موضوع اظهارنظر قطعی به‌عمل می‌آمد. وقت بعدی به تاریخ ۱۲/۱۱/۷۲ موکول می‌شود. رئیس دادگاه از مورد تعقیب دفاع کرده که اولاً: این پرونده در زمان تصدی او ارجاع نشده، ثانیاً: رئیس وقت دادگاه در جلسه اول، دادخواست را اعتراض ثالث تلقی کرده و دستور دعوت طرفین را داده و تجدید جلسات را به‌لحاظ رعایت حقوق طرفین و جلوگیری از تبانی اصحاب دعوا اعلام داشته است.

به‌نظر این دادگاه، چون اصولاً اعتراض ثالث در ماهیت حکم صادر نبوده، و رسیدگی دادگاه هم به‌عنوان اعتراض ثالث به حکم، خروج موضوعی داشته، ادامه رسیدگی وی در تشخیص موضوع و استدلال او به اینکه تجدید جلسات قانونی بوده، مفید و مؤثر در مقام نیست. تأخیر رسیدگی و تعلل در اتخاذ تصمیم نهایی، غیر از مسامحه عنوانی ندارد و نظر به جامع اوراق پرونده، تخلف نامبرده مسلم است.

رای شماره ۲۱۲-۷۷/۶/۱۶

با عنایت به ماده (۱۴۶) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ راجع به اعتراض ثالث، تخلف قاضی تحقیق دادگستری در صدور دستور مورخ ۴/۹/۷۵ دایر بر رفع توقیف از اموال منقول موضوع پرونده اجرای احکام مدنی، بدون آنکه اعتراض اشخاص ثالث مستند به سند رسمی یا حکم محکمه باشد، مسلم است.

فصل ۱۱- امر مختومه

رای شماره ۱۰۸-۱/۵/۶۴

رئیس دادگاه مدنی خاص که در موضوع دادخواست زوجه، امر قضیه محکوم بها را عیناً برخلاف ضوابط مسلم شرعی و قانونی مطرح رسیدگی قرار داده و مبادرت به صدور حکم مغایر با حکم قطعی سابق بدون وجود دلیل قانع‌کننده قانونی و مجوز شرعی نموده، مرتکب تخلف شده است.

رای شماره ۱۵۰-۶۴/۷/۲۱

چون موضوع اختلاف بر سر مالکیت چاه آب و تأسیسات آن در دادگاه بخش سابقه رسیدگی داشته و تجدید رسیدگی به امور مختومه و قضیه اختلاف در مالکیت که امر حقوقی است هیچ‌گاه در

صلاحیت دادسرا و دادگاه نبوده و دادیار انقلاب هم صریحاً به این امر اظهارنظر نموده، ولی اضافه کرده که به لحاظ اهمیت موضوع در صورت موافقت دادستان به نظر ریاست دادگاه انقلاب برسد و دادستان نیز با موافقت خود پرونده را به دادگاه ارسال کرده، تخلف نموده‌اند.

(پس از ارسال پرونده به دادگاه، اتهاماتی از قبیل هواداری از رژیم سابق یا فروش اراضی موات یا وابستگی به طاغوتیان و استفاده از قدرت آنان در جمع ثروت مطرح نموده‌اند که هیچ‌یک دلیل و مدرک قابل استناد قانونی در پرونده ندارد.)

اقدام دادگاه انقلاب نیز در احضار شب هنگام شاکی انتظامی به دادگاه جهت انتقال کلیه اموال خود و اقوام درجه اولش در سراسر ایران به دادگاه انقلاب و مبادرت به صدور حکم محکومیت وی به پرداخت دو پنجم از جمیع اموال متهم و اقوام درجه اولش در سراسر ایران به دادگاه انقلاب و مبادرت به صدور حکم محکومیت وی به پرداخت دو پنجم از جمیع اموال متهم و اقوام درجه یک او، بدون اینکه دلیل و مدرکی جهت استناد باشد، تخلف است؛ زیرا بر فروض ثبوت اتهامات وابستگی به رژیم سابق، چنین اتهاماتی مشمول عفو عمومی مصوب ۱۳۵۸ گردیده و مستوجب استرداد اموال یا تخمیس اموال متهم نبوده است.

مجازات فروش اراضی موات هم، استرداد اموال حاصل از چنین معاملاتی است نه تخمیس اموال.

اتهام سوءاستفاده در جمع مال و ثروت صرف‌نظر از اینکه دلیل ارائه نشده، به فرض ثبوت به تنهایی مقتضی تخمیس اموال نیست، بلکه موقوف بر احراز غیر مشروع بودن اموال است که باید به اشخاص مغضوب منهم پس از تشخیص بازگردانده شود.

اتهام اختلاط اموال متهم به حرام یا عدم پرداخت خمس ارباب مکاسب، به فرض ثبوت، در صلاحیت محاکم قضایی نیست، بلکه رسیدگی در این باره موکول به مقام مرجع تقلید و یا نماینده مجاز اوست.

بخشنامه شماره ۳۸۰۹۷/۱ - ۱۳۶۰/۱۲/۱۰ شورای عالی قضایی که بیانگر اجازه ضمنی تخمیس اموال است، ناظر به اموال زندانیان ضد انقلاب است و نسبت به اموال شاکی انتظامی و اقوام درجه اول او شمول ندارد.

همچنین تخلف دادستان در اجرای غیرقانونی صادره از دادگاه انقلاب و تخلف رئیس دادگاه انقلاب در رسیدگی به موضوع خارج از صلاحیت و صدور احکام متعدد متغایر غیرشرعی و بدون مجوز قانونی در موضوع واحد مزبور محرز است.

رأی شماره ۴۲- ۱۷/ ۳/ ۶۵

گرچه رسیدگی دادگاه به تقاضای خواهان خلاف قانون نبوده، ولی چون قبلاً دادگاه در پرونده دیگری تصمیم مخالف با رأی فعلی اتخاذ نموده، رئیس دادگاه مدنی خاص به لحاظ عدم دقت و توجه به سابقه در رسیدگی مسامحه نموده است.

رأی شماره ۶۹- ۱۷/ ۱۱/ ۶۶

رئیس دادگاه مدنی خاص در صدور حکم مجدد در عین قضیه‌ای که درباره آن قبلاً حکم صادر کرده، برخلاف بند ۴ ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی، رفتار کرده و مرتکب تخلف شده است.

رأی شماره ۹۴- ۲/ ۷/ ۶۷

رسیدگی رئیس دادگاه حقوقی به دعوایی که دوبرار رد شده و مختومه تلقی گردیده، تخلف از ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی است.

رأی شماره ۱۸۹- ۱۴/ ۸/ ۶۹

چون دادخواست خواهان به خواسته خلغید از یک باب مغازه در دادگاه حقوقی رد شده و تا مرحله فرجامی نیز تأیید گردیده، صدور حکم به نفع خواهان در همان دعوا از سوی دادرس همان دادگاه، برخلاف موازین قانونی بوده و تخلف است.

رأی شماره ۴۷- ۹/ ۲/ ۶۹

با عنایت به ماده (۲۹۹) قانون امور حسبی و مواد (۸۴۲ تا ۸۴۵) قانون مدنی و ماده (۹) و بند ۴ ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی، رئیس دادگاه مدنی خاص که به موضوع امر مختومه بدون کسب مجوز قانونی و بدون توجه به مقررات قانون امور حسبی رسیدگی و حکم صادر کرده، مرتکب تخلف شده است.

رأی شماره ۳۳- ۱۲/ ۱۱/ ۶۷

با عنایت به مفاد بند ۴ ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی و بندهای الف و ب و ج ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴، دادرس دادگاه تجدیدنظر در طرح مجدد پرونده و نقض دادنامه خود در رابطه با فسخ دادنامه بدوی بدون اینکه هیچ‌یک از موارد جواز قانونی تجدیدنظر منطبق بر مورد باشد و تنها به استناد تذکر و اصرار و خواهش افراد غیر مسئول قضایی (امام جمعه‌های دو شهر) که فاقد هرگونه صلاحیت و مجوز قانونی بوده، مرتکب تخلف شده است.

رأی شماره ۲۵۵- ۲۵۴- ۱۸/ ۱۰/ ۶۹

چون قبلاً حکم قطعی به خلغ ید زمین زراعتی صادر شده و درخواست اعاده دادرسی و توقیف عملیات اجرایی نیز مردود اعلام گردیده، لذا عدم توجه دادرسان دادگاه حقوقی به این امر، رسیدگی مجدد به دعوای مختومه و صدور حکم برخلاف احکام قطعی سابق، تخلف است.

رأی شماره ۲۸۰-۲۷/۱۱/۷۱

گزارش تخلف این است که رئیس دادگاه حقوقی و رئیس دادگستری شهرستان، اولاً: با وجود دادنامه قطعی صادره از دادگاه حقوقی یک مرکز استان که به نقض دادنامه صادره از دادگاه بدوی استوار بود، همان دعوا را با همان مبانی و استدلالی که در حکم منقوض بود مجدداً پذیرفته است.

ثانیاً: با آنکه وکیل خوانده طبق ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی، ایراد نموده که دعوای مطروح شده به علت مختومه بودن آن قابل استماع نیست، دادگاه به این ایراد توجهی نکرده است.

ثالثاً: با وجودی که موضوع و عنوان دعوای دوم، تقاضای تخلیه به علت نیاز موجه به عین مستأجره بوده و دادگاه نیز به دلایل خواهان رسیدگی کرده، ولی در تصمیم نهایی خود از این امر غافل مانده و به استناد همان مبانی حکم منقوض، مجدداً حکم تخلیه صادر کرده است.

رابعاً: اصولاً صدور احکام تخلیه محل کسب به علت انقضای مدت اجاره درخصوص مورد که با قانون روابط موجه و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ انطباق داشته، وجاهت قانونی ندارد. دفاع وی این است که خواسته خواهان قبلاً تخلیه دو باب مغازه به علت انقضای مدت اجاره و عدم پرداخت اجاره بها و تغییر وضع محل بود؛ ولی این بار تخلیه به علت نیاز شخصی طرح شده و خواسته ها متفاوت بوده و دعوای مختومه صادق نبوده است، و چون انقضای مدت اجاره مورد نظر بوده، بر اساس مبانی تحریرالوسیله رأی صادر کرده است. مجموع مدافعات وی مفید و مؤثر نیست و تخلفات نامبرده در صدور احکام تخلیه برخلاف مقررات قانون مزبور که لغو آن از طرف شورای نگهبان اعلام نشده و نیز عدم توجه به ایراد وکیل خوانده در جلسه اول دادرسی و عدم رد ایراد مذکور، قبل یا ضمن حکم صادر شده مسلم است.

رأی شماره ۲۱-۸/۸-۶۷

با عنایت به مواد (۶۳۰) و (۶۲۳) و (۶۲۴) قانون آیین دادرسی مدنی، رئیس دادگاه مدنی خاص (که پس از صدور حکم طلاق در شعبه دیگر و توافق زوجین بر ادامه زندگی، حکم طلاق مزبور غیر قابل اجرا گردیده بود) دعوای جدید را به عذر اعتبار امر مختومه، مردود اعلام نموده و مرتکب تخلف شده؛ زیرا با سازش بعدی زوجین حکم طلاق سابق بلااثر گردیده و اعتباری نداشت.

رای شماره ۳۹- ۱۴/ ۱۲/ ۶۷

با عنایت به مفاد مسئله (۷ و ۹ و ۱۱) صفحه (۴۰۸) جلد ۲ تحریرالوسیله و ماده (۵۹۲) قانون آیین دادرسی مدنی و ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۶۴ و ماده (۶) قانون تعیین موارد تجدیدنظر مصوب ۱۳۶۷، رئیس مرجع تجدیدنظر مدنی خاص، در طرح رسیدگی مجدد و مکرر پرونده مختومه به استناد تشبثات واقعی و بی‌اساس و تحت تأثیر القائات تجدیدنظرخواه و نقض غیرشرعی و غیرقانونی دادنامه قطعیت یافته و نیز مشاور دادگاه مزبور در ترک اعلام نظر مشورتی خود ولو به صورت شفاهی درباره طرح مجدد و مکرر پرونده‌های مختومه، مرتکب تخلف شده‌اند.

رای شماره ۲۴۸- ۹/ ۹/ ۷۲

دفاع رئیس دادگاه مدنی خاص این است که:

۱- چون زوجین شافعی مذهب هستند، حکم دادگاه به تصدی او به اتکای فتاوی محققین و متأخرین شافعی و بر اساس اجتهاد صدور یافته و نقض آن بدون دلیل موجه و قانونی صحیح نبوده است؛ زیرا حکمی که به اجتهاد فسخ نمود، بلکه نقض آن باید به نص صریح قرآن و احادیث متواتر صورت گیرد.

۲- ایراد دادرسی انتظامی به رسیدگی به امر مختومه و محکوم‌بها نیز مردود است؛ زیرا مستنبط از فقه و اصول این است که امور محکوم‌بها اموری است که قابل تغییر نباشد؛ مثلاً صدور حکم به عدم وراثت، امری است از نوع مذکور. اختلاف بین زوجین و عسروخرج از عداد این گونه مسائل خارج است، چه آنکه بر حسب تغییر زمان ممکن است تغییر پیدا کند.

۳- با فرض اینکه در قوانین مدون برای انطباق اعمال مطرح شده با مقررات و مواد مصوبه صراحتی وجود نداشته باشد، که در قوانین هم به همین موضوع اشاره شده، باید از آیات و احادیث و فتاوا استفاده کرده و آنها را اساس استنباط قرار داد.

۴- ایراد دادرسی انتظامی درخصوص انشای حکم به زبان عربی نیز وارد نیست؛ چه آنکه استنباط از آیات و احادیث و نظریه فقها و نقل آنها به همان صورت است و اظهارنظر استنباطی که در نتیجه آن حاصل می‌شود و از باب رعایت علم آداب و بحث و مناظره شرعی هم، حق همین است.

۵- درخصوص تشکیل دادگاه و اتخاذ تصمیم بدون حضور مشاور نیز، این مسئله از لحاظ نقض امور تشکیلاتی است که به دادگاه مشاور نداده‌اند و اینجانب با وجودی که عدم وجود مشاور در دادگاه خانواده را بارها متذکر شده‌ام، ترتیب اثری داده نشده و به مصداق (لا یكلف الله نفساً الا وسعها) امور دادگاه را هم نمی‌توانستیم به علت عدم تعیین مشاور مختل نماییم.

به نظر این دادگاه، آن قسمت از مدافعات که در تشکیل دادگاه بدون مشاور و رسیدگی به امر مختومه بوده به لحاظ اینکه شرکت مشاور برای تشکیل دادگاه یک ضرورت قانونی است و با وجود فسخ قبلی حکم دادگاه بدوی در دادگاه بدوی در دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی که محکمه تالی است دیگر نمی تواند نسبت به همان موضوع که به هر حال مختومه شده، بار دیگر رسیدگی کرده و اظهار نظر ماهیتی کند؛ لذا تخلف نامبرده محرز مسلم است.

رای شماره ۱۴ و ۱۳-۸/۲/۷۶

با عنایت به بند ۴ ماده (۱۹۸) و ماده (۴۴۶) ناظر به بند ۷ ماده (۲۰۸) قانون آیین دادرسی مدنی، رئیس دادگاه حقوقی در تعرض و نقض دادنامه قطعی و لازم الاجرای خود و رئیس دادگاه حقوقی بعدی (شعبه مرجوع الیه پس از نقض مزبور) در رسیدگی به امر مختومه و در تعیین مجدد کارشناس سابق که در پرونده اظهار نظر کرده بود، مرتکب تخلف شده اند.

*مأخذ: مجلدات نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران، تألیف: احمد کریم زاده

پیشنهاد کمیسیون آیین دادرسی مدنی

در ارتباط با دادرسی فوری (دستور موقت)

(قسمت اول)

در مواقعی، افراد جامعه احقاق حقی را مطالبه می‌نمایند، که به‌علت فوریت امر، دادرسی معمولی به‌علت طولانی بودن آن، مؤثر نبوده و چه بسا حقوق افراد با دادرسی معمولی تضییع می‌شود. پس احتیاج به یک توجه آنی از سوی دادگاه می‌باشد تا با اعمال آن، حقوق افراد محفوظ بماند.

در دعاوی مدنی، قانونگذار برای رسیدن به این منظور و پیشبرد دادرسی، تضمینی به‌نام دادرسی فوری (دستور موقت) ایجاد نموده است. این تأسیس در کنار تأمین خواسته به‌عنوان دو سلاح برنده در دعاوی مدنی استفاده می‌شود تا با اعمال آن، قبل از صدور حکم، اهرمی در جهت پرداخت حقوق مدعی یا انگیزه‌ای برای صلح گردد. که نهایتاً موجب حل و فصل دعوا به‌عنوان مهمترین هدف قانون می‌باشد.

تغییرات قانون جدید آیین دادرسی مدنی نسبت به قانون قدیم، ابهام در مواد قانونی مورد بحث و نبود رویه واحد در خصوص اعمال دستور موقت و اهمیت شایان این تأسیس در دادگستری، باعث شد تا با تشکیل مجموعه جلساتی با حضور تعدادی از اساتید حقوق و قضات محاکم عالی کشور و وکلای دادگستری، به‌عنوان کمیسیون آیین دادرسی مدنی، به بحث در این خصوص پرداخته شود، و نتایج حاصل شده علاوه بر کاربرد در زمینه‌های دیگر، به‌عنوان یک نظر ارشادی نیز مورد استفاده همکاران قضایی قرار گیرد.

در این مجموعه سعی شده علاوه بر نظرات اعضای کمیسیون، از نظرات اساتید برجسته حقوق نیز با ذکر منبع استفاده شود.

دادرسی فوری در قانون آیین دادرسی مدنی:

مبحث ششم از فصل یازدهم قانون جدید آیین دادرسی مدنی با عنوان (دادرسی فوری) مشخص شده است. اولین موضوع بحث این است که در صدور دستور موقت، دادگاه وارد ماهیت دعوا نشده و در واقع، دادرسی به معنی اخص کلمه صورت نمی‌پذیرد؛ و اگر عنوان دادرسی به آن بدهیم، مثل بقیه دعاوی بایستی دادگاه وارد دلایل طرفین شده و رسیدگی ماهیتی نماید که با فلسفه دستور موقت متناقض می‌باشد.

به نظر تعدادی از اعضا، عنوان مبحث با مواد مبحث همخوانی نداشته و پیشنهاد گردید عنوان (دستور موقت) به جای (دادرسی فوری) قرار گیرد. اما بایستی بپذیریم که هر چند دادرسی به مفهوم واقعی کلمه صورت نمی‌گیرد، ولیکن با توجه به اینکه طبق ماده (۳۱۵) ق. ج، دادگاه بایستی فوری بودن موضوع درخواست را تشخیص دهد.

همچنین ماده (۳۱۴) ق. ج، که به تشکیل جلسه اذعان نموده است، نوعی دادرسی را پیش‌بینی کرده که دستور موقت نتیجه این دادرسی می‌باشد. در واقع (دادرسی فوری نوعی از رسیدگی اجمالی به مرافعات با تشریفات سبک که نتیجه آن صدور رأی در ماهیت نبوده، بلکه قراری است که از آن تعبیر به دستور موقت می‌شود و این قرار جنبه موقتی دارد و دادگاه ضمن رسیدگی بعدی خود در ماهیت دعوا، نمی‌تواند برخلاف مفاد دستور موقت رأی بدهد. (۱)

این تأسیس در شرع و قوانین اولیه ایران وجود نداشته و برای اولین بار در ق. آ. د. م سال ۱۳۱۸ تأسیس گردید، که برگرفته از ق. آ. د. م فرانسه می‌باشد قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه (۱۸۰۶ میلادی) یک چنین دادرسی استثنایی را برای امور فوری و اشکالات اجرایی جعل نموده است که مختصر برگزار نموده است. اما دادگاه‌ها به مرور زمان این تأسیس را پرورانده و بسط داده‌اند. (۲)

در حقوق انگلیس، تأسیسی به نام (امر به فعل) یا ترک فعل وجود دارد که در واقع معادل دستور موقت در ایران است و بر طبق آن در مواردی که فوریت امر ایجاب نماید، دادگاه می‌تواند به صدور دستوری مبادرت کند که به طور کلی، موضوع آن الزام به انجام امری یا خودداری از انجام امر می‌باشد. (۳)

ماده (۳۱۰) ق. ج، اذعان داشته در اموری که تعیین تکلیف آن فوریت دارد، دادگاه به درخواست ذی‌نفع برابر مواد زیر دستور موقت صادر می‌نماید.

در مواردی که ضرورت هم ایجاب می‌نماید که از دستور موقت استفاده شود؛ در حالی که ضرورت در ماده صراحتاً منعکس نشده است، چون ضرورت نیز مستتر در فوریت است و تشخیص فوری بودن طبق ماده (۳۱۵) ق. ج، در اختیار دادگاه است. بنابراین، با احراز ضرورت، فوریت نیز احراز می‌گردد و لازم به اضافه نمودن قید ضرورت در ماده نیست.

در ماده (۳۱۱) ق. ج هیچگونه تغییری لحاظ نگردید. (۴)

در ماده (۳۱۲): مفاد این ماده در قانون سابق در ماده (۷۷۲) ق. ج (۵) به گونه‌ای بود که اگر

موضوع دستور موقت در مقر دادگاهی قرار داشت که این دادگاه که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارا نبود، خواهان مخیر بود که درخواست دستور موقت را به دادگاه صلاحیت‌دار و یا دادگاهی که موضوع دستور موقت در مقر آن قرار داشت، تقدیم دارد.

اما تغییر آگاهانه این امر در ماده (۳۱۲) ق. ج و حذف اختیار خواهان، در واقع بر خواهان تکلیف نموده است که در صورتی که موضوع دستور موقت در مقر دادگاه صالح به رسیدگی به اصل دعوا نباشد، درخواست دستور موقت به دادگاهی تقدیم گردد که موضوع دستور موقت در آن واقع است. (۶) علت مقرر شدن این تکلیف این است که چون دادگاهی که موضوع دستور موقت در آن قرار دارد با امکانات بیشتر و دسترسی بهتر به موضوع رسیدگی می‌نماید، نسبت به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد در اولویت است. (۷)

اما برخی نیز هنوز این صلاحیت را اختیاری می‌دانند: (... از آنجایی که اعطای صلاحیت به دادگاه دیگر به معنای نفی صلاحیت دادگاه اصلی نمی‌باشد، لذا برای مراجعه خواهان به دادگاهی که به اعتبار صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا نسبت به دستور موقت صالح است، منعی وجود ندارد...) (۸)

در ماده (۳۱۳) (۹) اشکالی به نظر نمی‌رسد. در ماده (۳۱۴) (۱۰) ق. ج پیشنهاد تغییر کلمه ساعات به ساعت داده شد و اشکال دیگری به نظر نمی‌رسد. در ماده (۳۱۵) (۱۱) نیز اشکالی به نظر نمی‌رسد. ماده (۳۱۶) ق. ج، دستور موقت را دایر بر توقیف مال یا انجام عمل و یا منع از امری دانسته است. در حالی که در تأمین خواسته نیز توقیف مال پیش‌بینی شده است. ابهامی که پیش می‌آید این است که چرا در هر دو مورد توقیف اموال ذکر گردیده است؟

توقیف مال در دستور موقت با توقیف مال در تأمین خواسته متباین نبوده و از آنجایی که دستور موقت یک نوع کار تأمینی است و بیشتر در خصوص دعاوی غیرمالی مطرح است و تأمین خواسته در دعاوی مالی مطرح می‌باشد، ضرورت قید توقیف اموال در ماده (۳۱۶) لازم بوده و از طرف قانونگذار مدنظر قرار گرفته است. لکن ضرورت ندارد از ماده (۳۱۶) حذف گردد.

در خصوص توقیف اموال، تأسیس دستور موقت عام‌تر از تأمین خواسته بوده و شرایط و مقررات این دو تأسیس نسبت به یکدیگر دارای معایب و مزیت‌هایی در جهت انتخاب هر یک دارند. از آنجایی که ماده (۱۱۳) ق. ج (۱۲) استفاده از تأسیس تأمین خواسته را در مواردی مقرر داشته که خواسته معلوم یا عین معین باشد؛ بنابراین، در این موارد که امکان استفاده از هر دو تأسیس وجود دارد، خواهان با سبک و سنگین کردن شرایط و آثار تأمین خواسته شرایط ماده (۱۱۳) ق. ج را نداشته باشد، در این صورت فقط امکان تقاضای دستور موقت برای توقیف اموال وجود دارد. بنابراین، بین این دو تأسیس در خصوص توقیف اموال مبادیاتی وجود ندارد. (۱۳)

در مورد مواد (۳۱۷) و (۳۱۸) اشکال خاصی به نظر نمی‌رسد.

ماده (۳۱۹) ق. ج:

این ماده اشعار می‌دارد: (دادگاه مکلف است برای جبران خسارت احتمالی که از دستور موقت حاصل می‌شود، از خواهان تأمین مناسبی اخذ نماید. در این صورت، صدور دستور موقت منوط به سپردن

خسارت احتمالی که از دستور موقت حاصل می‌شود، از خواهان تأمین مناسبی اخذ نماید. در این صورت، صدور دستور موقت منوط به سپردن خسارت احتمالی است.) سؤالی که درخصوص این ماده مطرح می‌گردد، این است که آیا تکلیف دادگاه در اخذ تأمین با اصل رسیدگی فوری منافات ندارد؟

قانون قدیم آیین دادرسی مدنی به‌گونه‌ای تنظیم شده بود (۱۴) که گرفتن تأمین برای جبران خسارت احتمالی، اختیاری بود و دادگاه با توجه به کلمه (می‌تواند) ذکر شده در ماده (۷۸۱) می‌توانست از مدعی، تأمین بخواهد یا نخواهد. اما از آنجایی که تمامی دعاوی کهمتمتهی به‌صدور و اجرای دستور موقت می‌گردد منتهی به ضرر نمی‌گردد و خیلی مواقع تصور ضرر منتفی است و با توجه به اینکه تکلیف دادگاه برگرفتن تأمین با فوریت دادرسی منافات دارد؛ بنابراین، بایستی تکلیف از دوش دادگاه برداشته شود و دادگاه را در صورت احراز ورود خسارت مکلف بر این امر نموده و مصوبه ذیل به‌عنوان ماده (۳۱۹) پیشنهادی ارائه می‌گردد.

ماده (۳۱۹) پیشنهادی:

«چنانچه دستور موقت متضمن احتمال ورود خسارت باشد، دادگاه مکلف است از خواهان تأمین مناسبی اخذ نماید؛ در این صورت، صدور دستور موقت منوط به سپردن تأمین می‌باشد.»

(دستور موقت اکثراً برای حفظ درخواست کننده آن از توجه ضرر و خسارت صادر می‌شود و برای اینکه وضعیت را معکوس نکرده، طرف را دچار خسارت ننماید، قانون آیین دادرسی به دادگاه اختیار داده است که در هر مورد نظر به اوضاع و احوال پیش‌بینی نماید که از جزای دستور موقت، احتمال خسارتی به‌طرف می‌رود و از درخواست کننده تأمین بخواهد. در این صورت صدور دستور موقت منوط به دادن تأمین است؛ اما البته در خواستن این تأمین نباید زیاده‌روی شود به حدی که با طبع دادرسی فوری منافات داشته باشد. (۱۵) منظور از خسارت که در ماده ذکر شده، اعم از خسارات مادی و معنوی می‌باشد. در قانون اساسی و قانون مسئولیت مدنی، خسارات معنوی پیش‌بینی شده است و چه بسا خسارات معنوی خیلی بیشتر از خسارات مادی باشد. پس دادگاه برای جبران خسارات مادی و معنوی است که از خواهان دستور موقت تأمین اخذ می‌نماید.

سؤال دیگری که درخصوص ماده (۳۱۹) مطرح می‌گردد، این است که آیا در دعاوی که خواهان، دولت می‌باشد، آیا با توجه به معافیت از پرداخت هزینه دادرسی، از پرداخت تأمین موضوع این ماده نیز معاف می‌باشد؟

در این خصوص نظر داده شده که قانون آیین دادرسی مدنی یک قانون آمره عام می‌باشد و اصولاً تأمین برای جبران خسارت احتمالی خوانده وضع گردیده است و این جبران خسارت جنبه عمومی داشته و نص خاصی مبنی بر معافیت دولت از پرداخت تأمین وجود ندارد. پس با توجه به مشکلات ناشی از اجرای حکم علیه دولت، دولت هم مکلف به پرداخت تأمین موضوع ماده (۳۱۹) ق. ج می‌باشد.

ماده (۳۲۰) ق. ج (۱۶) فاقد اشکال می‌باشد.

ماده (۳۲۱) ق. ج:

این ماده مقرر می‌دارد: (در صورتی که طرف دعوا تأمینی بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دادگاه در صورت مصلحت، از دستور موقت رفع اثر خواهد کرد.) قانون قدیم (۷) به‌گونه‌ای

تنظیم شده بود که صرف تناسب بین موضوع دستور موقت و تأمینی که طرف دعوا برای رفع اثر از دستور موقت ارائه می‌نمود، برای رفع اثر از دستور موقت کافی بود. ولی در قانون جدید علاوه بر تناسب، قید مصلحت نیز اضافه شده است.

دستور موقت اصولاً یک امر عادی نبوده و با صدور آن برای طرف مقابل یک نوع محدودیت ایجاد می‌نماید. بنابراین، اگر طرف دعوا تأمینی بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دیگر نباید برای رفع اثر شدن از دستور موقت، مصلحت را در نظر گرفت و بهتر است که کلمه مصلحت از متن ماده حذف گردد؛ چون با احراز تناسب، دیگر نیازی به مصلحت گرایی نیست. پس مصوبه ذیل به‌عنوان ماده (۳۲۱) پیشنهادی ارائه گردید:

ماده (۳۲۱) پیشنهادی:

«در صورتی که موضوع دستور موقت با دادن تأمین مناسب قابیلت رفع اثر داشته باشد، دادگاه به درخواست طرف مقابل، با اخذ تأمین کافی از دستور موقت رفع اثر خواهد کرد.»

راجع به اجرای دستور موقت، اختیار دادرسی صادرکننده آن وسیع است. همان‌طور که در مقام تعجیل می‌تواند دستور دهد تا بدون ابلاغ آن را اجرا نمایند، همان‌طور برعکس، در مواردی که هدف دستور موقت بیشتر تأمین ادعای درخواست کننده باشد، در صورتی که طرف تأمینی بدهد که متناسب با موضوع آن دستور باشد، دادرسی اختیار دارد از دستور رفع اثر نماید. (۱۸)

قید تناسب در ماده (۳۲۱) شامل مصلحت نیز می‌گردد و در واقع با احراز تناسب مصلحت احراز می‌گردد و علت اضافه نمودن قید مصلحت در ماده (۳۲۱) ق. ج، علی‌رغم قانون قدیم، این است که دادگاه را مکلف به قبول آن نماید. (۱۹)

پی‌نوشت‌ها:

- * به کوشش آقای قهرمان صالحی جوققانی.
- ۱- جعفری لنگرودی- دکتر محمدجعفر- ترمینولوژی حقوق- انتشارات گنج دانش- چاپ اول سال ۱۳۷۸- ش ۲۱۵۸- ص ۲۷۳.
 - ۲- متین دفتری- مرحوم دکتر احمد- آیین دادرسی مدنی و بازرگانی انتشارات مجد- سال ۱۳۷۸- جلد دوم- شماره ۱۸۳.
 - ۳- واحدی مرحوم دکتر جواد، نقدی بر مواد (۲۲۸ و ۲۲۵) ق.ق.آ.د.م- مجله قضایی و حقوقی دادگستری تابستان ۷۱- سال چهارم- ص ۵۳.
 - ۴- ماده (۳۱۱) ق.ج. «چنانچه اصل دعوا در دادگاهی مطرح باشد. مرجع درخواست دادگاه می‌باشد که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد.»
 - ۵- ماده (۷۷۱) ق.ق: «هرگاه موضوع در خواست دستور موقت در مقر آن دادگاه است به عمل آید. اگر چه آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.»
 - ۶- ماده (۳۱۲) ق.ج: «هرگاه موضوع درخواست دستور موقت از آن دادگاه به عمل آید اگرچه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.
 - ۷- شمس، دکتر عبدالله، جزوه آیین دادرسی مدنی ۳، دانشکده حقوق شهید بهشتی، پاییز ۸۰.

- ۸- مهاجری، علی، شرح آیین دادرسی مدنی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ج اول، ص ۲۱۷.
- ۹- ماده (۳۱۳) ق.ج: «در خواست دستور موقت ممکن است کتبی یا شفاهی باشد درخواست شفاهی در صورت مجلس قید و به امضای درخواست کننده می‌رسد.»
- ۱۰- ماده (۳۱۴) ق.ج: «برای رسیدگی به امور فوری دادگاه روز و ساعت مناسبی را تعیین و طرفین را به دادگاه دعوت می‌نماید. در مواردی که فوریت کار اقتضا کند می‌توان بدون تعیین وقت و دعوت از طرفین و حتی در اوقات تعطیل و یا در غیر محل دادگاه به امور یاد شده رسیدگی نمود.»
- ۱۱- ماده (۳۱۵) ق.ج: «تشخیص فوری بودن موضوع درخواست با دادگاهی می‌باشد که صلاحیت رسیدگی به درخواست را دارد.»
- ۱۲- ماده (۱۱۳) ق.ج: «در خواست تامین درخواست تامین در صورتی پذیرفته می‌شود که میزان خواسته معلوم یا عین معین باشد.»
- ۱۳- شمس، دکتر عبدالله، همان- صفحه ۲۰.
- ۱۴- ماده (۷۸۱) ق.ج «دادگاه می‌تواند برای جبران خسارت احتمالی که از دستور موقت حاصل می‌شود از مدعی تامین بخواهد در این صورت دستور موقت منوط به دادن تامین است.»
- ۱۵- متین دفتری، مرحوم دکتر احمد، همان، ش ۱۷۸، ص ۴۳۳.
- ۱۶- م (۳۲۰) ق.ج: «دستور موقت پس از ابلاغ قابل اجراست و نظر به فوریت کار، دادگاه می‌تواند مقرر دارد قبل از ابلاغ اجرا شود.»
- ۱۷- ماده (۷۸۳) ق.ج: «در صورتی که طرف تامینی بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد. دادرس از دستور موقت رفع اثر می‌نماید.»
- ۱۸- متین دفتری، مرحوم دکتر احمد، همان، ش ۱۸۸، ص ۴۳۴.
- ۱۹- شمس، دکتر عبدالله، همان، صفحه ۲۲.

علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور *

اشاره:

همکاران محترم قضایی استحضار دارند که دیوان عالی کشور به عنوان تنها مرجع عالی قضایی در اجرای عدالت که وظیفه‌ی اصلی قوه قضاییه است نقش بسیار مهمی دارد و آرای وحدت رویه هیات عمومی در حکم قانون است و برای کلیه قضات لازم‌الاتباع و از سوی دیگر می‌شود که اکثر آرا سهم بسزایی داشته باشد. بنابراین در نظر داریم به منظور آشنایی همکاران محترم نسبت به علل نقض آراء، در هر شماره نشریه به صورت سلسله‌وار، گزیده‌ای از آرای نقض شده توسط شعب دیوان عالی کشور در موضوعات مختلف را تحت عنوان (علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور) ارائه نماییم. پیشنهاد و ارائه طریق از سوی همکاران محترم در راستای این هدف موجب امتنان خواهد بود.

«عدم رسیدگی دادگاه به ادعای خوانده دایر بر جعلی بودن امضای چک»

خواسته، مطالبه وجه چک بوده و خواسته هم دادخواست تقابل به ابطال چک مستند دعوا و..... و در پرونده خوانده دعوای اصل (ب) اظهار داشته. قطعه زمینی را قولنامه به او فروخته که نصف پول آن را موقع تنظیم قولنامه و محضر و نصف دیگر را پس از شش ماه با دادن سند مالکیت و جواز ساختمان اخذ نماید. مدتی پس از تنظیم قولنامه با حضور در دفترخانه..... سند صلح نامه مربوط به صلح حقوق را به امضای آقای (ج) به او داده و نصف قیمت زمین را گرفته، بابت بقیه، چک بدون تاریخ شماره..... را به او داده که پس از شش ماه با دادن سند مالکیت آن را تاریخ گذارده تا فروشنده وصول نماید. آقای (الف) این چک را تاریخ گذارده و به آقای (د) فروخته است. در این مدت، نه زمین را تحویل داده و نه وجوه مأخوذه و نه چک را مسترد داشته است، در حالی که اصولاً زمینی نداشته است.

دادگاه پس از جری تشریفات قانونی، در مورد مطالبه وجه چک مستند دعوای اصلی، ذمه خوانده را مشغول تشخیص داده و با احراز استحقاق خواهان، بر محکومیت آقای (ب) - خوانده دعوای اصلی - به پرداخت وجه چک مذکور و درخصوص دعوای خواهان تقابل به خواسته و ابطال چک و استرداد وجوه پرداختی، با توجه به اینکه در مقابل وجوه مورد مطالبه چک مورد بحث، سند صلح رسمی صادر گردیده، رد دعوا را اعلام کرده است.

به حکم دادگاه اعتراض شده است. بدین مضمون که خواندگان اصولاً دارای زمینی که مورد معامله قرار داده‌اند نبوده و چک مورد استناد در دعوای اصلی بابت باقیمانده بهای زمین مذکور به نام آقای (الف) صادر گردیده که مالک این زمین نبوده است. در نتیجه، معامله موضوع قرارداد محقق نشده و فروشنده طلبی نداشته (که) حق ظهرنویسی چک امانی را داشته باشد. لذا عمل نامبرده غیرقانونی و باطل است. ضمن تقاضای استعلام از اداره ثبت در مورد مالکیت خواندگان، صدور حکم محکومیت نامبردگان و ابطال چک مستند دعوا اصلی را درخواست نموده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۱۵ / ۷۶۹ / ۷۱)

«بر دادنامه تجدیدنظر خواسته با توجه به محتویات پرونده و موضوع خواسته دعوای تقابل و اعتراضات تجدیدنظرخواه، اشکال متوجه است؛ زیرا اولاً؛ فتوکپی سند صلح نامه شماره... که در حکم دادگاه مورد استناد قرار گرفته، ضمیمه پرونده نیست و در بند ۶ لایحه مورخ... وکیل آقای (الف) به این مطلب اشاره گردیده؛ با این وصف، مفاد مندرجات صلح نامه مزبور و موضوع آن معلوم نبوده تا مورد استناد همان وکیل..... نسبت به امضای ذیل قولنامه استنادی خواهان تقابل و ظهر چک مستند دعوای اصلی

ادعای جعل شده و دلیل جعلیت نظر اعلام گردیده، دادگاه بدون توجه و رسیدگی به ادعای مذکور با اظهارنظر در مورد آن، حکم صادر کرده است. لذا با توجه به مراتب مرقوم، دادنامه تجدیدنظر خواسته را مخدوش تشخیص می‌دهد و با اعلام نقض آن، تجدید رسیدگی را به شعبه دیگر دادگاه حقوقی یک..... محول می‌نماید.»

«کارشناس در رابطه با غبن در عرف بلد، اعلام وضعیت نکرده است.»
در این پرونده، خواسته، فسخ قرارداد به علت غبن در معامله بوده است، که دادگاه چنین اعلام نظر کرده است:

(... نظر به اینکه ادعای خواهان پس از وقوع بیع متوجه به نوسان قیمت و حالت تورمی حاکم بر جامعه عرفاً قابل اعتنا نبوده و غیرموجه به نظر می‌رسد، نظر به رد دعوای خواهان... اعلام می‌گردد.)
پرونده با نظریه فوق به شعبه دیوان ارسال شده و شعبه مذکور اعلام داشته که:

(۱- مستند دعوا به عنوان قولنامه تنظیم گردیده است. طرفین دعوا نیز آن را قولنامه و قرارداد تلقی نموده‌اند. مفاد نوشته مزبور نیز بر مراتب فوق دلالت دارد؛ مضافاً اینکه، در این قرارداد راجع به خسارات و حق انصراف قیدی ندارد و مدت تنظیم نیز مسکوت می‌باشد.

(۲- با فرض اینکه مسئله غبن موردنظر باشد، که فسخ قرارداد به این منظور خواسته شده، ما به التفات بهای مقرر با نظر کارشناس بیشتر از خمس است؛ لکن کارشناس به غبن که علت صدور قرار بوده، به عرف اشاره‌ای نکرده و دادگاه نیز در این زمینه توضیح را لازم از وی نخواسته است.)
سپس دادگاه مبادرت به صدور رأی نموده است:

(... مستنداً به ماده (۴۱۷) قانون مدنی اصلاحی مورخ ۸/ ۱۰/ ۶۱ و حذف شدن عنوان خمس از قانون یاد شده و نظر به اینکه اضافه قیمت تعیین شده از طرف کارشناس به نظر دادگاه عرفاً قابل غمض عین بوده... حکم به رد دعوا... صادر می‌گردد.)

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۵/ ۲۵۲۱/ ۷۱)

«کارشناس قید نموده است که قیمت برآورده شده، در رابطه با نرخ روز معامله است. با این وصف، استناد دادگاه به تورم به لحاظ اینکه سالبه به انتفاء موضوع است، وجهه قانونی ندارد. مضافاً متکای این نظر دادگاه که حدود ۲۵ درصد تفاوت با نرخ عادلانه روز در عرف بلد فاحش تلقی نمی‌شود، در پرونده موجود نیست و اقتضای مورد، آن بوده است که دادگاه قرار تکمیل کارشناسی صادر نماید تا کارشناس در رابطه با غبن در عرف بلد اعلام وضعیت کند. بنا به مراتب، دادنامه معترض عنه، نقض... می‌گردد.»

«مادر می‌تواند از توافقی که نسبت به سلب حضانت فرزندش از خود نموده، عدول نماید.»
زوجین در موقع طلاق توافق کرده‌اند که حضانت طفل به‌عهده پدر باشد و دادگاه هم با توجه به توافق قبلی، حکم به حضانت پدر داده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۳۰ / ۷۸۶ / ۷۱)
«به دادنامه تجدیدنظر خواسته ایراد وارد است؛ زیرا طبق فتوای حضرت امام خمینی (رضوان‌الله علیه)، مادر می‌تواند از توافقی که نسبت به سلب حضانت فرزندش که از خود نموده است، عدول و انصراف حاصل کرده و مجدداً تا سن هفت سال تمام از دخترش حضانت نماید و دادنامه که بدون توجه به مراتب فوق اصدار یافته، نقض... می‌گردد»

«مورد از موارد صدور قرار بوده، نه رأی»
نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۵ / ۲۳۶ / ۷۲)
«چون عدم توجه دعوا بدون ایراد نیز قانوناً محل ملاحظه است و نظر به اینکه در سند سجلی، اقامه شود و حال آنکه دعوا به‌طرفیت ثبت احوال چاباره قلمداد شده است و قانوناً دعوا می‌بایست به‌طرفیت ثبت احوال صادر کننده سند سجلی اقامه شود و حال آنکه دعوا به‌طرفیت ثبت احوال خوی مطرح گردیده است. مورد از موارد صدور قرار بوده است، نه رأی. بنابه مراتب، فوق اصدار یافته، نقض... می‌گردد.»

«مورد از موارد صدور قرار بوده، نه رأی»

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۵ / ۲۳۶ / ۷۲)
«چون عدم توجه دعوا بدون ایراد نیز قانوناً محل ملاحظه است و نظر به اینکه در سند سجلی، محل صدور ثبت احوال چاباره قلمداد شده است و قانوناً دعوا می‌بایست به‌طرفیت ثبت احوال صادر کننده سند سجلی اقامه شود و حال آنکه دعوا به‌طرفیت ثبت احوال خوی مطرح گردیده است. مورد از موارد صدور قرار بوده است، نه رأی بنابه مراتب، دادنامه معترض‌عنه نقض می‌شود و رسیدگی مجدد به دادگاه حقوقی یک... محول می‌شود.»

«رأی، مغایر با قانون و وحدت رویه هیأت عمومی است.»

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۱۲ / ۱۷۲ / ۷۲)
«با توجه به خواسته خواهان (تجدیدنظر خواه) که تغییر نام... از شاه مراد به محسن می‌باشد و این موضوع انطباق با قسمت اخیر بند ۴ ماده (۳) قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ ندارد و با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۲ مورخ ۲۲ / ۱ / ۶۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، که در همین مورد صادر گردیده است. بنابراین رسیدگی به دعوای مطرح شده در صلاحیت دادگاه حقوقی یک بوده و خارج از حدود وظایف هیأت حل اختلاف اداره ثبت احوال می‌باشد. لذا با تشخیص صلاحیت شعبه دوم دادگاه حقوقی یک... در رسیدگی به دعوای مطرح شده، قرار عدم صلاحیت شماره... دادگاه مرقوم نقض می‌گردد و مستنداً به ماده (۱۶) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب سال ۱۳۵۶، پرونده به مرجع صادر کننده قرار اعاده می‌گردد.»

«تولد دو بچه در فاصله بیست روز از یک مادر بعید به نظر می رسد.»
خواهان به ولایت از فرزندش دادخواستی به خواسته ابطال شناسنامه... متعلق به فرزند متوفایش و صدور شناسنامه دیگر به تاریخ تولد... به نام فرزند... که در قید حیات است، علیه اداره ثبت احوال داده است و دادگاه نیز در تأیید خواسته رأی داده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۱۲/۴۹۰/۷۲)

«بر دادنامه تجدیدنظر خواسته این اشکال وارد است که اداره ثبت احوال با ابراز رونوشتی از سند سجلی... دختر دیگر خواهان دفاع نموده که رقیه در تاریخ ۱۳۵۷/۴/۱ به دنیا آمده و ممکن نیست که معصومه ادعایی در تاریخ ۱۳۵۷/۴/۲۰ به فاصله بیست روز از یک مادر به دنیا آید. اما دادگاه بدون توجه به این دفاع و دلایل خوانده مبادرت به صدور حکم مبنی بر ابطال شناسنامه مورد بحث نموده است. لذا به لحاظ عدم توجه به دلایل خوانده، دادنامه مزبور را نقض کرده و پرونده را به منظور رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه حقوقی یک... ارجاع می نماید.»

«عدم رعایت قانون آیین دادرسی مدنی»

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۵/۴۰۸/۷۲)

«بر دادنامه مورد تقاضای تجدیدنظر اشکال وارد است؛ زیرا قطع نظر از اینکه نشانی تجدیدنظر خواه در این مرحله همان نشانی قبلی است، اساساً اختاریه نامبرده که مبنای صدور دادنامه مرقوم بوده است مربوط به جلسه ۱۹/۲/۷۲، منطبق با مقررات ماده (۱۰۸) قانون آیین دادرسی مدنی ابلاغ نشده است. علی هذا با نقض دادنامه، رسیدگی... محول می شود.»

برگرفته از کتاب «علل نقض آرا در دیوان عالی کشور» تدوین: یدالله بازگیر

آسیب شناسی قوانین (تعریف و ماهیت محاربه و افساد فی الارض)

ماده قانونی:

مواد (۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸) قانون مجازات اسلامی.

نوع اشکال: ابهام

توضیح: قانونگذار، باب هفتم از کتاب دوم (حدود) قانون مجازات اسلامی را به «محاربه و افساد فی الارض» اختصاص داده است؛ و در فصل اول باب مذکور، در صدد ارائه تعریف آن برآمده و فصل اول را تحت عنوان «تعاریف» آورده است. با توجه به اینکه قانونگذار، هر بابی را به یک عنوان مجرمانه اختصاص داده است، جمع آوردن واژه «تعاریف» در این باب جای سؤال و تأمل دارد و احتمالاتی قابل ذکر است:

الف) قانونگذار در صدد بیان تعریف «محارب» و «مفسد فی الارض» است و با توجه به تعدد عنوان محارب و مفسد فی الارض از واژه تعاریف استفاده کرده است.

اشکالی که در رابطه با این احتمال مطرح می‌شود، این است که اگر قانونگذار بین محارب و مفسد فی‌الارض تمایز قایل است؛ چرا تعریف مشترک آورده است و اگر یک تعریف بر هر دو عنوان کاملاً منطبق است، تعدد، معنا ندارد و استعمال واژه «تعاریف» به این اعتبار صحیح نیست. ظاهر ماده (۱۸۳) قانون یاد شده نیز وحدت محاربه و افساد فی‌الارض است که این هم جای سؤال دارد؛ زیرا اگر واقعاً از نظر قانونگذار، محاربه و افساد فی‌الارض یک چیز هستند، چرا در قوانین مختلف در مواردی که مصداقی از محاربه ذکر می‌شود یا جرمی را از حیث مجازات در حکم محاربه می‌داند معمولاً متعرض مجازات آن نمی‌شود و به قانون مجازات اسلامی حواله می‌دهد (۲)، اما در مواردی که مصداق مفسد فی‌الارض یا در حکم آن می‌داند تصریح به مجازات اعدام می‌کند، (۳) و حال آنکه اگر آن دو وحدت دارند باید حکم همان باشد که در ماده (۱۹۰) قانون مجازات اسلامی بیان شده است؟

با این بیان، معلوم می‌شود مقنن گاهی محاربه و افساد را یکی دانسته است و در مواردی بین آنها قایل به تمایز شده است که این ناهمبستگی، شایسته قانونگذار و قانون نویسی نیست. منشا این اختلاف ممکن است اختلاف نظر اعضای مجلس شورای اسلامی در دوره‌های مختلف باشد؛ اما با این حال قابل اغماض نیست و باید برای انسجام و هماهنگی بیشتر مواد قانونی و اصلاح شایسته آن سعی و تلاش نمود.

ب) احتمال دیگر این است که قانونگذار در صدد بیان تعریف «محارب» و «مفسد فی‌الارض» است؛ اما به جای یک تعریف، چند تعریف ارائه کرده است. در ماده (۱۸۳) مقرر می‌دارد: «هر کسی برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی‌الارض می‌باشند.» و در ماده (۱۸۸) همان قانون، تعریف دیگری ارائه نموده و می‌گوید: «هر کسی در طرح براندازی حکومت کودتا نماید تا نامزدی او در تحقق کودتا به‌نحوی مؤثر باشد، محارب و مفسد فی‌الارض است.» و در مواد (۱۸۵)، (۱۸۶) و (۱۸۷) نیز بیان‌های دیگری آمده است که می‌توان گفت هر یک از موارد یاد شده به‌عنوان تعریف محارب و مفسد فی‌الارض هستند. بنابراین، قانونگذار، از واژه تعاریف استفاده کرده است.

اشکال این احتمال این است که تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد و با رعایت این دو شرط، ارائه بیش از یک تعریف ممکن نیست. لذا تعریف، بر آنچه در مواد مختلف ارائه شده است صدق نمی‌کند، بلکه به‌عنوان ذکر مصداق است و در استفاده از لفظ «تعاریف»، قانونگذار دچار سهو و خطا شده است.

ج) قانونگذار در این باب نیز همانند دیگر ابواب حدود، تنها یک تعریف از محاربه و افساد فی‌الارض ارائه کرده است

که در ماده (۱۸۳) آمده است. (۴) مضمون این ماده با تعریف ارائه شده از سوی فقها نیز تناسب بیشتری دارد؛ اما آنچه در مواد دیگر بیان گردیده است می‌تواند از باب الحاق حکمی باشد، نه به‌عنوان تعریف دیگری از محارب و مفسد فی‌الارض. با این بیان، اشکال تعدد تعریف از موضوع واحد مرتفع می‌شود؛ اما قانونگذار باید واژه «تعریف» را جایگزین «تعاریف» نماید.

این احتمال نیز با اشکال مواجه است؛ زیرا، اولاً: تعریف باید جامع افراد باشد و حال آنکه تعریف ارائه شده در ماده (۱۸۳) این‌گونه نیست و در مواد دیگر همان قانون و یا قوانین دیگر مصادیق دیگری برای محاربه و افساد فی‌الارض ذکر شده است که سختی با ماده (۱۸۳) ندارد؛ و ثانیاً: تعریف ارائه شده در ماده (۱۸۳) با تعریف فقهی محارب نیز مطابقت ندارد، زیرا فقها با تقدیم «ما حقه التأخیر» حصر را رسانده‌اند (۵) تا مانع اغیار باشد. توجه به دو عبارت ذیل مطلب را روشن می‌نماید:

«محارب کسی است که برای ایجاد رعب و وحشت اسلحه بکشد. «و» هرکسی برای ایجاد رعب و وحشت اسلحه بکشد محارب است».

از نظر ادبی، مفهوم دو عبارت فوق متفاوت است:

عبارت اول، حصر را می‌رساند و در عبارت دوم تنها به ذکر مصداق اکتفا شده است. جمله اول «نفی ماعدا» می‌کند، برخلاف جمله دوم؛ و بر همین اساس می‌توان جمله اول را تعریف دانست در حالی که جمله دوم تعریف محارب نیست، بلکه تنها ذکر یک مصداق از محارب است و با توجه به اینکه در ماده (۱۸۳) قانون مجازات اسلامی، قانونگذار، عبارت دوم را به کار برده است. بنابراین، می‌توان گفت هیچ‌گونه تعریفی از سوی قانونگذار در این باب ارائه نشده است، اما به‌تنهایی آوردن واژه (تعاریف) صحیح نیست، بلکه جایگزین نمودن (تعریف) به جای (تعاریف) نیز مشکل را حل نمی‌کند، مگر اینکه قانونگذار به جای ذکر مصداق، تعریف مشخص از محاربه و افساد فی‌الارض ارائه نماید.

د) احتمال چهارم این است که قانونگذار هیچ تعریفی از محاربه و افساد فی‌الارض ارائه نکرده است و تنها به ذکر مصادیق اکتفا نموده است. بنابراین، نه مفاد ماده (۱۸۳) و نه غیر آن هیچ‌یک تعریف محارب و مفسد فی‌الارض نیستند و به کار بردن واژه تعاریف از سوی قانونگذار فقط می‌تواند یک مسامحه باشد. این احتمال اگرچه وجیه‌تر به نظر می‌رسد و به واقع نزدیکتر است، اما از جهاتی قابل تأمل است:

۱- با توجه به اختلاف فتاوا در قلمرو صدق محاربه و افساد فی‌الارض، چگونه می‌توان بدون روشن نمودن مبنای انتخابی به ذکر موارد و مصادیق پرداخت.

۲- در مواردی مقنن، جرایمی را مصداق محاربه و افساد فی‌الارض دانسته و یا از نظر حکم و مجازات ملحق به آن نموده است که با تعریف فقهی آن سختی ندارد و با توجه به اینکه حدود، توقیفی

هستند و مجازات حدی از سوی شارع مقدس از پیش تعیین شده است، با چه معیاری می‌تواند حکم مجازات حدی را به سایر موارد تسری داد؟

با این بیان محورهای ذیل در رابطه با موضوع مورد نظر قابل بررسی و دقت است:

۳- ماهیت محاربه و افساد فی الارض چیست و چه تعریفی از آنها می‌توان ارائه نمود که جامع افراد و مانع اغیار باشد و نسبت بین محاربه و افساد فی الارض چیست؟

۴- اگر افساد فی الارض همان محاربه باشد، یا مجازات آنها یکی باشد، باچه ملاکی قانونگذار می‌تواند نسبت به مواردی خاص قاضی را از تخیر در اعمال مجازات چهارگانه منع نموده و ملزم به صدور حکم اعدام نماید؟

۵- ملاک تسری حکم محاربه و افساد فی الارض به سایر موارد، مثل احتکار کالاهای ضروری و قاچاق مواد مخدر چیست و مبنای فقهی آن کدام است؟

امید است با بررسی محورهای یاد شده، ابهام‌ها زدوده گردد و زمینه ارائه تعریفی دقیق و شفاف از محاربه و افساد فی الارض فراهم شود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تحقیق از: گروه جزا، حسین رجایی.
- ۲- به‌عنوان مثال: در تبصره ۱ ماده (۶۸۷) قانون مجازات اسلامی آمده است: «در صورتی‌که اعمال مذکور به‌منظور اخلال در نظم و امنیت جامعه و مقابله با حکومت اسلامی باشد، مجازات محارب را خواهد داشت.»
- ۳- به‌عنوان مثال: در ماده (۹) قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ آمده است: (چنانچه در مرتبه چهارم... مرتکب در حکم مفسد فی الارض است و به مجازات اعدام محکوم می‌شود). همچنین رجوع کنید: به مواد (۶) و (۹) قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷/۸/۳ و ماده واحده قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و وارد کنندگان و توزیع کنندگان اسکناس مجعول مصوب ۱۳۶۸.
- ۴- ر. ک: حبیب زاده، محمدباقر، محاربه در حقوق کیفری ایران، دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۸-۲۹.
- ۵- شیخ طوسی، در کتاب نه‌ایه می‌نویسد:
(المحارب هو الذی یجرد السلاح و یكون من اهل الریبه...) سلسله الینایع الفقیهیه (الحدود)، مروارید، علی اصغر، چاپ اول، مؤسسه فقه‌الشیعه بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق. ج ۲۳، ص ۱۰۱- محقق حلی نیز در مختصر الینایع می‌نویسد: (هو کل من جرد سلاحاً فی بر او بحر...)، همان، ج. ۴۰، ص ۱۸۹، و دیگر فقها نیز تعابیر مشابه دارند که در همه تعابیری به نوعی حصر رسانده شده است.

نظریات و پاسخ‌های تحقیقی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

«سیاست کیفری اسلام در برخورد با جرایم عفاف»

(قسمت پایانی)

اشاره:

قوانین و مقررات در نظام جمهوری اسلامی ایران یا به‌طور مستقیم از فقه اسلامی گرفته شده است یا بر اساس قانون اساسی است، که نباید مخالفتی با موازین اسلامی داشته باشد. بنابراین، آگاهی از موازین فقهی در دو زمینه مذکور، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه که به‌منظور انجام پژوهش‌های فقهی مورد نیاز دستگاه قضایی انجام وظیفه می‌نماید، در واقع می‌تواند حلقه ربطی باشد میان حوزه غنی فقهی شیعه و دستگاه قضایی، تا از یک‌سو نیازها و مشکلات فقهی قوه قضاییه را به محافل علمی حوزه منتقل کند و از دیگر سو، با بهره‌گیری از ذخایر فقه و حوزه، نیاز و مشکلات فقهی دستگاه قضایی را مرتفع سازد و نسبت به سؤالات و ابهامات محاکم دادگستری نیز پاسخ فقهی مناسب ارائه دهد. مهمتر آنکه، حرکت به‌سوی اهداف عالی قوه قضاییه که عدالت‌گستری بر اساس شرع و موازین شرع مقدس، و از منویات ریاست محترم قوه قضاییه حضرت آیت‌الله هاشمی شاهرودی می‌باشد؛ در بسیاری موارد امکان‌پذیر نیست مگر با انجام پژوهش‌های کاربردی و بنیادی. سلسله مطالبی که در پی خواهد آمد، دربردارنده سؤالات فقهی، قضایی در امور کیفری و حقوقی به‌همراه پاسخ آنها می‌باشد. لازم به توضیح است گرچه برخی از پاسخ‌ها به‌صورت کوتاه در ذیل سؤالات آمده است، اما هر پاسخ دربردارنده یک نتیجه علمی از یک کار تحقیقی است که با پژوهش‌های محققین گروه‌های تخصصی تحقیقات جزایی و تحقیقات حقوقی صورت پذیرفته است که با پژوهش‌های محققین گروه‌های تخصصی تحقیقات جزایی و تحقیقات حقوقی صورت پذیرفته است و در برخی موارد، به‌لحاظ عدم سابقه بحث در کتاب‌های فقهی، از محضر فقهای عظام استفتا شده است. لذا همکاران محترم در قوه قضاییه می‌توانند با ارسال سؤالات و ابهامات خود در برخورد با مسائل فقهی - قضایی، پاسخ آن را در حد توان و بضاعت علمی ما، از ما دریافت نمایند. امید آنکه با نظرات و انتقادهای سازنده خود، این مرکز را در ارائه کارها و آثار مفیدتر یاری نمایید.

سؤال:

۳- در فرض اولین اقرار متهمان به زنا، تکرار تفهیم اتهام از طرف دادگاه جهت حصول نصاب ثبوت حد زنا (چهار بار)، جایز و ضروری است، یا مراجعه اختیاری و اقرار مشارالیهما بدون تفهیم اتهام از طرف دادگاه شرط است؟

۴- نظر به اینکه بعضی از محاکم به محض اولین اقرار متهم به زنا و به منظور جلوگیری از انکار بعدی وی که غالباً در زندان با آثار اقرار موجب حد و یا انکار نزد حاکم دادگاه، که موجب عدم ثبوت جرم و صدور حکم برائت است، آگاه می‌شوند و اینکه نامبردگان تا قبل از رفتن به زندان به احکام و شقوق مسئله واقف نبوده و به همین جهت و به تصور تخفیف مجازات و عفو و یا تکلیف به اقرار نمودن بر اساس تفهیم اتهام دادگاه، متهمان مذکور اقرار به اعمال ارتكابی موجب حد می‌نماید. بنابراین، بعضی از قضات، قبل از اعزام متهم به زندان و در اولین حضور متهم در دادگاه بدون تعیین وقت رسیدگی بعدی و خارج از نوبت و در وقت فوق‌العاده مبادرت به تشکیل جلسات دادرسی متعدد و اخذ اقرار تا نصاب شرعی، از متهم می‌نماید. با این توصیف، تشکیل چهار جلسه دادرسی در یک ساعت به فاصله هر پانزده دقیقه یک جلسه جهت اخذ قرار از متهم، چه حکمی دارد؟

۵- چنانچه متهم به آثار اقرار به زنا در نزد دادرس دادگاه و دفعات آن نباشد و به دلیل تکلیف دادگاه و تفهیم اتهام از طرف دادگاه، خود را ملزم به اقرار دانسته باشد و پس از صدور حکم به حد زنا و اعتراض محکوم‌علیه از همین جهات، حکم قضیه چیست؟

(بالاخص اینکه تحقیقات و ترغیب دادگاه و ضابطین موجب کشف و اقرار متهم به زنا گردیده)

۶- دختر و پسری که به قصد ازدواج با یکدیگر رابطه نامشروع برقرار کرده و بعداً مرتکب زنا گردیده‌اند و با دستگیری نامبردگان و تحقیقات ضابطین و دادگاه، موضوع ارتکاب زنا نیز کشف گردیده است و قبل از صدور حکم، مشارالیهما ازدواج نموده و سند رسمی نکاح‌نامه را نیز به دادگاه ارائه نموده‌اند. حال با توجه به چهار بار اقرار نامبردگان و صدور حکم حد تازیانه، دادگاه تجدیدنظر در مواجهه با این حکم (از حیث نقض یا تأیید) چه تکلیفی دارد؟

(بالاخص اینکه مشارالیهما مدعی جاری شدن صیغه عقد به‌طور عادی و بدون اطلاع والدین‌شان قبل از دستگیری توسط فرد ناشناس شده‌اند)

۷- آیا دادرس دادگاه می‌تواند از طریق اظهارات بی‌شائبه و مقرون به واقع متهمه زانیه که به‌طور تفصیلی مشخصات پنهانی اندام متهم زانی و وضعیت اندرونی منزل مشارالیه را توصیف نموده است و ایضاً، جوابیه اداره پزشکی قانونی در مورد نتیجه آزمایشات به‌عمل آمده روی طفل متولد از زنا جهت اثبات رابطه بنوت (رابطه ابوینی را منتفی ندانسته) هر چند رابطه نسبی را نیز به‌صراحت محرز ندانسته،

علم حاصل نماید و به استناد حصول از این علم، حکم به حد زنا در مورد زانی و زانیه (یه استناد چهار بار اقرارش نزد قاضی دادگاه) صادر نماید؟

در همین فرض، با توجه به اینکه عمل زنا بیش از یک بار و به دفعات در طول سال صورت پذیرفته، لکن زانیه اولین عمل ارتكابی را با اكراه و اجبار عنوان نموده است، دادگاه می‌تواند زانی را به پرداخت مهرالمثل بابت ارش‌البکاره محكوم نماید یا خیر؟

۸- در مورد مسائل رابطه نامشروع غیر از زنا، دادگاه می‌تواند رأساً و یا به درخواست والدین متهمه، مشارالیه‌ها را جهت معاینه پرده بکارت که عمل دخول صورت پذیرفته یا خیر، به پزشکی قانونی معرفی نماید؟

۹- در پرونده‌هایی که موضوع آن ارتكاب عمل منافی عفت می‌باشد و متهمه بالغه است، پدر وی شاکی محسوب می‌شود یا خیر؟

۱۰- آیا در موردی که متهمان به عمل زنا نزد دادگاه بدوی دوبار اقرار نموده باشند و حکم محکومیت آنان به حد تازیانه صادر شود، در مرحله تجدیدنظر با توجه به اینکه اقرار در حد نصاب شرعی و قانونی نمی‌باشد، حکم باید نقض گردد و حکم تعزیری متهمان صادر شود؟ یا اینکه دادگاه تجدیدنظر جهت تکمیل نصاب اقرار، به رفع نقص از طریق نیابت یا دعوت طرفین به دادگاه تجدیدنظر و تفهیم اتهام در حد نصاب و در صورت اقرار آنان و تکمیل اقرار در حد قانونی، حکم بدوی را تأیید نماید؟

پاسخ سؤال‌های سوم و چهارم:

یکی از فقهای معاصر در پاسخ سؤالی نظیر سؤال سوم می‌نویسد:

سؤال:

الف) آیا آوردن متهم به زنا، به دادگاه جهت اعتراف جایز است؟

پاسخ:

«متهم زنا را نمی‌توان به دادگاه احضار کرد مگر اینکه شهود قبلاً بروند و شهادت بدهند و یا زانی به عنف صورت گرفته باشد و مزنی‌بها شکایت کند و یا متهم مرتکب جرایم منکراتی دیگری مانند خلوت با اجنبیه شده باشد، که به خاطر این امور جلب شود.»

ب) در صورت جواز، آیا جایز است قاضی مأذون، به متهم تفهیم کند که جرم او چیست؟
«از جواب سؤال بالا معلوم شد.»

ج) آیا قبول اتهام تفهیمی به عنوان اقرار محسوب می‌شود یا اینکه باید اقرار کند، و تصریح به عمل موضوعیت دارد و در صورت اقرار واحد، آیا تکرار سؤال به دفعات یا جلسات متعدد لازم یا جایز است؟

«اقرار باید صریح باشد و اصرار قاضی برای گرفتن اقرار وجهی ندارد» (۱)

همچنین ایشان استفتای دیگری نیز دارند که در پاسخ به سؤال اول و دوم اشاره شد. (۲)

بنابراین، به نظر ایشان، تکرار تفهیم اتهام جهت حصول اقرار بعدی جایز نیست. دلیل این مطلب هم برخی روایات مثل معتبره اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) است که قبلاً بدان اشاره شد. در این روایت پس از اینکه زنی سه بار زنا اقرار کرده است، حضرت می‌فرماید: «برو تا ما از تو در وقت دیگری که مردم حضور دارند، سؤال کنیم که آیا عقل تو در سلامت است یا نه» فان لم تعد الینا لم نطلبک، اگر تو به اختیار پیش ما نیایی، ما تو را برای اقرار بار چهارم طلب نمی‌کنیم. (۳)

البته آن استثنایی که در کلام آیت‌الله مکارم در جواب سؤال اول بود، صحیح است. از آنچه ذکر شد، جواب سؤال چهارم هم مشخص می‌شود که در اقرار، خود متهم باید بیاید و با اختیار اقرار کند و حاکم نمی‌تواند او را دعوت کند به اینکه بیاید و به او تفهیم جرم کند تا او اقرار کند؛ مگر در صورتی که مزنی‌بها شکایت کند و ادعای زنا به او باشد یا متهم جرایم منکراتی دیگری مثل خلوت با اجنبیه داشته باشد و این امور برای حاکم ثابت شده باشد. و او را احضار کنند و او اعتراف به زنا هم بکند. چنانچه قبلاً بیان شد.

با توجه به آنچه ذکر شد، تشکیل چهار جلسه دادرسی در یک ساعت به فاصله هر پانزده دقیقه یک جلسه، از جهت تعدد مجلس اقرار اشکال ندارد؛ ولی از جهت واداشتن به اقرار متهم و اینکه او به اختیار خود به این جلسه نمی‌آمده است، اشکال دارد؛ چون گذشت که در اقرار، اگر متهم خودش با اختیار به نزد حاکم آمد و اقرار به زنا کرد، اقرار او معتبر و نافذ است؛ و حاکم نمی‌تواند متهم به زنا را برای اقرار به دادگاه احضار کند مگر اینکه مزنی‌بها شکایت کند و ادعای زنا به او باشد. در حقوق الله که شاکی وجود ندارد، تفحص و تجسس برای حاکم حرام است و احضار متهم و درخواست اقرار از او مصداق تجسس بوده و جایز نیست و حضرت آیت‌الله اراکی (ره) تصریح نموده است که استتطاق، یعنی طلب نطق و طلب اقرار از متهم جایز نیست. بله، اگر از این راه حاکم علم پیدا شد، به علم خود لازم است عمل کند.

تذکر این نکته ضروری است که به موجب ماده (۱۷۷) قانون آیین دادرسی کیفری، پس از ارجاع پرونده به شعبه دادگاه عمومی و عدم نیاز به تحقیق و یا اقدام دیگر و حضور اصحاب دعوا و عدم درخواست مهلت یا عدم توجیه قانونی استمهال، دادگاه با تشکیل جلسه رسمی مبادرت به رسیدگی و احیاناً صدور رأی می‌نماید و منعی از این جهت وجود ندارد و ضرورتی برای تشکیل و تعیین چهار بار اقرار نیست؛ بلکه در یک وقت دادرسی با اخراج متهم از جلسه دادگاه و فراخوانی مجدد به فاصله عرفی، انعکاس اقاریر وی بلامانع است.

پاسخ سؤال پنجم:

در جواب به این سؤال، توجه به دو نکته ضروری است:

۱- اگر اقرار به زناى موجب رجم کرده است، اعتراض او پس از اقرار، انکار اقرار حساب می‌شود و با انکار اقرار موجب رجم (زناى محصن و محصنه) رجم ساقط می‌شود و اختلافی نیست و برخی از روایات معتبر بر آن دلالت دارد (۴) و فرقی نیست که اعتراض و انکار او قبل از حکم حاکم باشد یا پس از حکم حاکم.

حضرت امام (رحمه‌الله) در تحریر الوسیله می‌فرمایند:

«اگر اقرار کند به آنچه موجب رجم است سپس انکار نماید، رجم ساقط می‌شود.»

معاصرین نیز این مطلب را پذیرفته‌اند و به آن تصریح نموده‌اند؛ مثل آیت‌الله فاضل لنکرانی، تبریزی، خویی، اردبیلی و... (۵) و اختلاف در الحاق زناى موجب قتل مثل زناى با محارم یا به عنف، موجب رجم است. صاحب جواهر می‌فرماید: «الحاق آن خالی از قوت نیست؛ چون حدود با شبهه درء می‌شود و در دماء باید احتیاط کرد و مرسله ابن عمیر هم بر همین مطلب دلالت دارد.»

حضرت امام (ره) نیز در تحریر فرموده‌اند: «احوط الحاق زناى موجب رجم است. بنابراین، اگر اقرار به زناىی که موجب رجم و قتل نیست، اثر ندارد و حد با انکار ساقط نمی‌شود.» (۶)

ماده (۷۱) قانون مجازات اسلامی نیز انکار بعد از زناى موجب رجم و قتل را موجب سقوط حد می‌داند. (۷)

نظر حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی در الحاق زناى موجب قتل به رجم مثل نظر امام است؛ ولی آیت‌الله تبریزی و خویی (رحمه‌الله) زناى موجب قتل را مانند زناى موجب جلد می‌دانند. (۸)

۲- نکته دوم اینکه، اگر اقرار را با اختیار خود انجام داده است نافذ است؛ (۹) ولی اگر به دلیل تکلیف دادگاه خود را ملزم می‌دیده او نافذ نیست. و اگر ادعا کند که من احساس کردم که مجبورم اقرار بکنم. اگر در حق او این امر را احتمال بدهیم، به خاطر شبهه، اقرار او ساقط می‌شود و حدود با شبهه نفی می‌شود.

پاسخ سؤال ششم:

اگر قرار به زنا به اختیار صورت گرفته باشد، هر چند با تشویق و ترغیب دادگاه باشد، اقرار نافذ است و اما ازدواج دو نفر، دو صورت دارد:

۱- اگر بعد از زنا ازدواج کرده‌اند، ازدواج لاحق باعث سقوط حد نمی‌شود.

حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به این سؤال که اگر مرد زناکارف زانیه را باکره بوده و بر اثر زنا حامله شده است عقد کند، آیا حد ساقط می‌شود یا رضایت اولیای دختر لازم است؟

می‌نویسد: (حد با عقد و یا رضایت اولیای دختر ساقط نمی‌شود؛ ولی این مسئله اگر نزد حاکم شرع از طریق اقرار (نه شهادت) ثابت شده باشد. با ملاحظه مصالح او را عفو کند.) (۱۰)

هیچ یک از فقها، عقد بعد از زنا را از مسقطات حد زنا نشمرده‌اند و مسقطات حد زنا امور متعددی هستند؛ مثل انکار بعد از اقرار در زنا، موجب رجم و موجب قتل و مثل توبه قبل از قیام بینه نزد حاکم و در صورتی که زنا با اقرار ثابت شود و سپس توبه کند، حاکم مخیر است در اجرای حد. (۱۱)

مقتضای اطلاقات ادله حد زنا جریان حد زناست؛ خواه زانی و زانیه با هم بعد از زنا ازواج بکنند و خواه ازدواج نکنند و خواه اولیای دختر رضایت بدهند یا نه؛ مثل اطلاق آیه شریفه: (الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده) (۱۲)

۲- اگر ازدواج آنها بدون اذن پدر و مادر دختر قبل از نزدیکی آنها بوده است. در این صورت، اگر چه در نکاح بدون اذن، مخالفت با احتیاط واجب را نموده‌اند، ولی آثار زنا. یعنی حد بر فعل آنها مترتب نخواهد شد.

مرحوم خویی (رحمه‌الله) در پاسخ به این سوال که اگر با دختر مسلمانی بدون اذن ولی ازدواج است. چه آثاری مترتب می‌شود، می‌نویسند: (حدود و آثار زنا مترتب نمی‌شود.) (۱۳)

حضرت آیت‌الله گلپایگانی (رحمه‌الله) می‌نویسند: (در فرض مسئله، اگر دختر رشیده و بالغه به عقد در آمده و صیغه عقد خوانده شده باشد. صحت عقد بعید نیست، هر چند دختر باکره باشد و پدر و مادر راضی نباشند. و احتیاط آن است که پدر عقد را امضا کند و جایز نیست زوج را مجبور به طلاق نمایند و اگر مجبور کنند طلاق باطل است.) (۱۴)

دلیل مطلب هم روشن است؛ چون اعتبار اذن ولی در عقد باکره مبنی بر احتیاط وجوبی است. (۱۵) نه مبنی بر فتوا؛ لذا حکم به بطلان عقد در صورتی که بدون اذن محقق شده باشد. مشکل است بنابراین، با توجه به لزوم احتیاط در حدود و اینکه حدود با شبهه به لزوم احتیاط در حدود با شبهه نفی می‌شود. آثار زنا مثل حد و رجم مترتب نخواهد شد. پس اگر دختر و پسر ادعا کنند که قبل از برقراری رابطه جنسی، صیغه نکاح خوانده شده است. آثار زنا مترتب نخواهد شد. اگر چه اجرای صیغه را به افراد ناشناسی هم نسبت بدهند و در اینکه حد احتمال صدق گفتار آنها را بدهیم، کافی است. اگر حاکم علم به کذب آنها دارد. علم او حجت است.

پاسخ سوال هفتم:

گرچه استناد به علم در حقوق‌الله و حقوق‌الناس، بنا بر نظر معروف، صحیح است؛ چنانچه از استفتائات ضمیمه جواب مشخص می‌شود. ولی جوابیه اداره پزشکی، آن هم جوابیه‌ای که خود اداره پزشکی قانونی همراه با تردید ابراز کرده است. صلاحیت برای حصول علم در حکم به حد ندارد. اما اقرار چهار بار در صورتی که با اختیار اقرار کرده باشد و ادعای اجرای صیغه عقد نکاح قبل از برقراری رابطه

جنسی را نداشته باشند. علیه خودش نافذ است. گرچه برای حاکم علم به زنا حاصل نشود. گرچه بای حاکم علم به زنا حاصل نشود. بله. اگر علم داشته باشد که زنا محقق نشده است. آن اقرار اثر ندارد. به خاطر حجت علم قاضی.

اما درباره قسمت دوم سوال، که اگر زن ادعای زنا به عنف را در بار اول داشته است. دو مطلب باید بیان شود:

۱- در صورتی که احراز شود زنا در بار اول یا یکی از دفعات. به عنف بوده، حکم زنا به عنف، قتل خواهد بود و مهرالمثل نیز بر او ثابت خواهد شد؛ و در صورتی که زن در وقت زنا به عنف باکره بوده، ارش البکاره نیز ثابت خواهد بود و به نظر برخی از فقها فیکط مهرالمثل ثابت است و ارش البکاره تعلق نمی‌گیرد. (۱۶)

ولی حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی در پاسخ به این سوال که، در زنا به عنف آیا زانی علاوه بر حد قتل لازم است مهر المثل و ارش البکاره را بدهد؟ می‌نویسد:

(بلی؛ بر زانی علاوه بر حد، مهرالمثل نیز ثابت است. ولی در باکره، مهرالمثل شامل ارش البکاره نیز می‌شود). (۱۷)

۲- در صورتی که زن ادعای زنا به عنف داشته باشد و مدعی مهرالمثل و ارش البکاره است و مرد اصل زنا را قبول دارد و به عنف بودن را قبول ندارد. زن مدعی و مرد منکر حساب می‌ود و قاعده لزوم بینة بر مدعی و کفایت قسم بر منکر (البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر) اقتضا می‌کند که در صورتی که زن بینة بر عنف اقامه نکند. با یمین مرد تحقق زنا به عنف نفی شده و در نتیجه، حد قتل و مهرالمثل و ارش البکاره نیز ساقط می‌شود.

پاسخ سوال هشتم:

با توجه به آنچه در جواب سوال اول ذکر شد. که قاضی در حقوق‌الله نباید اصرار بر کشف زنا داشته باشد و نباید از آنچه اشخاص پنهان می‌کنند تجسس کند و اگر بینة بر زنا اقامه شد یا خود متهم به اختیار خود اقرار به زنا کرد. حد را جاری کند و تجسس روا نیست.

همچنین معاینه پرده بکارت توسط پزشک قانونی مفید علم نیست، چون شاید پرده بکارت در اثر پرش از بلندی یا با انگشت زیال شده باشد و نبودن پرده بکارت دلیل بر زنا نیست.

حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی در این مورد می‌نویسند:

(باکره نبودن دلیل بر زنا نیست و با استناد به آن نسبت زنا دادن جایز نیست). (۱۸)

همچنین برخی از استفتائات ضمیمه در آخر بحث شاهد این سخن است.

پاسخ سوال نهم:

در صورتی که متهم بالغ و رشید است. خودش شاکی خصوصی محسوب می‌شود؛ ولی اگر غیربالغ یا غیررشید باشد. پدر بر وی وایت داشته و می‌تواند شکایت خود را از زانی به دادگاه ارائه دهد. البته یک نکته قابل توجه است. مبنی بر اینکه ممکن است گفته شود پدر به خاطر ضرری که به حیثیت وی وارد شده اقدام به شکایت نماید. که این مطلب دیگری است.

همچنین جهات قانونی شروع به رسیدگی به امور کیفری، در ماده (۶) قانون آیین دادرسی کیفری احصاء شده است و مطابق ماده (۹) قانون مزبور، هر کس از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیانی شده باشد. شاکی خصوصی محسوب می‌شود؛ که شامل مورد سوال نیز خواهد بود.

پاسخ سوال دهم:

در خصوص اقرار به کمتر از نصاب لازم در اثبات حدود، دو نظریه مطرح است:

نظریه اول:

اکثر فقهای امامیه، تعزیر شخص در مواردی که به کمتر از نصاب لازم اقرار کرده است که جایز می‌دانند. مرحوم محقق حلی، به طور مطلق در بحث زنا و لواط می‌فرماید: (در صورتی که مقر به کمتر از نصاب لازم برای اثبات حد اقرار کند. محکوم به تعزیر می‌شود.) (۱۹)

مرحوم صاحب جواهر کلام در توضیح کلام علامه می‌فرماید:

«تعزیر کردن اقرار کننده به کمتر از نصاب به خاطر آن است که به واسطه این موضوع شخص مورد نظر به فسخ خود اقرار کرده است و عموم (اقرار العقلاء علی انفسهم جائز) شامل آن می‌شود. اگر چه چنین اقراری حد ثابت نشود؛ زیرا تلازمی میان حد و تعزیر نیست.» (۲۰)

مرحوم ابن‌ادریس حلی (۲۱)، شیخ مفید، (۲۲) شیخ طوسی، (۲۳) علامه حلی، (۲۴) فخرالمحققین، (۲۵) شهید ثانی، (۲۶) و ابن فهد حلی (۲۷) نیز قایل به این نظریه هستند. مواد (۶۸) و (۱۱۵) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نیز براساس همین نظریه به شرح زیر است:

۱- دلیل اول عموم "اقرار العقلاء علی انفسهم جائز" می‌باشد؛

۲- دلیل دوم آن است که اقرار به معصیت گناه و جرم است؛

۳- دلیل سوم، علم اجمالی است مبنی بر اینکه یا این شخص در اقرار خود صادق برای اینکه یا این شخص در اقرار خود صادق است و یا صادق نیست. در هر دو صورت شخص قابل تعزیر است.

نظریه دوم:

برخی از فقها معتقدند که در صورتی که اقرار کمتر از نصاب باشد. نه تنها حد ثابت نمی‌شود، بلکه تعزیر نیز ندارد. یا حداقل در ثبوت تعزیر تردید نموده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) بعد از بیان نظر اول، اشکالاتی را به دلایل مزبور وارده کرده و می‌فرماید:

«و لعله لذا تردد فيه الاردبیلی و الاصفهانی، بل ظاهر الاول (اردبیلی) الميل الى العدم. (۲۸)»

محقق اردبیلی در توضیح کلام "ارشاد الازدهان" مبنی بر لزوم تعزیر می‌فرماید:

«فلو نقص عن اربع مرات لم يثبت الحد الصلا بل يعزر كانه لان القرار بالفاحشه حرام و موجب لتشيع الفاحشه و هو حرام بالنص و يجب التعرير في كل محرم عندهم كما هو صريح في بعض عباراتهم

مثل الشرایع و الکبری ما نعرفها بل الصغری ایضاً فان الحرام موجب تشییع و ذلک هدا غیر معلوم بل لذلک لا انه یحب الفاحشه و اظهارها.....» (۲۹)

ترجمه: (پس اگر اقرار کمتر از چهار مرتبه باشد حد ثابت نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود زیرا اقرار به فاحشه حرام است و موجب تشییع فاحشه می‌شود که عمل حرامی است و از طرفی، در نزد فقها، همچنانکه در بعضی از عبارات خود نثر شرایع تصریح کرده‌اند، برای هر عمل حرامی تعزیر واجب است؛ کبرای قضیه مبنی بر اینکه برای عمل حرام می‌توان شخص را تعزیر کرد. قابل خدشه است و صغرای قضیه که این گونه امور از مصادیق تشییع فاحشه است. در اینجا معلوم نیست؛ بلکه نه تنها این گونه نیست. که شخص مقرر اراده عبادت خدا و پاک کردن خود را دارد به خاطر همین مسئله ارتکاب زنا را اظهار می‌کند. نه اینکه عمل زشت و اظهار آن را دوست داشته باشد. علاوه بر اینکه اخباری داریم که در صورتی که اقرار کمتر از چهار مرتبه بوده، معصوم (علیه‌السلام) شخص را تعزیر نکرده است.)

دلایلی را که می‌توان برای نظریه دوم مورد استناد قرار داد، به شرح زیر است: (۳۰)

۱- اصل براءت است، بعد از اینکه ثابت شد ما در این مسئله روایت یا اجمال یا قاعده کلی‌ای

نداریم.

۲- اگر به مجرد اقرار، تعزیر واجب می‌شد؛ چرا پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه‌السلام) آن را ترک کرده‌اند، با اینکه ظاهر فعل پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه‌السلام) بلکه صریح فعل آنها در بعضی موارد، عدم تعزیر است؛ مثل روایت اصبع بن نباته، که قبلاً به طور کامل بیان شد، خصوصاً ذیل حدیثی که امام (علیه‌السلام) فرمود: (فان لم تعد الینا لم نطلبک) اگر در اینجا گفته شود که در این موارد معصوم (علیه‌السلام) علم داشته است که این اشخاص بر می‌گردند و اقرار خود را تکمیل می‌کنند؛ کلام صحیحی نیست، زیرا اگر منظور علم غیبت باشد، این چنین علمی ملاک تکلیف نمی‌شود و اگر منظور علم عادی باشد، نیز بسیار اثبات این مسئله سخت و غیرممکن است.

۳- مسئله دیگری که شاید بتواند در اینجا موید نظریه عدم تعزیر باشد، مسئله شهود کمتر از نصاب است؛ چرا که در مسئله بینة، بدون تردید اگر کمتر از نصاب باشند؛ تردیدی در عدم تعزیر وجود ندارد. یکی از فقهای معاصر نیز بعد از بیان دلایل فوق می‌فرماید:

«و اذن فالاقوی عدم جریان حکم التعزیر بما دون الاربعه لا شهاده و لا اقرار.» (۳۱)

پاسخ برخی از فقهای معاصر به استفتای ذیل نیز مودی این مطلب است:

سوال:

در خصوص ادله اثبات جرایم بفرمایید:

الف) چنانچه در جرایم حدی، دلیل (اقرار و بینة) به حد نصاب نرسد، آیا قاضی می‌تواند متهم را

محکوم به تعزیر نماید؟ (۳۲)

حضرت آیت‌الله محمد تقی بهجت

الف) خیر.

حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی

الف) در فرض سوال، حاکم نمی‌تواند متهم را محکوم به تعزیر نماید. والله العالم.

حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی

الف) جایز نیست.

حضرت آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

الف) اگر دلیل اثبات اصل جرم به حسب مورد ناقص باشد نمی‌شود محکوم به تعزیر نمود و اما

اگر دلیل اثبات جرم ناقص باشد ولی شرایط دیگر جد نباشد، تعزیر ثابت می‌شود.

در پایان اشاره به دو نکته راجع به موضوع بحث قابل دقت است:

۱- اقرار فقط نزد حاکم نافذ است و اگر اقرار نزد قاضی صورت نگرفته باشد، ارزش ندارد. چنان

که در صحیح محمد ابن مسلم آمده است که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:

«سخن مرد به زوجه خود که من با تو زنا کرده‌ام موجب حد زنا نیست. مگر اینکه چهار مرتبه نزد

امام اقرار به زنا کند...» (۲۳)

(در تبصره ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ نیز همین مطلب آمده است.)

۲- در جواب سوال اول و دوم گذشت که اگر خود شخص آمد و به زنا اقرار کرد، حد ثابت می‌شود

و حاکم نمی‌تواند آنها را برای اقرار به دادگاه دعوت کند، مگر اینکه مزنی بها شکایت کرده باشد. بله،

برای جرم‌هایی که احراز شده مثل تقبیل و لمس، حکم به تعزیر می‌کند.

در پایان به استفتائاتی که مرتبط با برخی از سوالات مطرح شده است. اشاره می‌گردد.

سوال:

چنانچه دختری پس از وضع حمل مدعی باشد که فلان شخص با وی زنا نموده است، اما متهم

منکر اتهام انتسابی باشد، بفرماید:

الف) اگر پزشکی قانونی در نتیجه آزمایش‌های دقیق، علمی طفل را به نامبرده منتسب کند، آیا

شرعاً این نظر حجت دارد؟

ب) در صورت حجت، آیا می‌توان حد را بر زنا جاری نمود؟

ج) در فرض عدم اثبات اتهام انتسابی و تقاضای حد قذف از سوی مقذوف، آیا حد قذف بر مدعی

زنا جاری می‌گردد؟

د) در صورت عدم تحقق شرایط قذف، آیا می‌توان مدعی از تعزیر کرد؟ (۳۴)

حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای:

(الف) حجت ندارد. مگر در صورت حصول یقین.

(ب) جاری می‌شود.

(ج) اگر نتواند نسبتی را که داده اثبات کند، حد قذف دارد.

(د) مورد تعزیر نیست. و الله العالم.

حضرت آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی:

(الف) نظر مذكر شرعاً حجت نیست. و الله العالم.

(ب) در فرض حجت نمی‌توان حد زنا را بر متهم اجرا نمود. چون امکان دارد نطفه با جذب منی و بدون وقوع زنا به وجود آمده باشد. والله العالم.

(ج) بلی. در مفروض سوال، حد قذف بر دختر که نسبت زنا به شخص مفروض داده باشد. والله العالم.

(د) سوال مجمل است، تفضیل آن بیان شود تا جواب داده شود. والله العالم.

حضرت آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی:

(الف) اگر برای قاضی، علم حاصل شود که کودک برای فرد مورد نظر است، کودک به او ملحق می‌شود.

(ب) خیر، زنا ثابت نمی‌شود چون ممکن است بدون زنا منی شده باشد.

(ج) بلی، با حصول سایر شرایط، حد جاری می‌شود.

(د) بستگی به نظر قاضی دارد.

حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

(الف) این گونه آزمایش‌ها با توجه به تخلف‌های فراوانی که دارد. حجت نیست.

(ب) از جواب بالا معلوم شد.

(ج) اگر نتواند ثابت کند. حد قذف جاری می‌شود.

(د) آری، می‌توان تعزیر کرد ولی در مورد قذف کافر و مجنون تعزیر خالی از اشکال نیست.

حضرت آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

(الف) با گفتن دختر و آزمایش پزشکی، زنا ثابت نمی‌شود؛ مگر قرائن عملی قطعی مطلب ثابت شود.

(ب) در اجرای حد زنا احتمالاً علم خاص موضوعیت دارد که منسوب به اقرار چهارگانه یا شهادت شهرور خاص باشد.

(ج) حد قذف ثابت است.

(د) حد قذف به تعزیر تبدیل نمی‌شود.

حضرت آیت‌الله حسین نوری همدانی:

(الف) در فرض سوال. آزمایش پزشکی حجت شرعی ندارد، ولی اگر از راه مذکور برای قاضی علم حاصل شود. می‌تواند به علم خود عمل کند و با این بیان، جواب سه سوال بعدی روشن می‌شود.

سوال:

آیا حاکم شرع می‌تواند برای اثبات زنا یا لواط، پایه و اساس علم خود را نظریه پزشک قانونی قرار داده و متهمین را جهت معاینه و انجام آزمایشات دقیق علمی به او معرفی کند، یا این گونه موارد، نفس رؤیت شهود در اثبات حد لازم است؟
حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:
«نظریه پزشک قانونی به تنهایی کافی نیست.» (۳۵)

سوال:

قضاتی که در محاکم کیفری در حال حاضر مشغول انجام وظیفه‌اند، اگر علم پیدا کنند به این که شخصی زنا یا لواط کرده، اعم از اقرار خود متهم که کمتر از حد نصاب است حاصل گردد و یا از مجموع امارات و قرائن موجوده، آیا چنین علمی حکم اقرار به حد نصاب را دارد که با انکار بعدی متهم، حد شرعی (رجم و قتل) ساقط می‌گردد و با توبه بعد از حصول علم قاضی مخیر است بین العفو و اقامه الحد، یا اینکه در حکم بینه است که با انکار و با توبه بعد از حصول علم هم حد شرعی اقامه می‌شود و یا آنکه حکم ثالثی دارد؟

حضرت امام خمینی (رحمه الله)

«علم قاضی در مواردی که می‌شود موضوع اثر باشد در حکم اقرار متهم نیست، بلکه آثار بینه بر آن مترتب است؛ ولی قاضی منصوب موظف است طبق مقررات نصب و موافق با ضوابط عمل نماید.» (۳۶)

سوال:

۱- آیا در فقه اسلامی، راه‌های ثبوت زنا به غیر از چهار بار اقرار، چهار شاهد عادل یا سه شاهد عادل به انضمام دو شاهد عادل راه دیگری نیز می‌باشد یا خیر؟
۲- آیا اگر زن، اقرار به زنا با اکراه نماید، این امر کافی برای جاری نمودن حد برای مرد می‌باشد؟ یا اینکه به استناد قاعده (اقرار العقلای انفسهم نافذ) اقرار هر شخص صرفاً علیه خودش نافذ است؟
۳- آیا قاضی می‌تواند علم خود را از طریق امور غیرمادی در واقع و صرفاً از طریق (الهام) به دست آورد و یا خیر؟

حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای:

«راه‌های ثبوت زنا همان است که در کتب مربوطه ذکر شده است و اقرار در حق مطابق مقررات نصب عمل کند و در هر صورت رسیدگی به قضایای شخصیه موکول است به دادگاه‌های ذی‌ربط.» (۳۷)

سوال:

۱- در صورتی که متهمی نزد قاضی محکمه‌ای، که معمولاً از قضات مأذون هستند، در سلامت

کامل و ظاهراً با اراده و قصد جدی و به صورت مختار، دو یا سه بار اقرار (نه چهار بار) نماید که مرتکب فعل قبیح زنا محصن یا به عنف شده و جزییات فعل ارتكابی را محفوف به قرائن و امارات به نحوی بیان نماید که با توجه به اظهارات وی و دیگر قرائن حالیه و مقامیه و کیفیات دیگر، برای قاضی رسیدگی کننده اعتقاد و علم به ارتکاب فعل حرام فوق توسط متهم مزبور حاصل شود، لکن در مراحل بعدی رسیدگی و در جلسات دیگر دادگاه با حضور وکیل خود و با توجه به اینکه مدتی در زندان بوده، کلیه اظهارات و اقرار صریح قبلی خود را به کلی انکار نماید، در چنین فرضی، آیا علم قاضی که ناشی از اقرار و نحوه اظهارات و دیگر قرائن منتهی به علم بوده، می‌تواند حجت داشته و موجب اثبات حد زنا باشد؟ و آیا همانند فرضی است که قاضی قبل از اتمام چهار بار اقرار یا تکمیل چهار شاهد عادل، و به مجرد یک بار اقرار مقر و یا شهادت یک شاهد عادل، برای او علم حاصل می‌شود؟ آیا حکم این علم مانند موردی نیست که علم به کذب بودن بینه یا اقرار برای قاضی حاصل می‌شود؟

۲- در صورتی که علم سابق‌الذکر برای قاضی رسیدگی کننده حجت باشد و از جهت آثار، آیا حکم اقرار را دارد تا در صورت توبه مرتکب، عفو وی در اختیار امام (علیه‌السلام) باشد، یا حکم بینه را دارد تاثیری در اجرای حد ندارد؟ ترس بنده از این است که اگر به علم خود عمل نمایم. شرعاً مجاز به آن نباشیم (با توجه به غیرمجتهد بودن) و اگر به این علم عمل نمایم موجب تعطیلی حدی از حدود الهی شده باشیم. از آنجا که فرض فوق محتوای پرونده‌ای است که در دست رسیدگی است، استدعا دارد فتوای صریح خود را بیان بفرمایید.

حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای:

«قاضی منصوب باید مطابق مقررات نصب عمل کند و چنانچه جزء مقررات این باشد که در صورتی می‌تواند به علم حکم کند که مستند به محتویات پرونده باشد باید به همان نحو حکم کند، بلکه اگر در مقررات این باشد که در صورتی می‌تواند به علم از پرونده حکم کند که مضامین پرونده برای دیگران هم علم بیاورد، باید قاضی آن را هم مراعات نماید و نمی‌تواند طبق علم شخصی حکم کند مگر در صورت مطابقت با مقررات نصب و در مواردی که می‌تواند بر طبق علمش حکم کند. علم او نظیر قیام بینه است نه اقرار متهم. والله العالم.» (۳۸)

سوال:

زن شوهرداری متهم به زنا شده و بچه‌ای به دنیا آورده. آیا برای کشف واقعیت می‌توان از راه تجربه خون بچه استفاده کرد؟

حضرت آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی

«به طور کلی طرق اثبات زنا، لواط و سایر جرم‌ها، همان اموری است که در کتب فقهی بیان شده و تجزیه خون و امثال آن، حجت شرعی نیستند. بلی، اگر قاضی شرع از هر طریقی علم به جرم پیدا کرد. علم او حجت است و طبق آن عمل می‌کند.» (۳۹)

حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای:

آزمایش پزشکی و نظریه استنباطی پزشکی قانونی، حجت شرعی بر وقوع عمل شنیع زنا یا لواط یا صدور آن از شخص به خصوصی نیست. میزان، قیام بینه شرعیه با شروط معتبره در این باره و یا اقرار و اعتراف اختیاری و صریح متهمین بر بزه ارتكابی است و چنانچه حاکم از قرائن و شواهدی که نوعاً مفید. علم باشد علم به صدور بزه زنا یا لواط از متهمین حاصل نماید. می‌تواند بر طبق علم خود وفق مقررات، حکم مقتضی صادر کند.»

حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

«کافی نیست.»

سوال:

آیا علمی که برای قاضی از طریق ادله و اماراتی حاصل می‌شود که آن دله و امارات را شرع و قانون برای اثبات جرم خاصی کافی ندانسته. حجت است یا خیر؟

به عنوان مثال: اثبات زنا یا چهار مرتبه اقرار یا با شهادت چهار نفر مرد عادل امکان‌پذیر است. اگر در موردی مثلاً دوبار اقرار یا شهادت یک نفر مرد عادل و یا سایر قرائن و یا اماراتی که هیچ کدام به تنهایی برای اثبات کافی نیست، وجود داشته باشد و منجر به علم قاضی شود. آیا این علم قابل استناد است یا خیر؟

حضرت آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

«حجت است و اعتبار شرایط مقررده مخصوص به صورت عدم علم است، مگر اینکه قائل شویم در این موارد چهار شاهد و یا چهار بار اقرار موضوعیت دارد؛ گر چه بعید نیست، ولی اثباتش خالی از اشکالی نیست.» (۴۱)

پی‌نوشت‌ها:

* تحقیق از: رضا محققیان - غلامرضا پیوندی

۱- ناصر مکارم شیرازی: استفتائات جدید، ج ۱. ص ۳۵۱. مسئله ۱۱۹۳.

۲- پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۹، باب ۱۶، مقدمات الحدود، ج ۶ ص ۳۲۸.

۴- جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۲۹۱.

۵- امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۱۴، محمد فاضل لنکرانی: تفضیل الشریعه (کتاب الحدود)، ص ۱۰۴.

میرزا جواد تبریزی: اسس الحدود و التعزیرات، ص ۶۹.

- ۶- محمد فاضل لنکرانی: پیشین، ص ۱۰۸- سیدابوالقاسم خویی: مبانى تكمه المنهاج، ج ۱، ص ۱۷۲- سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی: فقه الحدود، ص ۲۲۴.
- ۷- ماده (۷۱): (هرگاه کسی اقرار به زنا کند و بعد انکار نماید. در صورتی که اقرار به زنایی باشد که موجب قتل یا رجم است. با انکار بعدی، حد رجم یا قتل ساقط می‌شود؛ در غیر این صورت با انکار بعد از اقرار حد ساقط نمی‌شود).
- ۸- منابع پیشین.
- ۹- شیخ محمد حسن نجفی: پیشین، ج ۴۱. ص ۲۸۰- امام خمینی: پیشین، ص ۴۱۴. مسئله ۱.
- ۱۰- استفتائات جدید، ج ۱، ص ۳۵۱، مسئله ۱۱۹۲.
- ۱۱- امام خمینی: پیشین، ص ۴۱۴، مسئله ۵ و ص ۴۱۵، مسئله ۶ و ص ۴۱۶، مسئله ۱۶.
- ۱۲- سوره نور، آیه ۲.
- ۱۳- المسائل الشرعیة، ج ۲، ص ۱۸۷، مسئله ۲۳.
- ۱۴- مجمع المسائل، ج ۲، ص ۱۵۸، مسئله ۴۴۲.
- ۱۵- امام خمینی، پیشین، ص ۲۲۷، مسئله ۲. (معروف بین معاصرین همین احتیاط وجوبی است).
- ۱۶- ناصر مکارم شیرازی: استفتائات، ج ۲، ص ۴۸۹، سوال ۱۳۹۷.
- ۱۷- جامع المسائل، ج ۲، ص ۴۳۳، مسئله ۱۳۸، و ص ۴۶۱، مسئله ۱۲۱۰، ۱۲۱۱.
- ۱۸- جامع الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۲، مسئله ۲۱۲۰.
- ۱۹- محقق حلی: شرایع السلام فی مسائل الحلال و الحرام. انتشارات الاستقلال، تهران. چاپ دوم ۱۴۰۹ ق. ج ۴، ص ۹۳۴، ۹۴۱.
- ۲۰- شیخ محمد حسن نجفی: جواهر الکلام، دارالکتب اسلامیة، ج ۴۱، ص ۳۷۷.
- ۲۱- ابن ادریس حلی: اسرائر، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۴۵۸.
- ۲۲- به نقل از جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۸۲.
- ۲۳- شیخ طوسی: النهایة، منشورات قدس، قم، ص ۷۰۳.
- ۲۴- علامه حلی، قواعد الاحکام، موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳، ج ۳۷.
- ۲۵- فخرالمحققین (ابن العالمه): ایضاح الفوائد، چاپ اول، ۱۳۸۹ ق، ص ۴۹۳.
- ۲۶- شهید ثانی: مسالک الافهام، موسسه المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۴۰۱.
- ۲۷- ابن فهد حلی: المهذب البارع، انتشارات جامعه مدرسین، ج ۵، ص ۵۲.
- ۲۸- شیخ محمد حسن نجفی: پیشین، ص ۲۸۲.
- ۲۹- مقدس اردبیلی: مجمع الفائدة و البرهان، موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ج ۱۳، ص ۲۳ به بعد.
- ۳۰- ر.ک: سیدمحمد رضا موسوی گلپایگانی: الدر المنضود فی احکام الحدود، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۳۴ به بعد.
- ۳۱- ناصر مکارم شیرازی: انوار الفقاهه (کتاب الحدود و التعزیرات)، انتشارات مدرسه الامام امیرالمومنین، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۵۴.
- ۳۲- گنجینه آرای فقهی- قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سوال ۱۷۷.
- ۳۳- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۴۷، باب ۳: ج قذف، ج ۱، ۳.
- ۳۴- گنجینه آرای فقهی- قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سوال ۱۰۹.
- ۳۵- مجموعه استفتائات جدید، مدرسه الامام علی (علیه السلام)، ص: ۳۴۹، مسئله ۱۱۸۴.
- ۳۶- گنجینه آرای فقهی- قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سوال ۲۵۲۳.
- ۳۷- همان، پاسخ سوال ۴۱۹۰.
- ۳۸- همان، پاسخ ۴۱۹۴.
- ۳۹- جامع المسائل، مطبوعاتی امیر، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۳۵، مسئله ۱۱۴۴.
- ۴۰- گنجینه آرای فقهی- قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ سوال ۵۲۸۱.
- ۴۱- استفتائات، انتشارات نجات، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۲۲، مسئله ۵.

نقش نگارش در انشای رای

محمدرضا خسروی

(سردبیر مجله حقوقی دادگستری و دادیار دادسرای دیوان عالی کشور)

(قسمت پنجم)

نکته‌هایی در آراستگی یک نوشته:

اگر تلاش بر این باشد که آیین وابسته به دستور زبان فارسی را مرعی داریم؛ یعنی اجزای جمله سر جای خودشان قرار گرفته باشند و آشفتگی و پریشانی و بی‌سامانی در نوشته راه نیابد، اگر از به کار بردن واژه‌های بیگانه در حد توانایی پرهیز شود و واژه‌های فارسی سره و نژاده و اصیل را بر لغت‌های دیریاب و دشوار تازی و فرنگی و ایرانی اختیار کنیم*؛ اگر از واژگان و جمله‌ها و عبارت‌ها آنهایی را برگزینیم که به گونه‌ای بر مترادف و متشابه خود برتری و رجحان داشته باشد، باید به پدید آمدن نوشته‌ای آراسته امیدوار باشیم.

در این راستا، رعایت بسیاری از نکته‌های ظریف می‌تواند محتوای نوشته را بر کشد و آن را ممتاز

سازد:

- الف. نوشته باید ساده باشد، و ما در بخش بلاغت به این موضوع اشاره کرده‌ایم.
- ب. نوشته باید دارای نوعی جان و جاذبه و کشش باشد که خواننده را از همان نخستین سطرها با خود درگیر سازد.
- ج. هر نوشته‌ای و با هر انگیزه‌ای باید از سادگی و روانی بهره داشته باشد؛ پس پیچ انداختن در مطلب و دشوارنویسی، بیشترین آسیب را به نوشته می‌زند.
- در کنار این سه به ابزار نوشتن هم باید نگاهی نو داشته باشیم؛ نگاهی با رعایت این نکته‌ها:
- ۱- نامه‌ها، نوشته‌ها و متن را باید با قلمی بنویسد که اثر آن به روشنی روی کاغذ ظاهر شود؛ بریدگی واژه‌ها و ناخوانا بودن برخی از حروف که ناشی از بدنویسی قلم است. پریشانی هوش و حواس خواننده را به دنبال خواهد داشت؛ بنیان نوشته اگر در چشم بنشیند و بدرخشد، در جذب و جلب مخاطب تاثیر ویژه‌ای خواهد داشت.
 - ۲- کاغذ باید از گونه‌ای برگزیده شود که به چشم آرامش بدهد، نه خشن و تیره باشد، و نه براق و پرتوساز؛ تناسب و همخوانی بین نوع کلمه و نوع قلم، سلیقه می‌خواهد، آمیزه این هر دو باید دل را نزند و دیده را نیازارد.
 - ۳- قلم از نظر وزن و اندازه و شکل باید با دست نویسنده متناسب و هماهنگ باشد؛ قلم سنگین، دست را به زودی خسته می‌کند و قلم سبک، وزن لازم برای نشستن بر کاغذ را نخواهد داشت.
 - ۴- منتهای دست‌نویس و تایپ شده - به جز در مورد کتاب و آثار چاپ شده- باید بر یک روی کاغذ نگاشته شود تا مخاطب در خواندن مطلب دچار زحمت نشود و از طرفی، قابل استفاده در پرونده و بایگانی هم باشد.
 - ۵- از نوشتن در میان سطرها و خط‌ها- بین السطور- و نیز در حواشی کاغذ باید خودداری شود و به ویژه زیبایی هندسی خط‌ها باید مورد توجه قرار گیرد و در این راستا، بهتر است سطرها در طول و در فاصله عرضی موزون و متناسب و همسان باشند.
 - ۶- نوشته اگر به گونه نامه است و اگر دارای پیامی است و اگر بار اداری و قضایی دارد، در هر حال

باید تاریخ نگارش را در خود داشته باشد. نام و نشان نویسنده نیز از پایه‌های کمال یک متن به حساب می‌آید. البته نامه‌ها و یادداشت‌های اداری و رسمی نسبت به نوشته‌های دیگر به طور طبیعی از بایسته‌های بیشتری زیور می‌گیرد و این بایسته‌های تا آنجاست که قطع و اندازه کاغذ را هم در بر می‌گیرد؛ یعنی، گفته می‌شود که هیچ کس مجاز نیست بر کاغذی بنویسد که استانداردها و اندازه‌های شناخته شده را دارا نباشد.

۷- پیشینین ما که به هر خطا نگاهی جدی داشته‌اند و نوشته را سزاوارانه نماینده و یادگار شخصیت و شعور نویسنده می‌پنداشته‌اند، با استفاده از قلم‌های فاقدار و شماره و با بهره‌گیری از جوهر و مرکب و ابزار کارآمد تحریر، چنان می‌نوشته‌اند که دیده می‌شود پس از یک صد سال از تاریخ‌نگارش، هنوز تری و تازگی خود را از دست نداده‌اند. زیبایی ظاهری نوشته، نقش بسیاری را در قبول خاطر مخاطب و خواننده بر عهده می‌گیرد.

استفاده از نوشته‌ها:

در خط فارسی کنونی، نشانه‌های جانبی و پیرامونی بسیاری داریم که به درست خواندن واژه کمک می‌کند؛ برخی از این نشانه‌ها در اختیار نویسنده است که از آنها استفاده بکند یا نکند، مانند نشانه‌ها زیر و زبر و پیش (یا کسره و فتحه و ضمه) همچنین است استفاده از نشانه تشدید و جزم که هم می‌توانیم آنها را بنویسیم و هم می‌توانیم از نوشتن آنها خودداری کنیم. خط فارسی به دلیل ذهنی شدن هیات واژه‌ها، بدون این نشانه هم خواندنش دشوار نمی‌آید؛ ولی برخی نشانه‌های دیگر هستند که از آوردن آنها در نگارش گریزی نداریم. مانند نشانه‌های همزه، تنوین، مدّ، «ی» کوتاه که روی واژه مضاف گذاشته می‌شود.

حرف‌های ویژه در الفبا:

در خط فارسی، چهار حرف وجود دارد که در الفبای تازی نیامده است و ویژه خط فارسی است، مانند (چ-ژ-گ-پ) دو برابر این چهار حرف، یعنی هشت حرف دیگر در الفبای فارسی کنونی داریم که ویژه زبان عربی است و در نگارش نیازی بدان‌ها احساس نمی‌شود؛ این حرف‌ها عبارتند از: (ث-ح-ص-ض-ط-ظ-ع-ق)

پرداختن به این ویژگی‌ها را از آن جهت لازم دانستم که نخست می‌توان به کمک آنها واژگان

نژاده فارسی را از واژگان عربی باز شناخت و دو دیگر، می‌توان از این راه، رسم الخط رایج واژه‌ها را به سود هویت فارسی آنها تغییر داد. برای نمونه: اگر ما می‌دانیم که حرف (ط) عربی است و نه فارسی، لابد واژه‌های طهران، طوس، طوفان و بلیط را که عربی نیستند باید تهران، توس، توفان، و بلیت بنویسیم یا برای نمونه واژه آذوقه را که عربی نیست باید آذوقه نوشت و نه به گونه کنونی‌اش. به هر حال اندکی درنگ بر نوع حرف‌ها، ما را به درست نوشتن خط رهنمون می‌گردد.

ادامه دارد.....

پی‌نوشت:

* به تازگی فرهنگ واژه‌یابی را دیده‌ام که ازسوی آقای ابوالقاسم پرتو، در سه جلد انتشار یافته است که می‌تواند در یافتن برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، به نویسندگان شیفته فارسی‌نویسی کمک کند. این اثر را انتشارات اساطیر منتشر کرده است.

آموزش رایانه*

(قسمت پنجم)

شروع به کار در ویندوز ۹۸

برای شروع به کار ویندوز ابتدا باید رایانه را راه اندازی نمود. بدین منظور دکمه‌ای که روی Case به عنوان یا علامت Power قرار دارد را فشار می‌دهیم. پس از انجام این کار رایانه به صورت خودکار شروع به خواندن اطلاعات موجود در Ram نموده و به اصطلاح Boot می‌گردد. در صورت باز شدن کادر Password کلمه عبور را وارد کادر نموده با فشردن دکمه Enter روی صفحه کلیک. اجازه می‌دهیم تا عملیات ادامه یابد. لحظه‌ای بعد در داخل مانیتور صفحه‌ای نمایش داده می‌شود که به آن میزکار یا Desktop گفته می‌شود. میزکار در واقع اولین محیط برای اجرای دستورات کاربر به شمار می‌رود که خود سه قسمت تشکیل یافته است:

الف- کاغذ دیواری: (Wallpaper) به صفحه‌ای گفته می‌شود که بیشتر فضای Desktop را اشغال می‌نماید و شمایل‌های روی آن قرار دارند.

ب- شمایل‌ها یا آیکون‌ها: (Icons) تصاویر کوچکی که در پشت آنها کاغذ دیواری قرار گرفته است.

ج- نوار وظیفه: (Taskbar) نوار خاکستری رنگی که در پایین صفحه نمایش دیده می‌شود.

آشنایی با پنجره‌ها:

حال می‌خواهیم پنجره یکی از شمایل‌های میزکار را باز نماییم. بدین منظور، ماوس را طوری حرکت می‌دهیم که مکان نمای آن (فلش روی تصویر) روی آیکون My computer قرار بگیرد. برای انتخاب شمایل می‌بایست دکمه سمت چپ ماوس را دو بار پشت سر هم سریعاً فشار دهیم. به این عمل Double click کردن گفته می‌شود. (یک بار فشار دادن روی دکمه ماوس را "کلیک کردن" می‌نامیم). پس از دوبار کلیک کردن ماوس مشاهده می‌کنیم که پنجره شمایل مورد نظر باز می‌شود، که ساختار آن را شرح می‌دهیم:

الف- نوار عنوان: (Title bar) به نوار آبی رنگی گفته می‌شود که در بالای پنجره قرار دارد و شکل رایانه در سمت چپ آن نقش بسته است. در کنار شکل مزبور عنوان My computer درج گردیده که نشان دهنده نام پنجره‌ای است که باز گردیده در سمت راست دکمه بستن Close نامیده می‌شود. دکمه وسطی، یا Maximize نام دارد و دکمه سمت چپ برای حداقل کردن اندازه پنجره یا Maximize به کار می‌رود.

ب- نوار منو (Menu Bar): نزاری که در زیر نوار عنوان قرار دارد و حاوی دکمه‌هایی است که مجموعاً منجر به انجام کلیه عملیات مورد نظر ما در محیط پنجره می‌گردد.

پ- نوار ابزار (Tool bar): در زیر نوار منو قرار دارد و حاوی دکمه‌هایی است که منجر به انجام یک سری از عملیات ضروری می‌گردد.

ج- نوار آدرس (Address bar): در زیر نوار ابزار قرار دارد و در برگیرنده مسیر پوشه‌ای است که پنجره آن در داخل رایانه باز شده است.

د- لبه‌های اندازه: به لبه‌های دور پنجره گفته می‌شود که از طریق آن می‌توان با بهره‌گیری از ماوس اندازه پنجره را تغییر داد.

م- نوار وضعیت (Status bar): بیانگر وضعیت موجود در پنجره می‌باشد.

ن- پوشه‌ها (Folders): به شکل تصاویری در داخل فضای متن پنجره هستند. پوشه‌های شمایل‌های هستند که در داخل آنها تعدادی شمایل دسته‌بندی شده دیگر قرار دارند.

همان طور که ملاحظه می فرمایید. هنگامی که یک پنجره در حال نمایش روی میز کار باشد. نام آن به صورت یک دکمه تورفته روی نوار وظیفه درج می گردد که نشان می دهد یک پنجره فعال در محیط میز کار وجود دارد.

نحوه خاموش کردن رایانه:

پس از اینکه با میز کار و فضای پنجره آشنا شدیم، قصد داریم نحوه خاموش کردن رایانه را فرا بگیریم. برای این کار دکمه شروع (start) در گوشه چپ نوار وظیفه را کلیک می کنیم. در نتیجه نواری تحت عنوان "نوار منو" باز می شود که از بین گزینه های آن گزینه Shnt Down را انتخاب می کنیم. (به شکل ۱-۳ توجه نمایید.)

توجه: نوار منو را می توانیم با فشردن دکمه ای با علامت پنجره که روی صفحه کلید وجود دارد نیز ظاهر نماییم.

روی نوار منوکادری تحت عنوان Shut Domn Windows باز می گردد (شکل ۱-۴) که از گزینه های ذیل تشکیل یافته است:

(۱) Stand by: باعث خاموش شدن موقت مانیتور می گردد. برای روشن کردن مجدد مانیتور کافی است روی دکمه Enter روی صفحه کلید فشار دهیم یا ماوس را حرکت دهیم.

- ۲- Shut Down: باعث از کار افتادن واحد سیستم می‌شود و همزمان مانیتور نیز خاموش می‌گردد. برای به کار افتادن دوباره واحد روشن مانیتور باید دکمه Start روی Cese را فشار دهیم.
- ۳- Rester: رایانه را یک بار خاموش و روشن می‌کند. این فرمان زمانی به کار می‌رود که می‌خواهیم تحت سیستم عامل دیگری که در رایانه نصب گردیده وارد شویم و یا اینکه به علت قفل شدن سیستم و اجرا نشدن فرامین یک بار آن را خاموش و روشن می‌کنیم تا مجدداً قابلیت اجرای فرمان‌ها را پیدا کند.
- ۴- Restart in MS-DOS: باعث وارد شدن به محیط Dos می‌شود. اگر این عمل صورت گرفت کافی است در محیط Dos کلمه Win یا Exit را تایپ کنیم تا وارد محیط ویندوز گردیم.

نکات مهم در انتخاب گزینه‌های کادر Shut Down Windows:

- برای انتخاب نمودن هر یک از گزینه‌ها کافی است که دکمه‌های جهت‌دار روی صفحه کلید روی کادر حرکت نماییم یا اینکه با ماوس روی آن عبارت یا دایره خالی کنار آن کلیک نماییم تا مشکی گردد و آنگاه دکمه Enter را روی صفحه کلید فشار دهیم.

- در داخل کادر مزبور تنها در هر زمان می‌توان یک گزینه را انتخاب نمود و نمی‌توان دو گزینه به طور همزمان انتخاب کرد.

- پس از انتخاب هر گزینه فشردن دکمه Ok منجر به اجرای دستور می‌گردد. دکمه Cancel برای مواردی تعبیه گردیده که کاربر از اجرای فرمایش انصراف حاصل می‌نماید در نتیجه، دوباره به میزکار باز می‌گردد و انتخاب گزینه Help منجر به ارائه اطلاعاتی که خصوص انتخاب‌های ما می‌شود.

- اگر کاربر پس از کلیک کردن روی دکمه Ok به وسیله ماوس از اجرای دستور صرف نظر کند. قادر است جلوی اجرای فرمان را بگیرد. مشروط بر اینکه قبل از رها کردن ماوس دکمه Esc را روی صفحه کلید فشار دهیم. انجام این کار باعث بازگشتن به میزکار می‌شود.

- برای باز کردن کادر Shut Down Windows می‌توان دکمه‌های All و F4 روی صفحه کلید را به طور همزمان فشار دهیم.

- برای بستن کادر Shut Down Windows می‌توان دوباره دکمه‌های All و F4 روی صفحه کلید را به طور همزمان انتخاب کرد و یا اینکه تنها روی دکمه Esc روی صفحه کلید فشار دهیم.

ادامه دارد.....

پی‌نوشت:

*گواهینامه بین‌المللی کاربردی کامپیوتر سطح (LCDL) مترجم: مهندس مرتضی متواضع،
موسسه فرهنگی تهران - دیباگران تهران.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

فقیه والامقام، سالک الی الله، مجاهد فی سبیل الله
محمد بن مکی عاملی (شهید اول)*
(نامه اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیتی که پیش روی شماست، از بنده ضعیف و ناتوان، نویسنده این حروف، محمد فرزند مکی است. خدای او را همچون نصوح، توبه پذیرد؛ و از اشتباه‌ها و لغزش‌های او چشم پوشد. مخاطب آنف برادران و دوستان الهی می‌باشند، آنان که برای خدا و در راه خدا با او دوست شده‌اند. نخست نفس خود را مخاطب قرار می‌دهد، سپس آنان را. این (وصیت‌نامه) در بردارنده مطالب و معارف بلندی است:

۱- تقوای الهی در فرا دید خود قرار دهید و بر همه حرکات و سکنات خویش حاکم سازید. مدام در مراقبه بوده و از خدا خوف و خشیت کند. در خلوت و پنهانی از او شرم کرده، به آنچه خوشایند او نیست آلوده نگردد.

۲- در همه احوال خدا را فرا یاد دارد و در بیشتر اوقات با زبان ذکر او گوید.

۳- بر خدا توکل کرده، کارها را به او واگذارد و در گرفتاری‌ها و سختی‌ها به او پناه برد.

۴- موازین و احکام دین را فرا دید خویش نهاده، موظف باشد سرمویی از آن خارج نشود؛ زیرا خروج از فرامین شریعت، گمراهی و ضلالت را در پی آرد.

۵- نوافل و مستحبات را بر اساس تلاش و توان، فراغت و سلامتی، زیاد کند؛ به ویژه نمازهای مستحب را؛ چون نماز، بهترین عمل است. کاری پس از شناخت خدا و تحصیل معارف الهیه، همانند نماز انسان را به خدا نزدیک نمی‌کند. در میان نمازهای مستحبی در انجام نماز شب مراقب ویژه کند.

۶- زبان را از گناهانی همچون پرت و پلاگویی، غیبت، سخن چینی و بیهودگی نگاه دارد. از شنیدن لغو و هر آنچه بهره دینی یا دنیایی ندارد بپرهیزد و اعضا و جوارح را از آنچه ناخوشایند پروردگار است بدور دارد.

۷- زهد را روح زندگی‌اش کند، به آنچه به او می‌رسد بسنده کند، روزی از حلال خورد، تا می‌تواند بی‌نیازی از مردم را پیشه خود سازد، زیرا خواهش از مردم، خواری و ذلت این دنیا را در پی دارد.

۸- یاد مرگ را نصب العین خویش کند؛ برای رسیدن آن، در همه حال آماده باشد. برای اینکه یاد مرگ، (فرادید) او گردد، روزی بیست مرتبه یاد مرگ کند.

- ۹- هر صبح و شام، گذشته خود را محاسبه کند، اگر رفتار نیک داشته است بر او بیفزاید؛ چنانچه برای از او سر زده است، از او باز گردد و جبران کند.
- ۱۰- با قلب و زبان، دایم در استغفا بوده، طلب بخشش کند. شکل آن [استغفار] چنین است: (اللهم اغفر لی فانی استغفرک و اتوب الیک) در وصیت لقمان به فرزندش آمده است، بسیار بگویید: (اللهم اغفر لی)؛ زیرا خداوند در شبانه روز اوقاتی قرار داده است که در آن وقتها، حاجات بندگان را رد نمی کند.
- ۱۱- امر به معرف و نهی از منکر را با شریطی که در شرع مطهر آمده است، به اندازه توان و نیرو انجام دهد.
- ۱۲- برادران دینی را یار و کمک باشد، به اندازه افتادگی و رفع نیاز آنان حاجاتشان را بر آورد. اولاد علی (و فاطمه علیها السلام) را خدمت و احترامی ویژه کند.
- ۱۳- قوانین و دستورات الهی را بزرگ شمارد. علمای دین را گرامی دارد. صاحبان تقوا، از مومنین را، احترام کند.
- ۱۴- به داده خدا راضی باشد، چیزی را که نمی داند خیر او در آن است یا نه، طلب نکند. در همه احوال خدا را سپاسگزار باشد.
- ۱۵- به هنگام پیکار و رو در رویی با مشکلات مقاومت ورزد؛ زیرا صبر راس همه امور است.
- ۱۶- برای تعجیل فرج امام و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دایم دعا کند؛ زیرا این عمل در شریعت اسلام، از اهمیت والایی برخوردار است.
- ۱۷- اشتغال دایم به درس و بحث و ممارست با علوم را از راه تدریس، آموزش، مطالعه، قرائت و فراگیری دانش پیشه خود سازد. در این راه از سرزنش هیچ کس بیم به دل راه ندهد.
- ۱۸- در همه کارها اخلاص داشته باشد و کارها را فقط برای خوشنودی خداد انجام دهد؛ زیرا فقط کارها خالص و بی بیرایه را خدا می پذیرد. ریا در عبادت -پناه می بریم از آن به خدا- شرک شمرده می شود.
- ۱۹- پیوند و ارتباط با خویشاوندان، اگر به گونه ای فراخ نتواند به دیدن آنان برود. با عرض سلامی آنها را خشنود سازد.
- ۲۰- به زیارت برادران دینی رود، با آنان در امور دینی و آخرت گفتگو داشته باشد.
- ۲۱- زیاد به دنیای مباحات و رخصت ها نرود. در زندگی خود، گشادگری نباشد. در تکالیف دینی بر خود سخت نگیرد؛ بکله روش و مشی میانه و استواری را در پیش گیرد.
- ۲۲- با مردم در خور فهم آنان سخن گوید و از مطالبی که هضم آنها برایشان مشکل است بپرهیزد. خلق و خوی خوب داشتن، خشم را فرو خوردن. با مردم فروتنی نمودن، از خدا سامان خلق را خواستن و کارهای آنان را سامان دادن از پیشه خود سازد.
- ۲۳- بدون بهره دینی یا دنیایی لحظه ای از عمر خود را سپری نکند. در همه این کارها معیار، تقوا و مراقبت پیوسته و دایم است.
- سلام بر همه آنان که این دستور را پی گیرند. سپاس ویژه خداوند است. درود پیاپی خدا بر پیامبر اسلام و آل بزرگوار وی باد.

* مآخذ: کتاب چهل نامه عرفانی، به نقل از مجله حوزه، گردآورنده: یاور امیری.

بازرسی آموزشی

«معاونت در جرایم تعزیری و بازدارنده»

جواد طهماسبی (معاون آموزش و تحقیقات دادگستری استان لرستان و مدرس دانشگاه)

اشاره:

در بازرسی‌های به عمل آمده توسط هیات‌های بازرسی از شعب دادگاه‌های عمومی و تجدید نظر، برخی ایرادات قضایی و اداری مشاهده گردیده که در این سلسله مقالات گوشه‌ای از این ایرادات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، شاید گامی باشد هر چند قاصر جهت استقرار حاکمیت دقیق‌تر قانون.

مسئله:

شخصی به اتهام معاونت در جعل، موضوع ماده (۵۴۲) قانون مجازات اسلامی، تحت تعقیب قرار گرفته و به استناد ماده (۷۲۶) این قانون به مجازاتی معادل مجازات مباشر محکوم گردیده، گرچه جهت رعایت عدالت با استفاده از کیفیات مخفف موضوع ماده (۲۲) همان قانون، مجازات وی به جزای نقدی تبدیل شده است؛ اما این تقسیم با عنایت به مواد (۴۳) و (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی قابلیت بحث و بررسی دارد.

مقدمه:

از زمان تصویب اولین مقررات مجازات اسلامی تا به حال، یکی از مباحث بحث در این مقررات، مسئله مجازات معاون جرم است. به موجب (۲۱) قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ (در جرایم قابل تعزیر اشخاص زیر معاون جرم محسوب و تعزیر می‌شوند) ملاحظه می‌گردد. مقررات مجازات معاون جرم در این قانون فقط به جرایم مشمول حد و قصاص و دیات ساکت است، مگر در مواردی که به صورت خاص برای معاون جرم مجازات پیش‌بینی شده باشد. در قانون تعزیرات ۱۳۷۰ این ایراد مورد توجه قانونگذار قرار گرفت.

بنابراین ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی به نحوی تدوین گردید که معاونت در جرایم حدود و قصاص و دیات را نیز در برگیرد.

ایراد مهمی که بر این ماده -مانند ماده (۲۱) قانون راجع به مجازات اسلامی- وارد است، عدم رعایت یکی از مهم‌ترین اصول اولیه حقوق جزا، یعنی اصل مهم (قانونین بودن جرایم و مجازات‌ها) است؛ زیرا به طور کلی، معاون جرم را با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تادیب از وعظ و تهدید و درجات تعزیر قابل تعزیر دانسته و هیچ حدودی برای تعیین مجازات معاون جرم مقرر ننموده است.

در نهایت قانونگذار در سال ۱۳۷۵ با تصویب ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی، در صدد رفع این نقیصه بر آمد و برای مجازات معاون جرم حدودی تعیین نمود. این ماده مقرر می‌دارد:

«هر کس در جرایم تعزیری معاونت نماید. حسب مورد به حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم محکوم می‌گردد.»

گرچه این ماده در مورد بعضی از جرایم توانست نقیصه فوق را پاسخگو باشد، اما خود سبب ابهامات دیگری شد از جمله:

با توجه به اینکه در ماده به لفظ (جرایم تعزیری) تصریح نشده است، آیا ماده شامل جرایم بازدارنده (۱) نیز می‌شود یا خیر؟

جرایمی که مجازات قانونی آن به صورت (..... تا..... حبس و یا تا..... ریال جزای نقدی) بدون قید حداقل، صرفاً حداکثر مشخص شده است، مجازات معاونت چگونه تعیین شود؟ و نیز در مورد معاونت در جرایمی که مجازات قانونی آن ثابت و بدون حداقل و حداکثر است، مثل انفصال از خدمات دولتی و یا پنج سال حبس، چگونه باید تعیین مجازات شود؟

در این نوشتار می‌خواهیم با توجه به مسئله مورد نظر، پیرامون دامنه شمول ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی و نیز وضعیت ماده (۴۳) این قانون به بحث و بررسی بپردازیم.

۱. معاونت در جرایم مشمول مقررات حدود، قصاص و دیات:

معاونت در ای جرایم به دو دسته قابل تقسیم می‌باشند، دسته اول، جرایمی که ماهیتاً معاونت در یکی از جرایم مستوجب حدود، قصاص و دیات هستند و قانونگذار برای آنها با عناوین مجرمانه خاص تعیین مجازات نموده است مثل مواد (۱۷۵) و (۷۰۲) و (۷۰۳) قانون مجازات اسلامی در خصوص خرید، حمل، نگهداری و ساخت و وارد کردن و..... مشروبات الکلی (۲) که برای بعضی از مصادیق معاونت در شرب خمر یا عنوان مجرمانه خاص تعیین مجازات شده است؛ و موارد دیگری که در همین دسته قابل ذکر است؛ مواردی است که قانونگذار به طور خاص برای معاونت در بعضی از جرایم تعیین مجازات نموده است، مثل تبصره "۲" ماده (۲۰۱) و تبصره ماده (۲۰۸) (۳) قانون مجازات اسلامی که برای معاونت در سرقت مستوجب حد و قتل عمد مجازات پیش‌بینی نموده است. در تبصره "۲" ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی نیز به این شیوه از معاونت در جرایم تصریح شده است: (در صورتی که برای معاونت جرمی مجازات خاص در قانون یا شرع وجود داشته باشد همان مجازات اجرا خواهد شد)

دسته دوم: مواردی که مشمول قوانین خاص به شرح فوق نبوده و باید طبق مقررات عمومی برای معاونت در جرم تعیین کیفر گردد. در این دسته از جرایم مشمول حدود، قصاص و دیات، برای معاون براساس ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی تعیین کیفر می‌شود؛ زیرا این ماده به طور کلی مقرر می‌دارد: (اشخاص زیر معاون جرم محسوب و با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تادیب از وعظ و تهدید و درجات تعزیر، تعزیر می‌شود).... اطلاق این ماده به معاونت در کلیه جرایم اعم از حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و بازدارنده تسری دارد. مگر آن دسته از جرایم که باید طبق ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی تعیین کیفر شود، که این مسئله موضوع بحث بعدی است.

۲. معاونت در جرایم تعزیری و بازدارنده:

معاونت در جرایم تعزیری و بازدارنده تا سال ۱۳۷۵، براساس ماده (۴۳) و تبصره‌های آن تعیین کیفر می‌گردید. در ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی قانونگذار جهت رعایت اصل مهم قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها که در ماده (۴۳) مغفول واقع شده است، برای مجازات معاون، حداقل مجازات مباشر را تقریر نموده تا حد و مرزی برای تعیین تعزیر معاون پیش‌بینی شده باشد؛ اما وضع این ماده خود ابهاماتی به وجود آورده که به آنها اشاره می‌شود.

الف) عده‌ای معتقدند که ماده (۷۲۶) صرفاً ناظر به جرایم تعزیری است و جرایم بازدارنده را در بر نمی‌گیرد و برای اثبات ادعای خود به تفسیر ادبی متون جزایی و تصریح به واژه (جرایم تعزیری) در صدر ماده (۷۲۶) استناد می‌نمایند. به نظر می‌رسد این استدلال صحیح نباشد، زیرا، گرچه قانونگذار در قانون مجازات اسلامی این جرایم را به دو دسته تعزیری و بازدارنده تقسیم نموده است و معیار روشنی نیز برای تمیز آنها ارائه نداده، اما باید دانست که این تقسیم‌بندی مفهوم کلی تعزیر را از این واژه سلب ننموده و در موارد بسیاری واژه تعزیر در برگیرنده تمامی جرایم غیر از حدود، قصاص و دیات است؛ همچنان که از نظر فقهی نیز تعزیر تمام تعزیرات شرعی و حکومتی را شامل می‌شود، یعنی رابطه این دو عمومی و خصوص مطلق است. مضافاً اینکه موجبی جهت تفکیک بین جرایم تعزیری و بازدارنده و خروج جرایم بازدارنده و از شمول ماده (۷۲۶) وجود ندارد، که قانونگذار حکم این ماده را فقط به جرایم تعزیری تسری دهد. لذا ماده (۷۲۶) کلیه جرایم اعم از تعزیری و بازدارنده را در بر می‌گیرد.

ب) با توجه به اینکه مجازات معاون در جرم، ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی، حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم تعیین گردیده، از زمان تصویب این ماده نظریه‌های مختلف و گاهی متضاد در مورد شمول این ماده به جرایمی که در قانون حداقل مجازات برای آنها در نظر گرفته نشده است، ابراز گردیده. این نظرات به شرح ذیل قابل دسته‌بندی می‌باشند:

۱- جرایمی که فاقد حداقل هستند، اما حداکثر آنها تعیین شده است:

قانونگذار در تصویب ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی فرض را بر این گذاشته که کلیه جرایم دارای حداقل و حداکثر می‌باشد، اما بررسی مقررات جزایی با مواردی رو به رو می‌شویم که بدون ذکر حداقل، صرفاً حداکثر مجازات تعیین شده است، مثل ماده (۶۴۵) ق.م.ا. (۴) عده‌ای از حقوقدانان کشور معتقدند در جرایمی که حداقل مجازات تعیین نگردیده و فقط به حداکثر آنها اشاره شده است، حداقل مجازات را باید مجازات را باید کوچک‌ترین واحد کمی مجازات مقرر تلقی نمود. (۵)

در نظریه مورخ ۱۳۷۵/۶/۲۸ کمیسیون بررسی امور حقوقی و قضایی قضات دادگستری تهران، نیز اکثریت این چنین نظر داده‌اند: (در جرایمی از کلمه) تا (در تعیین مجازات استفاده نموده‌اند)..... تا سه ماه حبس..... تا یک سال حبس..... تا یک میلیون ریال جزای نقدی و..... حداقل مجازات حبس مورد یک روز تا یک ضربه شلاق یا یک ریال مجازات ققدی می‌باشد. لذا مجازات معاون جرم بر همین اساس تعیین می‌گردد. (۶)

اداره حقوقی نیز در نظریه مشورتی شماره ۱۳۷۴/۴/۳-۷/۱۵۷۷ این نظر را پذیرفته است. مخالفین معتقدند: (در این موارد چون مجازات پیش‌بینی نشده است و از در قانون حداقل مجازات پیش‌بینی شده باشد، و در نظر گرفتن یک روز حبس یا یک ضربه شلاق یا یک ریال جزای نقدی نیز به عنوان حداقل - ضمن اینکه در قانون پیش‌بینی نشده - عاقلانه نبوده و با فلسفه وضع مجازات‌ها نیز مغایرت دارد. بنابراین، نمی‌توان ماده (۷۲۶) را اعمال نمود و این موارد از شمول این ماده خروج موضوعی دارند. در نتیجه، در این موارد همان ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی حاکم بوده و معاون جرم طبق این ماده مجازات می‌گردد. (۷)

بر خلاف ایراد مهم و اساسی ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی دایر بر نقص اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، نظر به اینکه طبق ماده (۷۲۶) نمی‌توان بیش از حداقل مجازات قانونی برای معاون جرم تعیین کیفر نمود و از طرفی، تعیین یک روز حبس یا یک ضربه شلاق و یک ریال جزای نقدی نه تنها فایده‌ای بر آن مترتب نیست بلکه باعث نقص هیبت قانون و سخیف شدن دستگاه عدالت قضایی و بی‌اثر شدن مجازات می‌گردد، و از طرفی، رعایت تناسب بین جرم و مجازات ممکن نبوده و با مبانی فکری مجازات‌ها سازگار نیست. لذا اگرچه بهترین، تصویب قوانین کامل‌تر است. اما در حال حاضر، حاکمیت ماده (۴۳) در موضوع مورد بحث ارجح است.

۲- جرایمی که مجازات آنها فاقد حداقل و حداکثر است (ثابت است):

در بعضی جرایم، قانونگذار به طور ثابت مجازات را تعیین نموده، بدون اشاره به حداکثر و حداقل؛ مثل جرم ماده (۵۴۲) قانون مجازات اسلامی که مجازات شروع در جعل، حداقل مجازات مقرر قانونی

برای هر مورد تعیین گردیده که در واقع، موضوع اصلی بحث مقاله پیرامون معاونت در جرم موضوع این ماده می‌باشد، یا ماده (۶۹۵) ق.م.ا. که برای مباشر جرم موضوع مواد (۶۹۲) و (۶۹۳) چنانچه در شب مرتکب جرم شود حداکثر مجازات را به طور ثابت مقرر داشته است، و یا قسمت پایانی ماده (۶۹۵) قانون مجازات اسلامی.

حال سوال این است که ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی، به این جرایم تسری دارد یا خیر؟ و معاونت در این جرایم باید براساس ماده (۴۳) تعیین کیفر شود یا ماده (۷۲۶)؟
در این خصوص نیز بین حقوقدانان اتفاق نظر وجود ندارد. عده‌ای معتقدند که میزان مجازات معاون در این موارد همان حداکثر است، زیرا حداقل مجازات مقرر در قانون برای مباشر همین مقدار است (۸).

در صورت پذیرش این نظر، بین مجازات معاون و مباشر جرم تناسب رعایت نگردیده و این موضوع با موازین حقوق کیفری مطابقت ندارد. ضمن اینکه ماده (۷۲۶) به حداقل مجازات مباشر اصلی تصریح نموده است. اما جایی که حداقل تعیین نگردیده نمی‌توان این ماده را حاکم دانست؛ زیرا منظور از حداقل، مواردی است که قانون حداقل پیش‌بینی شده است، نه حداقل واقعی و یا حداقل ممکن عقلی، لذا این موارد نیز از شمول ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی خروج موضوعی دارند.
عده‌ای دیگر معتقدند که با توجه به اینکه نظر قانونگذار در ماده (۷۲۶) بر سبک‌تر بودن مجازات معاون نسبت به مباشر بوده است؛ در این مورد نیز باید مجازات معاون کمتر از مباشر باشد، در خصوص حدود این تخفیف، قانون ساکت است. (۹)

در این نظر راه‌حل مناسبی برای تعیین کیفر معاون و رعایت تناسب بین مجازات مباشر و معاون ارایه نگردیده است. سرانجام باید گفت ماده (۷۲۶) به این مورد نیز شمول ندارد و برای معاونین این گونه جرایم باید بر اساس ماده (۴۳) تعیین کیفر می‌شود؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، در ماده (۷۲۶) به حداقل تصریح شده است و صرفاً جرایمی می‌توانند مشمول این ماده گردند که قانونگذار برای آنها حداقل تعیین نموده باشد؛ از طرفی، چنانچه بپذیریم که ماده (۷۲۶) به جرایم ثابت نیز تسری دارد. عملاً با مشکل

مواجه خواهیم بود؛ زیرا تفکیک بین حداقل و حداکثر یکی است و بر این اساس تعیین کیفر نماییم. ضمن اینکه بین مباشر جرم و معاون آنها قایل به تفکیک نشده‌ایم و تناسب جرم و مجازات را نیز رعایت نکرده‌ایم. در نهایت به مقصد مطلوب که همان اجرای عدالت باشد. قایل نشده‌ایم، از نظر عقلی نیز دچار اشتباه و اشکال خواهیم شد؛ زیرا تصور حداقل بدون تفاوت با حداکثر در حیث موضوعی منتفی است و جایی که حداقل قابل تصور نباشد. شمول ماده (۷۲۶) نیز جایز نمی‌باشد.

نتیجه‌گیری:

مقرراتی را که تاکنون در قوانین مجازات اسلامی پیرامون معاونت در جرم شاهد بوده‌ایم، یک مسیر بسیار بطنی را طی نموده است. به امید آنکه در اصلاحات آینده، قانونگذار به طور همه جانبه به موضوعات نگریسته و نسبت به رفع نقص اقدام نماید؛ آنچه نیاز به توضیح ندارد و سبب بحث و تبادل نظر بین صاحب‌نظران و عدم هماهنگی و فقدان وحدت رویه قضایی در بین قضات محترم گردیده، عدم انسجام در تدوین مقررات دقیق و منطبق با موازین فقهی و مبانی نظری حقوق کیفری است. اما براساس مقررات فعلی پیرامون معاونت در جرم این نکته قابل ذکر است که تفاوت در جرایم مستوجب حدود، قصاص و دیات، و در مواردی که برای آنها در قوانین به طور مفصل تعیین کیفر نشده است، طبق ماده (۴۳) قانون مجازات اسلامی، تعیین کیفر می‌گردد و در جرایم تعزیری و بازدارنده نیز هر کجا که در قانون به حداقل و حداکثر تصریح شده است براساس ماده (۷۲۶) قانون مجازات اسلامی تعیین مجازات

می‌گردد، و هر کجا که مجازات‌ها به طور ثابت تعیین شده است مثل ماده (۴۵۹) قانون مجازات اسلامی و یا بدون حداقل و صرفاً تعیین حداکثر اکتفا شده است، بر اساس ماده (۴۳) همان قانون، مجازات معاون تعیین می‌گردد.

نکته‌ای درباره وظایف مدیران دفتر:

در موردی که رای قابل تجدیدنظر بوده است و دادگاه آن را قطعی اعلام کرده و مدیر دفتر نیز بر همین اساس از پذیرش درخواست تجدیدنظر خواهی امتناع نموده است؛ در این خصوص ابتدا باید روشن شود که معیار قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر، قانون است یا اعلام قاضی؟ گرچه بین این دو نباید تفاوتی باشد؛ زیرا تصمیم قاضی در این خصوص باید بر اساس مقررات قانونی باشد، اما نتیجه بحث در دو مورد ظهور پیدا می‌نماید: اول، مواردی که در خصوص قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ دوم: در صورت اشتباه قاضی در قطعی تلقی نمودن رای قابل تجدیدنظر بر این اساس، در هر مورد معیار قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر همان است که قانون اعلام نموده، نه تلقی قاضی در رای مورد نظر از طرفی، قانونگذار در تبصره "۳" ماده (۳۳۹) قانون آیین دادرسی مدنی، به این امر تصریح نموده و مقرر می‌دارد: (دادگاه باید ذیل رای خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رای و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید. این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رای دادگاه قابل تجدیدنظر بوده و دادگاه آن را قطعی اعلام کند هر یک از طرفین درخواست تجدیدنظر نماید.) بنابراین، درخواست تجدیدنظر در هر صورت، اعم از اینکه رای قطعی اعلام شده باشد یا قابل تجدیدنظر باشد باید از سوی دفتر دادگاه پذیرفته شود و با رعایت سایر شرایط، جهت اتخاذ تصمیم مقتضی به مرجع تجدیدنظر ارسال شود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای آشنایی با ضابطه تشخیص جرایم تعزیری و بازدارنده، به مقاله نگارنده در پیش شماره دوم نشریه پیام آموزش مراجعه شود.
- ۲- برای آشنایی بیشتر با تعارضات این مواد، به مقاله نگارنده با عنوان (بررسی تعارضات قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵). مجله قانون و کلاء، دوره جدید، شماره ۴، تیرماه ۱۳۸۰، صص ۳۴ و ۳۶، مراجعه شود.
- ۳- تبصره "۳" ماده (۲۰۱) مقرر می‌دارد: (معاون در سرقت موضوع ماده (۱۹۸) این قانون، به یک تا سه سال حبس محکوم می‌شود). تبصره ماده (۲۰۸) مقرر می‌دارد: (در این خصوص معاونت در قتل عمد موجب حبس از یک تا پنج سال است).
- ۴- این ماده مقرر می‌دارد: (به منظور حفظ کیان خانواده، ثبت واقعه ازدواج دایم، طلاق و رجوع طبق مقررات الزامی است. چنانچه مردی بدون ثبت در دفاتر رسمی مبادرت به ازدواج دایم، طلاق و رجوع نماید، به مجازات حبس تعزیری تا یک سال محکوم می‌گردد).
- ۵- اردبیلی محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ اول ۱۳۷۷، نشر میزان، ص ۶۰.
- ۷- جواد طهماسبی، مقاله بررسی تعارضات قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵، منبع پیشین.
- ۸- میرمحمد صادقی: حقوق جزای اختصاصی، جرایم علیه اموال و مالکیت، انتشارات میزان، ۱۳۷۸، ص ۳۱۳.
- ۹- جعفر، یزدیان: مقاله مجازات معاون در قانون مجازات اسلامی، روزنامه اطلاعات.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

(نامه دوم) فقیه والامقام، محمد بن مکی عاملی (شهید اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

برادرانم را سفارش می‌کنم که همه توان خود را به کار برند در جمع کردن بین دل و زبان هنگام تلاوت قرآن و سایر اذکار در رکوع و سجود و دیگر حالات، و به این قانع نباشند که فقط جسمشان در حضور خدا باشد و حضور قلب نداشته باشند. هر چه اعضای بدن خود را در غیر نماز از کارهای بیهوده باز دارند، در نماز هم همان قدر حضور قلب خواهند داشت.

از برادران می‌خواهم که با زبان و قلب خدا را یاد کنند. در مجالس و محافل، هنگام راه رفتن و بخصوص به وقت غذا خوردن و وضو ساختن، چه شیطان بر انسان ذاکر ذاکر هنگام غذا خوردن و وضو ساختن کمتر وارد می‌شود و وسواس‌اش در نماز کم می‌شود، و وسواسه‌اش در نماز کم می‌شود. برادران را به مداومت بر طهارت سفارش می‌کنم، سزاور است که انسان همیشه با وضو باشد؛ چرا که وضو سلاح مومن است. حتی المقدور رو به قبله بنشینید و در هر مجلسی که رو به قبله بنشینید. معتقد باشد که فضیلتی از او فوت می‌شود. در هر مجلسی بر این باور باشد که گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور دارد. تا در گفتار و کردارش ادب را رعایت کند و همچنین با وضو و رو به قبله به خواب رود. از نافع‌ترین توصیه‌ها، شب زنده داری و تجمه است که شیوه صالحان است؛ صالحان هیچ شبی را بی‌نماز نافله صبح نمی‌کنند؛ گاه در آغاز شب، گاه نیمه شب و گاه پایان شب، دوست دارم هیچ روز و شبی بر برادرانم نگذرد مگر اینکه بر گذشته متاسف باشند و در پیشگاه خدا بر اینکه به درجات عالی دست نیافته‌اند، غبطه خورند. یاد مرگ آدمی را در نیل به حقایق بندگی کمک می‌کند. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: آیا کسی با شهیدان محشور می‌شود؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ داد: بلی، کسی که هر روز بیست بار یاد مرگ کند، مرگ آرزوه را کوتاه و عمل را نیکو کند.

از آنچه من در طول زندگی‌ام سود برده‌ام و برادرانم را بدان سفارش می‌کنم، صبح زود رفتن به سوی نماز جمعه است، بکوشید که در این روز، نماز صبح را در مسجد جامع بگزایید و تا ظهر وقتتان را با نماز و تلاوت قرآن، و ذکر گفتن سپری کنید تا وقت نماز جمعه برسد. رزو جمعه پرداختن به امور آخرت است، در این روز نباید به امور دنیایی مشغول بود. قبل از طلوع خورشید، غسل جمعه کنید، و اگر روز جمعه، صبح زود به طرف نماز جمع روید و غسل را نزدیک نماز جمعه انجام دهید، نیکوست.

دوست دارم برادرانم هیچ روزی را بدون صدقه دادن به شب نیاورند و هیچ هفته‌ای را بدون روزه گرفتن نگذرانند. بهتر است دوشنبه، پنج‌شنبه و جمعه‌ها را روزه بدارید و آلا دو روز آن برادرانم را سفارش می‌کنم که برادران دینی خود را به خوبی یاد کنند، اگر چه معتقدند که در آنها بدعت یا شبهه‌ای هست؛ و باب تأویل و توجیه بدگویی مسلمانان را بر خود باز نکنند.

دوست دارم که برادرانم بعد از نماز صبح تا زمانی که خورشید به قدر یک نیزه بالا نیامده، در امور دنیوی سخن نگویند؛ آن گاه با گزاردن دو رکعت نماز مستحبی به کار و تلاش پردازند.

اینها توصیه‌هایی است که اکنون در خاطر من بود و در شهر دمشق حماها الله برای برادرانم نوشتم؛ خداوند آنان و مرا بر آنچه دوست دارد و مرضی اوست، موفق بدارد.

بحوله و کرمه والحمد له وحده و صلواته علی سیدنا محمد و آله

* ماخذ: کتاب چل‌نامه عرفانی به نقل از مجله پیام حوزه، گردآورنده: یاور امیری

**پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در خصوص آیین
دادرسی مدنی، در همایش قضات دادگاه‌های خانواده
استان فارس**

(قسمت اول)

سوال- آیا رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در رسیدگی به دعاوی خانواده لازم است یا نه؟
مقصود از تشریفات دادرسی چیست؟

پاسخ- با توجه به ماده یک قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۵۳، رسیدگی به دعاوی تشریفات آیین دادرسی بدون رعایت تشریفات دادرسی آن قسمت از مقررات و ضوابط است که مربوط به نحوه استماع دفاع مدعی علیه و نحوه رسیدگی به دلایل طرفین می‌باشد، به عنوان مثال اصل ابلاغ وقت دادرسی به طرفین دعا اصول دادرسی است؛ ولی نحوه ابلاغ وقت به آنها جزو تشریفات دادرسی می‌باشد که رعایت اصول دادرسی در هر حال لازم است. ولی رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در مواردی استثنایی از جمله در دعاوی خانواده لازم نیست.

سوال- در صورتی که در دعاوی خانواده خواهان قادر به پرداخت هزینه دادرسی نباشد؛ آیا نیاز به تقدیم دادخواست اعسار و در نهایت صدور حکم می‌باشد یا نه؟

پاسخ- مطابق ماده (۴) قانون حمایت مصوب ۱۳۵۳ که نسخ نشده است، چون قاضی خاص است دادگاه می‌تواند هر یک از طرفین دعا را بی‌بضاعت تشخیص دهد از پرداخت هزینه دادرسی معاف

نماید و نیازی به تقدیم دادرسی معاف نماید و نیازی به تقدیم دادخواست اعسار نیست. کافی است دادگاه با ملاحظه استشهادیه پیوست دادخواست دستوری به این شرح صادر نماید: (با توجه به استشهادیه پیوست چون خواهان بی بضاعت تشخیص داده شده از پرداخت هزینه دادرسی معاف می شود). البته به نظر مخالف هم وجود دارد که معتقد است که با توجه به قسمت اخیر ماده (۵۲۹) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی که اشعار می دارد: (سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر ملغی است). چون ماده (۴) قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۵۳ با مواد (۵۰۴)، (۵۰۵) و (۵۰۶) قانون دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ مغایر است لذا لغو گردیده است. بنابراین، خواهان در دعاوی خانواده چنانچه ادعای عدم تمکن پرداخت هزینه دادرسی دارد باید دادخواست اعسار بدهد ولی این نظر مخدوش است، زیرا قانون خاص، قانون عام را چه مقدم باشد چه موخر تخصیص می دهد نه اینکه عام موخر خاص مقدم را نسخ نماید و معافیت از هزینه دادرسی در ماده (۳۰۱) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مورد دادخواست مدعی خصوصی که به تبع امر کیفری دادخواست می دهد پیش بیند شده است. اگر این نظر را بپذیریم باید بگوییم که ماده مذکور هم نسخ شده در حالی که این چنین نیست.

سوال - در صورتی که پدر نفقه اولاد را نپردازد، مطابق ماده (۱۲۰۵) قانون مدنی، همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می تواند نفقه را به عنوان قرض به اولاد بپردازد و از شخص مستتکف مطالبه نماید. نحوه صدور اجازه به چه صورت می باشد؟

پاسخ - عده ای از قضات حاضر معتقد بودند که به محض تقدیم دادخواست یا اقامه شکایت کیفری قاضی دادگاه با تنظیم صورت جلسه ای، به مادر اطفال اجازه پرداخت نفقه اولاد را به آنها می دهد و بعد هنگام صدور حکم پدر به پرداخت نفقه معوقه محکوم خواهد شد و عده دیگر معتقدند بودند که مطابق ماده (۲۰) قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۵۳، دادگاه با تشکیل جلسه ای فوق العاده با حضور طرفین دستور موقتی مبنی بر پرداخت نفقه اولاد توسط پدر صادر می نماید که اگر پدر پرداخت نکرد، مادر می تواند به عنان قرض نفقه را بپردازد و هنگام صدور حکم مرد به پرداخت معوقه اولاد محکوم خواهد شد، بعضی از دوستان معتقد بودند که وقت رسیدگی نزدیک تعیین می شود و مرد به پرداخت نفقه اولاد محکوم خواهد شد و در رای قید خواهد شد که اگر نفقه را پرداخت نموده و آن را از پدر مطالبه خواهد نمود.

سوال - آیا آیین نامه نحوه اجرای احکام و تصمیمات دادگاه خانواده مصوب سال ۱۳۵۴، به قوت خود باقی است؟

پاسخ- چون هیچگونه قوانین و مقرراتی که ناسخ آیین نامه مذکور باشد بعد از آن به تصویب نرسیده آیین نامه مذکور به قوت خود باقی است.

سوال- اجرای صیغه طلاق موضوع بند "ب" قانون تعیین مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش، توسط شخص قاضی باید انجام شود یا حاکم می تواند وکالت دهد؟

پاسخ- با توجه به استثنائاتی که به عمل آمده حاکم می تواند وکالت دهد. همان طور که مرد می تواند وکالت به دیگری دهد که زوجه او را طلاق دهد، حاکم که ولی ممتنع است نیز چنین حقی دارد.

سوال- رسیدگی به جرایم مربوط به خانواده مثل فریب در امر ازدواج- عدم ثبت رسمی نکاح

دایم- ترک انفاق، در صلاحیت دادگاه خانواده است یا خیر؟

پاسخ- مطابق نظریه مشورتی ۷/۳۱۳-۷۸/۴/۸ اداره حقوقی قوه قضاییه، رسیدگی به جرایم مذکور، در صلاحیت دادگاه عمومی است و دادگاه های خانواده صرفاً باید به دعاوی حقوقی خانواده رسیدگی نماید. البته نظر مخالف هم وجود دارد. دادگاه های خانواده به جرایم مربوط خانواده هم می تواند رسیدگی به جرایم مربوط خانواده هم می تواند رسیدگی نماید که دلیل خود را کلمه دعاوی در قانون اختصاص تعدادی از دادگاه های عمومی به دادگاه های اصل بیست و یکم (دادگاه خانواده) می دانند و می گویند منظور از دعاوی اعم از دعاوی حقوقی دعاوی کیفری است که البته این دلیل مخدوش است؛ زیرا موارد سیزده گانه در قانون مذکور همه از دعاوی حقوقی هستند.

سوال- چنانچه زوجه دادخواست مطالبه مهریه تقدیم دادگاه نماید؛ زوج چه زمانی می تواند دادخواست اعسار و تقسیط مهریه را به دادگاه تقدیم دارد؟

پاسخ- مطابق نظریه مشورتی ۷/۱۰۲۱۸-۸۰/۱۱/۱۴ اداره حقوقی، بعد از صدور حکم قطعی مبنی بر الزام مرد به پرداخت مهریه، وی می تواند دادخواست اعسار از پرداخت مهریه، وی می تواند دادخواست اعسار از پرداخت محکوم به را بدهد و قبل از آن اقامه دعاوی اعسار از پرداخت محکوم به، به لحاظ اینکه هنوز زوج قطعاً محکوم نشده است موضوعاً منتفی است و البته نیازی به اینکه مرد بازداشت شود تا بعد بتواند دادخواست اعسار بدهد نیست. پاره ای از همکاران قضایی معتقدند که مرد حتی قبل از مطالبه مهریه از سوی زوجه به استناد مواد (۲۷۴) و (۲۷۷) قانون مدنی، می تواند از دادگاه درخواست نماید که حکم اعسار از پرداخت نقدی مهریه و تقسیط آن صادر شود و دادگاه باید به این دعوا رسیدگی نماید. با این وصف، پس از مطالبه مهریه از سوی زوجه و قبل از صدور حکم قطعی هم مرد می تواند تقاضای اعسار و تقسیط مهریه را بنماید.

سوال- چنانچه در مواقع عدم مواجهه بین زوجه اختلاف حاصل شود، بار اثبات دلیل به عهده کیست؟

پاسخ- به نظر بعضی از فقهای عظام، بار اثبات دلیل به عهده مدعی دخول است. در صورت عدم اقامه بینه بر دخول منکر سوگند داده می‌شود. در صورت اتیان سوگند وی، دخول ثابت نشده و حکم بر رد ادعای مدعی آن صادر می‌شود. البته عده دیگری معتقدند که در صورتی که زوجین با هم زندگی کنند ظاهر بر دخول می‌باشد و آنکه مدعی عدم دخول می‌باشد و آنکه مدعی عدم دخول است باید دلیل بیاورد. یعنی، اصل بر دخول است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود؛ چون در اینجا ظاهر (اماره) با اصل (اصل عدم دخول) تعارض دارد و تعارض دارد و در تعارض اماره با اصل، اماره مقدم است. بنابراین، آنکه مدعی عدم دخول است باید بینه بر آن اقامه نماید و الا با سوگند منکر عدم دخول ادعای مدعی عدم دخول ثابت نگردیده و دادگاه باید با توجه به ثابت بودن دخول حکم مقتضی را صادر نماید. در این مورد به کتاب مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور حقوقی شماره ۱ منتشره از سوی مرکز تحقیقات فقهی و قوه قضاییه مستقر در قم مراجعه شود.

سوال- منظور از جهات شرعی در بند "ب" ماده واحده قانون اعتبار گواهی عدم امکان سازش چیست؟

پاسخ- با توجه به نظرات شماره ۷۸/۴/۲۶-۷/۲۶۸۸ و ۷۸/۸/۱۲-۷/۳۸۲۳ اداره حقوقی قوه قضاییه، منظور جهات ماهوی طلاق است از قبیل اینکه طلاق زوجه به لحاظ عسر و حرج باشد، یا به لحاظ استنکاف زوج از پرداخت نفقه به استناد ماده (۱۱۲۹) قانون مدنی، حکم طالق صادر شده باشد و مواردی که طلاق به درخواست شده باشد و مواردی که طلاق به درخواست مرد بوده یا طلاق توافقی بوده را شامل نمی‌شود؛ زیرا در صورت انصراف زوج از طلاق، شرعاً نمی‌توان بدون وجود جهات پیش گفته او را به طلاق مجبور کرد. لذا جهات شکلی طلاق مانند حضور عدلین و در طهر غیر مواقعه بودن زوجه، تنها موردنظر قانونگذار نبوده بلکه جهات ماهوی آن هم باید لحاظ شود.

سوال- آیا زوجه می‌تواند دادخواست مطالبه مهریه را به دادگاه محل تنظیم نکاحیه تقدیم نماید؟
پاسخ- مطابق ماده (۲۰) قانون مدنی و ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی زوجه می‌تواند در دادگاه محل وقوع عقد نکاح دعوی مطالبه مهریه را اقامه نماید.

سوال- در صورتی که دادگاه بدوی حکم اعسار مرد را از پرداخت مهریه صاد نماید، چنانچه مرد بازداشت باشد باید بلافاصله آزاد شود یا آزادی وی منوط به قطعی شدن حکم صادره می‌باشد؟
پاسخ- دو نظر وجود دارد: نظر اول معتقد است که محکوم‌علیه بلافاصله باید آزاد شود؛ چون در ماده (۲) نحوه اجرای محکومیت‌های مالی آمده است که محکوم‌علیه در صورتی که معسر نباشد

بازداشت می‌باشد. زیرا دادگاهی که محکوم‌علیه را بازداشت نموده تشخیص داده که وی معسر است. دیگر نمی‌تواند او را بازداشت نماید. لذا با توجه به ملاک ماده (۲۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری باید بلافاصله آزاد شود. مطابق نظریه دومف چون طبق ماده یک قانون اجرای احکام مدنی اجرای هر حکمی مستلزم قطعی شدن آن است مگر مواردی که استثناء شده مثل حکم به رفع تصرف عدوانی موضوع ماده (۱۷۵) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های بدوی قابل اجراست، چون اجرای حکم اعسار از جمله مواردی که استثناء شده نمی‌باشد. لذا آزادی محکوم‌علیه پس از قطعیت حکم اعسار میسر است.

سوال- در صورتی که مرد وجوهی را به زن بپردازد و بعد بین آنها اختلاف حاصل شود و مرد بگوید بابت مهریه بوده و زن ادعا کند که به او هبه شده است، بار اثبات دلیل بر عهده کیست؟
پاسخ- مطابق ماده (۲۶۵) قانون مدنی، هر کس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است. بنابراین زوجه که ادعای وی خلاف ظاهر است باید اثبات کند که وجوهی که به وی داده شده هبه بوده و بابت مهریه نبوده است.

سوال- چنانچه قیم صغار تقاضای وصول مهریه را از ترکه زوجه نماید. آیا می‌تواند به طرفیت صغار دادخواست بدهد؟
پاسخ- طبق نظریه مشورتی ۷۸/۶/۱۶-۷/۳۵۳ اداره حقوقی قوه قضاییه قیم برای حفظ حقوق صغار باید از قیمومت استعفا دهد تا بتواند به طرفیت صغار دادخواست بدهد.

سوال- در مطالبه نفقه زن باید تمکین خود را ثابت کند، یا لازم نیست و اثبات رابطه زوجیت دایم کافی است؟

پاسخ- طبق ماده (۱۱۰۲) قانون مدنی، به محض وقوع عقد نکاح، رابطه زوجیت برقرار شده و کلیه حقوق و تکالیف زوجین در مقابل هم قرار می‌گیرد و مطابق ماده (۱۱۰۸) قانون مدنی، هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهند بود. بنابراین، در مطالبه نفقه کافی است زوجه رابطه زوجیت دایم را ثابت نماید. در این صورت نفقه به او تعلق می‌گیرد. چنانچه مرد مدعی نشوز زن باشد باید آن را ثابت کند و بار اثبات دلیل در ادعای نشوز مانع پرداخت نفقه است به عهده اوست. البته در صورتی که زوجه شکایتی اقامه نماید، شاکیه خصوصی باید دو چیز را ثابت کند: یکی استطاعت مالی مرد و دیگری تکمین ولی در دعوی مدنی، اثبات تمکین به عهده زوجه نیست و اگر مرد مدعی نشوز است باید آن را ثابت کند تا نفقه به زوجه تعلق نگیرد.

ادامه دارد.....

پندهای حکمت‌آمیز

از امام صادق (علیه‌السلام) خواستم به من پند و اندرز بدهد، فرمود:

- تو را به انجام نه چیز سفارش می‌کنم؛ آن سفارش‌ها نه تنها برای شما بلکه برای همه کسانی است که می‌خواهند در راه خداوند قدم بردارند و از خداوند می‌خواهم تو را نیز در انجام کارها یاری فرماید. سه تایی آنها در تهذیب اخلاق و ترتیب نفس است و سه تایی دیگر در صبر و شکیبایی است و سه تایی دیگر هم در علم و دانش است. بر آنها مواظب باش و هرگز آنها را سبک شمار! عنوان بصری می‌گوید: خود را برای یاد گرفتن آنها آماده کردم. آنگاه امام فرمود: امام آن سه چیز که در ریاضت و تهذیب نفس است، عبارتند از:

۱- بپرهیز! از خوردن چیزی که به آن میل نداری؛ زیرا باعث نادانی و کودنی می‌گردد.

۲- هرگز غذا نخور! مگر وقتی که گرسنه هستی.

۳- همواره غذای حلال بخور! و هنگام خوردن نام خدا را ببر! (بسم‌الله بگو!)

همواره فرمایش رسول خدا را در نظر داشته باش، که درباره مذمت پرخوری فرمود: انسان هیچ ظرفی را پر نکرده که بدتر از شکم باشد. چنانچه به میل غذا ناگریزی، شکم را سه قسمت کن! یک قسمت آن را به خوراک و یک قسمت دیگرش را به نوشیدنی و قسمت سومش را برای نفس کشیدن اختصاص بده!

اما آن سه چیز که در حلم و بردباری است، عبارتند از:

۱- هرگاه کسی که به تو گفت: اگر یک حرف دشنام و ناسزا بگویی در مقابل ده تا می‌شنوی، تو

در جواب بگو: اگر ده تا سخن زشت بگویی یک حرف از من نخواهی شنیدی.

۲- هرگاه کسی تو را فحش داد و بد گفت، در پاسخ بگو: اگر آنچه را که گفتی راست است، از

خداوند می‌خواهم مرا ببخشد و از تقصیراتم بگذرد و اگر آنچه را که گفتی دروغ است و ابداً در من نیست از خداوند می‌خواهم تو را ببخشد.

۳- هر کس تو را وعده فحش و دشنام داد، تو به او وعده پند و اندرز و احترام بده!

و اما آن سه چیز که در علم و دانش است، عبارتند از:

۱- آنچه را که نمی‌دانی، از دانشمندان بپرس، و بپرهیز از این که پرسش تو به قصد اذیت و یا

امتحان آنان باشد.

۲- در هیچ چیز تنها به رای و عقیده خود عمل نکن (با مشورت کارها را انجام بده) و در تمام

کارها جانب احتیاط را رعایت کن!

۳- از فتوا دادن فرار کن! همانند آن که از شیر فرار می‌کند؛ و خودت را پلی برای سود و زیان

مردم قرار نده!

امام صادق (علیه‌السلام) پس از بیان این پند و موعظه‌های حکمت‌آمیز به عنوان بصری فرمود:

حقاً تو را نصیحت کردم، بلند شود و برو! وقت عبادت من است، و قتم را بیشتر از این بگیر! زیرا

من بر نفس خود تنگ‌نظرم و حاضر نیستم وقت خود را تلف کرده و بیهوده بگذرانم و سلام و رحمت

خداوند بر کسی باد که از ارشاد و راهنمایی پیروی می‌کند. (۱)

پی‌نوشت:

۱- بحارالانوار: ج ۱، ص ۲۲۶.

نظریات مشورتی اداره کلی حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه

اشاره: نظرسنجی‌های به عمل آمده حاکی است استقبال قابل توجهی از طرف همکاران محترم قضایی نسبت به نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی صورت گرفته است. این امر، رسالت نشریه پیام آموزش را در نظریه‌های که بتواند پاسخگویی مسائل مبتلا به روزانه همکاران زحمت‌کش قضایی باشد، بطور جدی مطرح می‌کند. بنابراین، در شماره حاضر تعداد دیگری از نظریه‌های مذکور تقدیم می‌گردد. با توجه به تشکیل دادسرا در بعضی از استانها، بعضی از نظریه‌های مشورتی به این اعتبار انتخاب شده است. بدیهی است همکاری قضات بزرگوار در ارسال نسخه‌ای از استعلام و پاسخ اداره حقوقی به نشریه، زمینه بهره‌مندی سایر همکاران را نیز فراهم خواهد نمود.

سوال:

استقرار یکی از قضات داداسر در کلانتری یا آگاهی، دارای منع قانون است یا خیر؟ چنانچه پاسخ منفی است، نحوه ارجاع پرونده به ایشان به نحوی است و آیا دادستان می‌تواند با یک دستور کلی، ارجاع پرونده‌های ارسالی به آن کلانتری را به قاضی مستقر در کلانتری تفویض نماید یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره ۱۳۸۲/۳/۲۰-۷/۲۰۳۱

دادستان مجاز است یک یا چند نفر از دادیاران را با صدور ابلاغ، مامور نماید که در کلانتری‌ها مستقر و جرایم در حدود صلاحیت دادیار را رسیدگی نماید و انجام چنین اقدامی منافاتی با قانون ندارد و

لزومی به ارجاع موردی نیز ندارد. کما اینکه در زمان حاکمیت قانون آیین دادرسی کیفری، برخی از دادیاران و بازپرس مأموریت یافته بودند که در اداره آگاهی یا اداره برق یا وزارت کار و..... انجام وظیفه نموده و حسب مورد به پرونده‌های سرقت و کلاهبرداری و یا سرقت برق و یا جرایم مربوط به تخلفات و جرایم ناشی از عدم رعایت مقررات ایمنی کارگاه‌ها رسیدگی نمایند. البته لازم است محل استقرار دادیار در کلانتری درمحل باشد که کاملاً منفک از کلانتری باشد و البته بهتر است که حتی‌الامکان قضات در دادسرا و دادگستری مستقر باشند، نه جای دیگر.

سوال:

با توجه به تشکیل دادسرا در بعضی از شهرستان‌ها بفرمایید، قضات دادگاه‌های عمومی جزایی نیز می‌توانند در اوقات غیراداری به عنوان کشیک دستوراتی صادر نماید یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره ۱۳۸۲/۳/۱۳-۷/۱۸۳۴

مقررات در مورد اینکه قضات دادگاه‌های جزایی در جاهایی که دادسرا پیاده شده بتواند به عنوان قاضی کشیک دستوراتی صادر نماید، وجود ندارد؛ مگر در محل‌هایی که بازپرس و دادیار و یا شخص دادستان حضور نداشته باشد.

سوال:

با توجه به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تشکیل دادسرا در بعضی از شهرستان‌ها بفرمایید، چنانچه قاضی صادر کننده رای اعلام اشتباه نماید چه باید کرد؟

نظریه مشورتی شماره: ۱۳۸۲/۳/۲-۷/۲۳۲۴

از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۷ مجلس شورای اسلامی، ماده (۲۳۵) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده (۲۳۶) همان قانون در امور مدنی، به موجب ماده (۳۹) قانون مذکور ملغاً شده. لذا با توجه به ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، اعتراض به آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی در قوانین مربوط مسموع نخواهد بود مگر این که آرای صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد که در این صورت محکوم علیه چه در امور کیفری و چه در امور مدنی می‌تواند ظرف مهلت مقرر اعتراض نماید.

سوال:

در صورتی که قاضی صادر کنند رای دادگاه بدنی کیفری مورد حکم را متناسب با جرم ندانسته و حکم صادر شده توسط دیوان عالی کشور تایید و ابرام شده باشد؛ چنانچه به علت اشتباه قاضی، کیفر حکم متناسب با جرم نباشد و موضوع اتهام محکوم علیه از مواد استنادی که قاضی به آن استناد کرده خارج گردد و بر همین مبنا رسیدگی به تجدیدنظر خواهی از صلاحیت دیوان نیز خارج شود؛ اولاً؛ در صورت اعلام اشتباه قاضی، آیا دیوان عالی کشور مجاز به ورود و اظهارنظر در خصوص اعلام اشتباه قاضی می‌باشد یا خیر؟

ثانیاً؛ اگر قاضی صادر کننده رای با اعلام اشتباه خود، کیفر مورد حکم را متناسب با جرم نداند، آیا محکوم علیه می‌تواند به تجویز بند "۶" ماده (۲۷۲) قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب، درخواست اعاده دادرسی نماید، یا اینکه با اعلام اشتباه قاضی بایستی پرونده به مرجع تجدیدنظر ارسال شود و اعاده دادرسی ضرورتی ندارد؟

ثالثاً؛ آیا اعلام اشتباه موضوع بند "الف" ماده (۲۳۵)، با اعلام اشتباه موضوع بند "۶" ماده (۲۷۲) قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب، با یکدیگر متفاوت هستند؛ در صورت مثبت بودن پاسخ، مرجع صالح جهت رسیدگی به هر اشتباه کدام مرجع است؟

نظریه مشورتی شماره: ۱۳۸۱/۸/۱۹-۷/۷۵۴۶

چون حسب مدلول استعلام، رای صادره مورد تایید دیوان عالی کشور قرار گرفته است و قاضی صادر کننده رای بدون نمی‌تواند نسبت به رای مرجع عالی اعلام اشتباه کند؛ بنابراین، چون قاضی مذکور با اعلام اشتباه، کیفر تعیین شده را متناسب با جرم ارتكابی محکوم علیه نمی‌داند، لذا مورد، منطبق با بند "۶" ماده (۲۷۴) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و از مصادیق اعاده دادرسی می‌باشد و اشخاص مذکور در ماده (۲۷۳) قانون یاد شده باید تقاضای اعاده دادرسی از دیوان عالی کشور نمایند.

سوال:

۱- با تشکیل دادسرا در بعضی از استان‌ها، آیا قاضی کشیک که علی‌القاعده از قضات دادسرا می‌باشد، می‌تواند در زمان کشیک، قرار نهایی صادر نماید یا خیر؟

۲- مستشار دادگاه تجدیدنظر استان بایستی دائماً در یک شعبه مستقر باشد یا اینکه انتقال وی به شعبات مختلف به طور موقت بلامانع است؟

۳- دادرسی علی‌البدل دادگاه استان وظیفه‌اش چیست؟ آیا در غیاب رئیس شعبه، متصدی شعبه است یا اینکه در صورتی که تعداد مستشاران شعبه به حد نصاب نرسد وی می‌تواند به عنوان یکی از مستشاران تلقی شود؛ ضمناً در غیاب رئیس شعبه، متصدی دادگاه کیفری استان با کیست؟

۴- دستورات صادر شده توسط دادگاه کیفری استان توسط یک نفر صادره می‌شود یا جمعی است؟ اگر توسط یک نفر صادر می‌شود، آن یک نفر کدام یک از اعضا هستند، در ضمن صدور قرار تامین با کیست؟

۵- چنانچه پرونده‌ای در غیروقت اداری به نظر قاضی کشیک برسد، که مربوط به دادگاه اطفال یا کیفری استان باشد، آیا قاضی کشیک (قاضی دادرسی) می‌تواند اقدام به صدور دستور نماید یا خیر؟

۶- آیا قرار بازداشت موقت صادر شده توسط دادگاه کیفری استان قابل اعتراض است یا خیر؟ در صورت قابل اعتراض بودن، مرجع رسیدگی به اعتراض کجاست؟

نظریه مشورتی شماره: ۷/۱۱۶۸- ۱۳۸۲/۲/۳۱

۱- در صورتی که موجبات صدور قرار نهایی مثل مرور زمان در جرایم بازدارنده و یا گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت فراهم باشد، صدور قرار به نحو مذکور در استعلام بالامانع است.

۲- مستشار دادگاه تجدیدنظر در صورتی که ابلاغ او مختص یک شعبه معین باشد، اشتغال او در شعبات دیگر دارای اشکال است و الا فاقد اشکال است.

۳- فلسفه وجودی دادرسی علی‌البدل در دادگاه استان برای این است که اگر یکی از قضات به جهتی مثل بیماری و یا جهات رد، از شرکت در جلسه دادرسی معذور باشد دادرسی علی‌البدل به جای او شرکت خواهد کرد و در ضمن، در غیاب رئیس دادگاه استان، قاضی مقدم، متصدی دادگاه خواهد بود و قاضی مقدم متصدی است که رتبه او بالاتر باشد و در صورت تساوی رتبه، قاضی که طول خدمتش بیشتر باشد مقدم است.

۴- اتخاذ تصمیمات قاضی باید به اتفاق یا به اکثریت باشد، لکن اصدار دستورهای لازم مانند دستور معرفی متهم به زندان، ضرورت ندارد به امضای تمام اعضای دادگاه باشد، بلکه اگر رئیس دادگاه یا احد از قضات دیگر آن را امضاء کند، کافی است.

۵- قاضی کشیک حق تحقیق درباره جرایم منافی عفت را ندارد؛ زیرا طبق تبصره ذیل ماده (۴۳) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در صورت وجود شرایط قانونی مذکور در تبصره منحصرأ تحقیق به عهده قاضی دادگاه است و قاضی کشیک فقط می‌تواند دستور دهد پرونده به نظر قاضی دادگاه برسد. اولی این است که قاضی دادگاه اطفال به قضات کشیک نمایندگی اعطا کند.

۶- در مورد قرار بازداشت موقت توسط دادگاه کیفری استان، قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ساکت است و به نظر می‌رسد تامین مأخذ توسط خود دادگاه کیفری استان قطعی باشد؛ همچنان که تبصره ذیل ماده (۱۶۹) قانون آیین دادرسی کیفری سابق، اخذ تامین به وسیله دادگاه را قطعی می‌دانست.

سوال:

چنانچه رای بر برائت متهم در دادگاه بدوی صادر شده و مستندات دادگاه نیز دال بر این است که رای صادر شده است، نه قرار. آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند این رای را قرار تلقی کند و پس از نقض، پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به شعبه مربوط اعاده نماید؟ در صورتی که پاسخ منفی باشد، تکلیف دادگاه بدوی چیست؟

نظریه مشورتی شماره: ۱۳۸۲/۲/۳۱-۷/۱۵۲۶

چنانچه مرجع تجدیدنظر رای را قرار تلقی نماید و پس از نقض، برای رسیدگی به دادگاه بدوی اعاده کند، دادگاه بدوی مکلف به رسیدگی خواهد بود، هرچند که مرجع تجدیدنظر اشتباه و تخلف کرده باشد.

سوال:

با توجه به اصل یک‌صد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با عنایت به ماده (۳۹) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در خصوص نسخ صلاحیت‌های پیش‌بینی شده و نظر به تعیین صلاحیت در ماده (۳۱) آیین‌نامه اصلاحی قانون فوق، بفرمایید آیا مغایری ملاحظه می‌شود یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره: ۱۳۸۲/۲/۲۰-۷/۹۹۶

نظر به این که اتخاذ تصمیم نهایی نسبت به نقض حکمی که خلاف بین قانون یا شرع تشخیص می‌شود و اصدار رای در خصوص آن با مراجع ذی‌صلاح (بنا به مورد، دادگاه‌ها، شعب دیوان عالی کشور) است؛ و با عنایت به اینکه مراجع قضایی نامبرده مطابق قانون تشکیل شده و دارای صلاحیت‌های قانونی هستند، از این جهت، بین ماده (۳۱) آیین‌نامه اصلاحی و اصل یک‌صد و پنجاه و نهم قانون اساسی مغایری به نظر نمی‌رسد.

سوال:

با التفات به مفاد ماده (۵۸۳) قانون مجازات اسلامی، و قدی عبارت "یا غیر آنها"، بفرمایید: الف: غیر مامورین دولتی و کلاً اشخاصی که اصلاً در خدمت دولت و موسسات عمومی و وابسته به دولت نیستند، نیز می‌شود یا خیر؟

ب: فردی در حین اینکه مامورین انتظامی سرگرم بازرسی مغازه وی هستند، بدون اطلاع آنان از مغازه خارج شده و با قفل نمودن آن، مامورین را چند ساعتی در آنجا نگه می‌داد که با حضور مقام قضایی و به نحو مقتضی مامورین خلاصی می‌یابند، اولاً: چنین عملی عنوان مجرمانه دارد یا خیر؟ ثانیاً: شامل مقررات ماده (۵۸۳) قانون مارالذکر است یا خیر؟ ثالثاً: چنانچه مشمول مقررات ماده موصوف نباشد، چه عنوان جزایی می‌تواند بر آن بار نمود؟

نظریه مشورتی شماره: ۱۳۸۱/۱/۲۳-۷/۱۳۳۵/۸۱

الف- بین آنکه جرم ارتكابی موضوع ماده (۵۸۳) قانون مجازات اسلامی از سوی مامورین دولتی و یا نیروهای مسلخ و یا افراد عادی و غیر دولتی ارتكاب شود. تفاوتی نیست.

ب- فرد موضوع بند "ب" استعلام از مصادیق ماده یاد شده بوده و به اتهام توقیف غیرقانونی قابل تعقیب و مجازات است.

دستور العمل اخلاقی

عالم ربانی، عارف الهی، قدوة الساکین آیت الله آخوند محمد بهاری همدانی

(دستور العمل اول)

بسمه تبارک و تقدس

آنچه بر جناب آقا شیخ احمد لازم است، این که تأمل درستی نماید، ببیند بنده است یا آزاد؟ اگر دید آزاد است خودش می داند هر کاری بخواهد بکند؛ و اگر دانست بنده است و مولا دارد، سر خود نیست هر کاری بکند، ولودستی حرکت دهد، از وی جهت آن سؤال خواهد شد و جواب درست باید بگوید. پس، بنابراین باید سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد. اگر چه دیگران راضی نباشند ابداً. و تحصیل رضای مولای حقیقی جل شأنه نیست مگر در تحصیل تقوا. غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد، به جز اینکه معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد؛ و تحصیل تقوا محتاج به چند چیز است که چاره ندارد از آنها:

یکی: پرهیز از معاصی است؛ باید معاصی را تفصیلاً یاد بیگرد، هر یک را در مقام خود ترک نماید. از جمله معاصی است تر واجبات، پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلای به آنها یاد گرفته و عمل نماید. و این واضح است با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت موجود نخواهد شد و اگر

اسباب عدوات نباشد. اگر شیخ احمد بگوید من نمی‌توانم ترک معصیت بالمره بکنم، لابد واقع می‌شوم [گناه]. جواب این است که بعد از معصیت می‌توانی توبه کنی؛ کسی که توبه کرد از گناه مثل کسی است که گناه نکرد، مأیوس از این در خانه نباید شد، اگرچه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد، باز توبه‌اش ممکن است قبول شود. مولای او قادر است که خصمائی [دشمنان] او را راضی کند، از معدن وجود خودش جلت قدرته.

دوم: اینکه مهم‌ها ممکن پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، مستحبات بپردازد، حتی‌المقدور چیز مکروه به نظرش حقیر نباشد. نگوید: کل مکروه جایز. بسا می‌شود یک ترک مکروه پیش مولا از همه چیز مقرب‌تر واقع خواهد بود، یا ایتان مستحب کوچکی؛ و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سوم: ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت. اگرچه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیا، اما چون در باطن میل ندارد، بنده او مشغول به غیر او باشد از اموات دنیویه، لذا خوب است بنده نظراً به میل مولا این مزخرفات را تماماً یا بعضیها را ترک نماید، اگرچه حرام نباشد ارتکاب آنها. اقتداء بالتبیین صلی‌الله‌علیه‌م‌أجمعین و تأسیاً بالائمه الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین. چهارم: ترک کند ماسوی الله را که در دل خود غیر او را راه ندهد. چه خوب گفته است خواجه:

نیست در لوح زیر الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید: با این ابتلاء به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می‌شود آدم ترک ماسوی الله بکند، و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض به حسب متعارف بعید است و شدنی نیست.

می‌گوییم: آن مقداری که تو باید ترک منی، آن هر کسی است که تر از یاد خدا او جل شأنه نگهدارد، با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت بیشتر محشور نباشی. و اما هرکس که خدا را با یاد تو بیاندازد، ترک مجالست او صحیح نیست. حضرت عیسی (ع) فرمودند: معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آنها خدا را به باد شما می‌اندازد.

الحاصل: طالب خدا اگر صادق باشد، باید انس خود را یواش یواش از همه چیز ببرد و همواره در یاد او باشد. مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب به کارش بیاید. و آن هم به مقدار لازمه آن کار. پس با آنها بودن منافاتی با یاد خدا بودن ندارد، و محبت این اشخاص از فروع محبت الهی است. اگر شیخ احمد بگوید: اینها حق است، لیکن من با این حال نمی‌توانم بجا بیاورم؛ زیرا که شیاطین انس و جن به دور ما احاطه کرده و متصل و سوسه می‌کنند، همیشه مانع‌اند و ما هم کناره المره نمی‌توانیم بکشیم [یعنی یک مرتبه نمی‌شود از همه وسوسه‌ها آزاد شد.] امر معاش اختلال پیدا می‌کند. از عهده خودمان هم برنمی‌آییم تا کار به کار کسی نداشته مشغول خودمان باشیم، ما کجا این حرفها کجا.

جواب می‌گوییم: اگر امورات آنی باشد همین‌طور است که می‌گویی، از این هم بزرگتر، مثل کوه بدو! به نظر آدم می‌آید، کوچک نیست؛ لیکن اشکال در این است که تکلیف شاق نکرده‌اند. امورات تدریجی است، پس همین قدر که تدریجی شده، دیگر کار درست می‌شود. مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغ‌های صیدی را رام کرده به دست گرفته‌اند.

پس ملخص کلام اینکه: در هر مرتبه که هستی، آن نیم رمق که داری، آن قدر را که به سهولت می‌توانی به عمل آری، اگر در آن مسامحه نکردی، آن را بجا آوردی همچنین بر قوت تو می‌افزاید، بلکه زیاده. زیرا که فرمود: تو یک وجب بیا من یک زارع. و اگر مسامحه کردی آن مقدار قوتت هم در معرض زوال است.

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی بنای بیداری داشتی، نشد. حالا که هم اول صبح است تا ملتفت می‌شوی، پاشو. بین الطلوعین را بیدار بودن خودش فیض حضرت الله جل جلاله. این را به مسامحه بر خودت تقویت مکن. به شیطان گوش مده که می‌گوید حالا وقت برای نماز صبح زیاد است. قدری بخواب. غرض معلوم است.

و همچنین در مجلسی نشست خیلی لغو و بیهوده گفتی، دلت سیاه شده؛ اما می‌توانی نیم ساعت زودتر پاشوی به تدبیر و حیل. پس این نیم ساعت را از دست مده پاشو برو، و مگر چه فایده دارد، من از تو صبح که به خرابی مشغول بوده‌ام، باز می‌توانی به این جزیی خیلی کارها را پیش ببری انشاءالله تعالی.

پس بر شیخ... لازم آمده عمل کردن این ترتیب که می‌نویسم: اولاً؛ هر کاری دارد باید اوقات خود را ضایع نکند. [نگذارد] بعضی از وقت او مهمل در برود. باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد، اوقات او منقسم گردد. وقتی را بید وقت عبادت نکند. وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد وقتی را رسیدگی به امور اهل و عیال خود. و وقتی را برای خود و خواب خود قرار دهد. ترکیب اینها را بهم نزنند، تا همه اوقات او ضایع نگردد. مها ممکن اول شب را وقت خواب قرار دهد، بی‌خود ننشیند، آخر شب از او فوت شود و متذکراً او را خواب ببرد. با طهارت بخوابد. ادعیه مأثوره را بخوابد. خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را. و در سیری شکم هیچ‌وقت خود را جنب نکند، و پی از صبح بیدا روشد، تا بیدار شد سجده شکر بجا آورد، اگر خودش هم بیدار نمی‌شود، اسباب بیداری فراهم آورد، بعد از بیدار شدن، به اطراف آسمان نگاه کرده به تأمل چند آیه مبارکه که اول آنها (ان فی خلق السموات و الارض) است تا (انک لا تخلف المعیاد) را بخواند، بعد تطهیر کرده، وضو گرفته، مسواک نموده و عطری استعمال کرده، سر سجاده خود بنشیند. دعای (الهی غارت نجوم سماتک) را بخواند. پس شروع به نماز شب نماید به ترتیبی که فقهاء (رضوان الله تعالی علیهم) نوشته‌اند، مثل شیخ بهاء‌الدین (رحمه‌الله) در (مفتاح الفلاح) و دیگران در مصابیح و غیرها نوشته‌اند، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختصار آن با بنماید.

الحاصل: تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی به جا نیارود. غیر از عبادت کارها دیگر را به آن وقت نیندازد، همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد؛ و اما اگر مرورش به ساحت فکر افتاده، هر رشته فکری که در دشت داشته، در خلال این اوقات اعمال نماید. اگر دید، فکر جامد است، آن را رها کرده، پی ذکر برود و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد، آن را بر همه اوراد مقدم دارد، چه قرائن قران، چه مناجات چه ذکر، چه نماز و سجده...

و حتی‌الامکان، غالباً با طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید [لا اله الا الله] و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه (اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) را ترک نکند، و استغفارات خاصه بعد از نماز را عصر بخواند با دهه مرتبه سوه قدر.

و حتی‌الامکان روزه را ترک نکند، خصوص سه روزه از هر ماه را که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد؛ والا مراعات مزاج اولی است! زیرا که بدن مرکوب

انسان است، اگر صدمه‌ای خود از پای افتد. لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد، تا اینکه یاغی شود، که او را دیگر اطاعت نکند. (خیر الامور اوسطها) در همه چیز جاری است، افراط و تفریط، این است که فرموده‌اند: (علیکن بین السیتین). [بر شما باد بر اعمال نیک که در میان دو عمل بد قرار دارد] و در هر وقت از شب که بتواند، خوب است که یک سجده طولانی هم بجا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارک آن را هم (سبحان ربی الاعلی و بحمده) قرار دهد و مهم‌ها امکن هر چه می‌خواند باید با قبل حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند که عمل ملکه و عادت او شود، تا اینکه ترک نگردد. فعلاً محل بیش از این گنجایش ندارد. این چند کلمه بر سبیل اختصار قلمی گردید. و اگر مطلبی دیگر هم لازم، شاید بعد نوشته شود. انشاءالله تعالی.^(۱)

(دستورالعمل دوم)

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد

وقت آن است که بدرود کنی زندان را

لیکن به شروط چندی:

الاول، آن که طمع هر چیز را، لاسیما [به ویژه] راحت نفس خود را از سر بیرون کرده باشی. غرضی نداشته باشی از حرکت خود، به جز اصلاح عباد و خیرخواهی مسلمین، و تحمل جفای مخلوق؛ والا اگر مقصود مال و جاه و عزت باشد، مقصود نمی‌رسد، و به مقصد نخواهد رسید. اگر همواره مرگ در نظرت مجسم شد، آنی غالف نشدی، و به حقیقت قلب گفتی:

هر که را خوابکه آخر ز دو مشتی خاک است

گو چه حاصل که و بر افلاک کشی ایوان را

یمكن [امكان دارد] این ملکه حاصل گردد. الثانی، آن که به تأمل و مشورت کار کند. به عجله و به دو نظر نه. (فان العجول خود رأی تقع علی الهلکه بکثیر من حیث لایشعر مهلکه) [زیرا که انسان شتابکاری که با اتکاء به اندیشه خویش عمل می‌کند، در بسیاری از موارد ناآگاهانه خود را در مهلکه می‌اندازد] که اگر تمام عقلا جمع شوند، نتوانند او را خلاص کنند، (و هو واضح) [و این روشن است].

الثالث، اینکه باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد، تا غضب بی‌محل [بی‌جا] از او صادر نشود (ضروره ان غبار الغضب یستروجه العقل و یهمیه، یتحجب عن الحق بمراحل شتی) [قطعاً غبار خشم بر روی عقل پرده می‌افکند و آن را کور می‌گرداند، و در نتیجه حجاب‌های فراوانی میان او و حق خود قرار خواهد گرفت] و لذا باید در آن حال معترض کسی نشود، ولو به موعظه و حق‌گویی، تا قوه غضب ساکن گردد.

الرابع، اینکه باید کتوم الاسرار [راز پوش] باشد، سر خود را پنهان دارد. و مراد از (سر) آن مطلبی است که طایفه‌ای آن را ندانند، که اگر به آنها القاء کنی، یا لغو باشد، یا باعث فساد عقیده آنها گردد، ولو بالمآل [گرچه نه مستقیماً بلکه با واسطه به آن بیانجامد] و این به حسب اشخاص و بلاد متفاوت است.

الخامس، اینکه هیچ آنی نفس خود را شفیق و ناصح نداند، بلکه او را متهم و خائن بداند، لاسیما [به ویژه] اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد، بدان که غرض در بین است، اغفال گردد.

السادس، کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد. هر چیز را وقتی قرار دهد، تا مجال خلوت با نفس و خودپردارزی را از دست ندهد. طوری باشد که تخلف نداشته باشد. هر چیز را در محل خود بجا آورد. هرچه وقت شد نکند، [که] مفسده زیاد دارد.

السابع، اینکه در هیچ امری متکل به حول و قوه [خود] نباشد، (بل یکون فس جمیع الاحوال متکلاً علی صانعہ و خالقہ جل شأنہ) [بلکه در تمامی احوال بر آفریننده خویش اعتماد و تکیه نماید]. بیش از این مجال نیست.^(۲)

پی‌نوشت:

۱ و ۲) مأخذ: کتاب چهل‌نامه عرفانی، به نقل از تذکر المتقین، گردآورنده، یاور امیری.

مصطلحات حقوقی و قضایی

(قسمت پنجم)

اجازه بعد از رد

در عقد فضولی و مکروه اگر دارنده حق اجازه، نخست آن عقد را رد کند سپس تغییر تصمیم بدهد و آن را اجازه کند، این را اجازه بعد از رد گویند. این اجازه بی‌اثر است (ماده ۲۵۰ ق.م.ا).

اجازه عقد

یعنی عقدی را که به جهتی از جهات (مانند فضولی بودن، مکروه بودن، سفه عاقد) غیر نافذ است، تنفیذ کنند.

منبع: مجمع البحرین ۲۷۱.

اجازه عقد فضولی

کسی که مال غیر را بی‌اذن قانون و مالکی بفروشد، بیع او عقد فضولی است و نافذ نیست مگر آنکه صاحب مال، آن عقد را تنفیذ (= اجاره) کند. این تنفیذ را اجازه عقد فضولی، اجازه فضولی نامیده‌اند. (ر. ک. اجازه کاشفه. اجازه ناقله)

منابع: جواهر ۲۶/۵۹/۴ و ۱/۵۹ و ۸/۵۸ و ۱/۳۲۹ تا ۱۸ تا ۳۳/۳۳۰. سؤال و جواب طباطبایی ۱۴۳. دائره‌المعارف حقوق تعهدات ۶۲/۱

اجازه عقد مکره

اگر کسی را با تهدید و ادار به بستن قراردادی کنند، آن قرارداد را عقد مکره گویند. این عقد نافذ نیست مگر آنکه پس از برطرف شدن اکراه، مکره آن عقد را از روی رضا و رغبت، تنفیذ را اجازه عقد مکره نامیده‌اند.

منبع: جواهر ۱۰/۵۸/۴

اجازه قبض

در عقد فضولی، اجازه کردن عقد، ملازمه با اجازه کردن قبض مورد معامله ندارد، جز در عقود عینی که ملازمه دارد؛ زیرا قبض و اقباض، جزو اجزاء عقود عینی است.

برای تحقق اجازه قبض باید:

اولاً: عقد فضولی یا عقد مکره (و ای عقد غیرنافذ دیگر مانند معاملات سفیه) صوت بگیرد.

ثانیاً: عاقد فضولی ثمن را بی‌اجازه قبض کند، خواه ثمن شخصی باشد یا کلی.

ثالثاً: مالک مال موضوع عقد، قبض آن مال را اجازه کند.

رابعاً: عقد فضولی از عقود عینی نباشد؛ زیرا موضوع اصطلاح مورد بحث، قبضی است که مستقل از عقد است نه جزو عقد.

من رضا را نسبت به زمان ماضی هم مؤثر می‌دانم، پس مالک مورد عقد فضولی می‌تواند قبض فضولی را از تاریخ مسلم (= قبض) اجازه کند. اگر مقبوض، پیش از اجازه تلف شود، این تلف، مانع اجازه

نیست، و با وجود صحت این اجازه، موردی برای اعمال قاعده تلف مبیع قبل از قرض باقی نمی‌ماند. (ماده ۳۸۷ ق.م.ا.)

اجازه قبض فضولی، یا عادیه فضلی را مبدل به ید امانی می‌کند. (= تبدیل ید) البته از تاریخ تأثیر اجازه. اگر مالک فقط عقد فضولی را اجازه کند می‌تواند برای فضولی و مشتری رجوع کند زیرا ایادی آن دو نفر ایادی متعاقبه است بر مال مغضوب. مشتری که به ناروا ثمن را به عاقد فضولی داده است ضمن این اقباض، ید او هم ید عادیه گردیده است. اگر مالک به مشتری رجوع کرد مشتری برای استرداد ثمن، به عاقد فضولی مراجعه می‌کند. خواه درحین اقباض ثمن، جاهل به فضولی بودن او باشد خواه نه. اگر ثمن، کلی در ذمه باشد مالک مبیع فقط به مشتری می‌تواند رجوع کند؛ زیرا تشخیص کلی در ذمه، بستگی به اقباض آن به مالک دارد که این امر محقق نشده است؛ پس ثمن کلی همچنان در ذمه مشتری باقی است؛ به هر حال حق استرداد مشتری از عاقد فضولی محفوظ است.

منابع: جامع الشتات ۳۴/۵۸۸ - ۴۰. مکاسب ۲۱/۱۳۶. حاشیه طباطبایی بر کاسب ۱۵۶. منیه الطالب ۴/۲۵۷/۱ و ۳/۲۵۸ - ۵ و ۱۰/۲۹۳ تا ۱۲-۲۲.

اجازه کاشفه

در عقد فضولی و مکره، اگر تأثیر اجازه از زمان عقد فضولی باشد، آن اجازه را اجازه کاشفه نامند. این اصطلاح در برابر اجازه ناقله به کار می‌رود. (رک. اجازه ناقله)

پیدایش دو نظریه کاشفه و ناقله، ناشی از ادخال مسائل فلسفی در علم حقوق است. توضیح آنکه، انیدشیده‌اند که قصد عاقد، علت ایجاد آثار عقد است و چون معلول، پس از علت پدید می‌آید پس اجازه باید ناقله باشد. جمعی می‌گویند: درست است که قصد عاقد، علت ایجاد آثار عقد است. اما نص (مانند حدیث عروه باروقی) دلالت می‌کند که تأثیر اجازه از تاریخ عقد می‌باشد؛ یعنی اجازه کاشفه است به موجب نص.

به نظر ما، قصد عاقد، علت تکوینی برای آثار عقد نیست. علم حقوق، علم اعتبارات و سنجش مصالح است؛ و آثار عقود (و ایقاعات) موجود به وجود اعتباری‌اند و در عالم اعتبارات، می‌توان رضای به ماضی را معتبر شمرد چنانچه در حدیث «ابن بزیع» دیده می‌شود. در وجودهای اعتباری، عطف رضا به گذشته هیچ اشکال ندارد و به این ترتیب، محمل حدیث عروه باروقی و حدیث ابن بزیع، یکی خواهد بود، و کاشفه بودن اجازه گمان صرف است که بنیاد ندارد؛ همچنان که ناقله بودن اجازه از زمان حال هم

پایه‌ای در شریعت ندارد، بلکه گرایشی است فلسفی که در قوانین مدنی ما اجازه کاشفه را پذیرفته است.

منابع: جواهر ۲۲/۵۶/۴ - ۳۸ و ص ۳۸/۶۵۲. دائره المعارف حقوق تعهدات ۶۳/۱.

اجازه ناقله

هرگاه تأثیر اجازه در عقد فضولی و مکره و در وصیت تملیکی، از زمان اجازه باشد نه زمان انعقاد عقد و زمان موت در وصیت تملیکی، آن اجازه را اصطلاحاً اجازه ناقله نامند.

اجازه ورثه

در مواردی که موصی در وصیت تملیکی زاید بر ثلث ترکه را مورد وصیت قرار دهد، وصیت او در قدر زاید، غیرنافذ است. ارگ ورثه، آن وصیت را تنفیذ را اجازه وصیت را در زاید بر ثلث گویند. این اجازه ممکن است پیش از وفات موصی و پس از وفات او صورت گیرد و جنبه هبه ندارد. مجیز باید عاقل و بالغ و مختار در امر اجازه باشد. رد وصیت در حال حالت موصی بی‌اثر، است زیرا قصد موصی در وصیت مذکور در طول حیات وی مستمر است.

منبع: جواهر ۸/۶۶۰ - ۳۰ - ۳۷ و ۸/۶۶۱ - ۱۰ - ۲۲ - ۲۹

اجازه وصیت

یعنی اجازه ورثه نسبت به وصیت زیاده بر ثلث ترکه.

منابع: دائره المعارف حقوق تعهدات، ۶۵/۱ وصیت، شماره ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۱۶ تا ۳۲۰. جواهر ۳۰ - ۲۹ - ۲۳/۳۸۷/۴

اجبار

و داشتن کسی است به فعل یا ترک معین چنانچه قصد فعل از وی سلب شود و به طریق اولی قصد نتیجه فعل هم از وی صادر نمی‌گردد. آن را (الجباء) هم گفته‌اند. اجبار اشد از اکراه و اضطرار است.

منابع: حقوق خانواده ۱۱۲. تمهید القواعد ۹. تأثیر اراده در حقوق مدنی، شماره ۲۵۷. کلیات ابی البقاء ۱۶. جواهر ۵/۹۴۷/۴

اجبار مادی

وسیله اجبار دیگری، اگر مادی باشد آن را اجبار مادی گویند مانند این که اسلحه به روی کسی بکشد تا او سند بیع خانه خود را امضاء کند. در بیع املاک واگذاری مردم شمال ایران، اجبار مادی در کار بوده است.

اجبار معنوی

اجباری است که با وسایل معنوی صورت گیرد مانند اغواء و اقناع توأم با تهدید

اجتماع حقوق

۱- فراهم آمدن دو یا چند حق است بر مال معین مانند خانه‌ای که از متوفا مانده است و در رهن است و زوجه معتده او در آن، حق سکنی دارد، زیرا که حامل است و در عده وفات است؛ حق مرتهن و حق زوجه بر آن خانه اجتماع کرده‌اند.

۲- اجتماع دو حق بر فعال واحد. مثال: محرم صید مملوکی را در حال اضطرار به خوردن آن، مصرف کند، عمل او موضوع دو حق است: اول- حق الله که باید فداء بدهد.

دوم- حق الناس که باید قیمت آن را به مالک بدهد؛ اولی حق الله و دومی حق الناس است که با هم در فعل واحد جمع شده‌اند. این گردآوری از مختصات این کتاب است.

اجتماع دو سبب

الف- در باب ارث چنین است که در وجود وارثی دو سبب وارثت جمع شود؛ پس به هر دو سبب، ارث می‌برد مگر اینکه یکی مانع دیگری باشد (ماده ۸۶۵ ق. م.).

ب- در باب ضمانات (مدنی و کیفری) فراهم آمدن دو سبب است. در مصداق واحد اضرار و تجاوز مانند اینکه یکی چاهی بکند و دیگری به سنگی در جوار آن بگذارد و عابری را پای به سنگ رسد و در چاه افتد و جامه او دریده شود و خود مجروح گردد. پس معنی اجتماع دو سبب این است که دو نفر خسارتی و ضرری به ثالث برسانند و هر یک از آن دو نفر، شرطی از شروط اضرار را پدید آورد مانند بینه کاذب که موجب خسارت مشهود علیه گردیده باشند به حکم قاضی. دو شاهد روی هم رفته سبب ممکن است در طول یکدیگر قرار گیرند و یا در عرض هم، مانند دو شاه بینه که در عرض هم می‌باشند. حکم به تشریک ضمان دو سبب، اقرب به عدل است.

منابع: جواهر ۲۴/۹۶/۶ و ۶۵۴-۶۵۶. ارث ۶۹/۱ تا ۷۲. حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، غصب ۴۰ تا

۴۲. جامع الشتات ۷۹۸. مناهج ممقانی ۵۲۴. النصاب ۳۴/۱۰. معین‌الحکام ۲۴۲.

اجتماع دو ید

(= اجتماع یدین) هرگاه دو نفر متصرف مالی باشند، اجتماع دو ید صورت می‌پذیرد مانند خانه مسکونی متوفا که به ارث به دو فرزندش رسیده که ساکن آن خانه در حین وفات پدر باشند. آن خانه و اشیای منقول واقع در آن، محل اجتماع دو ید است. چنین است هرگاه دو نفر با هم اتومبیلی را غصب کرده و سوار شده و بگریزند. پس اجتماع دو ید قانونی و غیرقانونی تصور می‌شود.
منابع: دائره‌المعارف علوم اسلامی ۳۰۶. جواهر ۱۳/۸۷/۶.

اجتماع دیون

یعنی اجتماع دو تعهد و دو تکلیف و دو الزام قانونی در ذمه واحد (و یا در شخص واحد) مانند دیون یک بدهکار. اجتماع دیون مدنی و بدنی را هم در حج می‌توان دید.
منابع: حقوق خانواده ۱۶۷ تا ۱۷۱. وصیت ۳۲۹. دانشنامه حقوقی ۱۲۱/۳. حقوق تعهدات ۳۳۹/۱. سیوطی، الاشباه و النظائر ۲۶۲-۳۴۲.

اجتماع سبب و مباشر

به اختصار تعریف سبب و مباشر را می‌توان دید. اجتماع سبب و مباشر در موردی است که دو نفر موجب ایراد ضرر جانی یا مالی بر ثالثی شوند، یکی سبب ضرر باشد و دیگری مباشر ضرر. در این مورد گاه مباشر، اقوی از سبب است و گاه برعکس. دلیلی نیست که فقط اقوی مسئول باشد.
(ماده ۳۳۲) باید دید عناصر اتلاف بین ضرر و فعل کدام یک از آنان وجود دارد، مخصوصاً در تطبیق عنصر سوم آن باید دقت کرد. اگر عناصر اتلاف هر یک از آن دو صادق باشد به حکم قاعده تشریک هر دو مسئول اند نسبت به نصف خسارت درباره هر یک.
منابع: مفتاح‌الکرامه، ۲۹۳/۱۰-۳۱۸. الماوردی، الاحکام السلطانیة ۲۳۳. ابن رجب، القواعد ۳۰۷. قرانی، الفروق ۲۸/۴. سیوطی، الاشباه و النظائر ۱۴۵.

اجتماع سبب و نسب

در باب ارث، ممکن است وارث با میت هم رابطه نسبی داشته باشد و هم رابطه سببی که به هر دو جهت، دو ارث می‌برد مانند اینکه وارث، پسر عموی میت و شوهر او باشد.
منبع: ارث ۶۹/۱ تا ۷۲.

اجتماع عمد و خطا

مانند اینکه دو نفر مشترکاً جرمی صورت دهند یکی عامد باشد و دیگری خاکی. هر یک حکم خاص خود را دارد. نیز اگر یک نفر دو جرح بر کسی وارد کند، یکی را به عمد و دیگری را به خطا که در نتیجه سرایت جراحت بمیرد.
منابع: جواهر ۶۱۳/۶. مغنی المحتاج ۲۰/۴.

اجتماع عوض و معوض

در باب غصب. در مسئله بدل حیلولة گویند: عوض مغضوب را که غاصب به مالک می‌دهد به تملک مغضوب منتهی می‌آید، ولی ما مال مورد غصب هم از مالکیت او خارج نمی‌شود. و این اجتماع عوض و معوض است. این اصطلاح در موارد دیگر هم به کار رفته است که تعویضی صورت پذیرد با تملک عوض و معوض از سوی یک نفر.
منبع: جواهر ۵/۱۰۸۶/۶-۳۹.

ادامه دارد

پندهای حکمت‌آمیز

گزارشی از قبر وبرزخ

اصبغ بن نباته یکی از یاران برجسته امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: سلمان از طرف علی (علیه السلام) استاندار مدائن بود و من پیوسته با او بودم. سلمان مریض شد و در بستر افتاد بود، من به عیادتش رفتم. آخرین روزهای عمرش بود، به من فرمود: ای اصبغ! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خیر داده هرگاه مرگم فرا رسید مردگان با من سخن خواهند گفت. تو با چند نفر دیگر مرا در تابوت نهاده و به قبرستان ببرید تا ببینم وقت مرگم رسیده یا نه؟! به دستور سلمان عمل کردیم. او را به قبرستان بردیم و بر زمین رو به قبله نهادیم. با صدای بلند خطاب به مردگان گفت: سلام بر شما ای کسانی که در خانه خاک ساکنید و از دنیا چشم پوشیده‌اید! جواب نیامد. دوباره فریاد زد: سلام بر شما ای کسانی که لباس خاک بر تن کرده‌اید و سلام بر شما ای کسانی که با اعمال دنیای خود ملاقات نموده‌اید و سلام بر شما ای منتظران روز قیامت! شما را به خدا و پیغمبر سوگند می‌دهم یکی از شما با من بنشیند، من سلمان، غلام رسول الله هستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من وعده داده که هرگاه مرگم نزدیک شد، مرده‌ای با من سخن خواهد گفت.

سلمان پس از آن کمی ساکت شد. ناگاه از داخل قبری صدایی آمد و گفت: سلام بر شما ای صاحب خانه‌های فانی و سرگرم شدگان به امور دنیا! ما مردگان، سخن تو را نشنیدیم و هم اکنون به جواب دادن به شما آماده‌ایم، هرچه می‌خواهی سوال کن! خدا تو را رحمت کند! سلمان: ای صاحب صدا! آیا تو اهل بهشتی یا جهنمی؟ مرده: من از کسانی هستم که مورد رحمت و کرم خدا قرار گرفته‌ام و اکنون در بهشت (برزخی) هستم.

سلمان: ای بنده خدا! مرگ را برایم تعریف کن و بگو مرحله مرگ را چگونه گذراندی و چه دیدی و با تو چه کردند؟ مرده: ای سلمان! به خدا سوگند! اگر مرا با قیچی ریزریز می‌کردند از مشکلات مرگ برایم آسان‌تر بود، بدان که من در دنیا از لطف خدا اهل خیر و نیکی بودم، دستورات الهی را انجام می‌دادم قرآن می‌خواندم، در خدمت پدر و مادرم بودم، دراه خدا سعی و کوشش داشتم، از گناه دوری می‌کردم، به کسی ظلم نمی‌کردم و شب و روز در کسب روزی حلال کوشا بودم تا به کسی محتاج نباشم، در بهترین زندگی غرق نعمتها بودم که ناگهان به بستر بیماری افتادم. چند روزی از بیماری‌ام گذشت. لحظات آخر عمر رسید، شخص تنومند و بد قیافه‌تی در برابر حاضر شد. او شاره به چشمم کرد نابینا شدم و اشاره‌ای به گوشم کرد کر شدم و به زبانم اشاره نمود لال شدم؛ خلاصه تمام اعضای بدنم از کار افتاد. در این حال صدای بستگانم بلند شد و خبر مرگم منتشر گردید.

در همین موقع دو شخص زیبا آمدند، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ من نشستند و بر من سلام کردند و گفتند: ما نامه اعمال را آورده‌ایم، بگی و بخوان! ما دو فرشته‌ای هستیم که در همه جا همراه تو بودیم اعمال تو را می‌نوشتیم. وقتی نامه کارهای نیکم را گرفتم گفتند تو را مژده باد! نگران نباش! آینده‌ات خوب است. سپس عزرائیل روحم را به‌طور کلی گرفت. صدای گریه اهل و عیالم بلند و عزرائیل به آنها نصیحت می‌کرد و دل‌داری می‌داد. آنگاه روح مرا همراه خودش برد و در پیشگاه خداوند قرار گرفته و از روح من راجع به اعمال کوچک و بزرگ سؤال شد. از نماز، روزه، حج، خواندن قرآن، زکات و صدقات، چگونه گذراندن عمر، اطاعت پدر و مادر، آدم کشی، خوردن مال یتیم، شب‌زنده داری و امثال این امور پرسیدند. سپس فرشته‌ای روحم را به سوی زمین بازگرداند. مرا غسل دادند، در آن وقت روحم از غسل دهندگان تقاضای رحم و مدارا می‌کرد و فریاد می‌زد با این بدن ضعیف مدارا کنید! به خدا همه اعضا می‌خورد است. ولی غسل دهنده ابداً گوش نمی‌داد. پس از غسل و کفن به سوی قبرستان حرکت دادند. درحالی که روحم همراه جنازه‌ام بود... تا اینکه مرا به داخل قبر گذاشتند. در قبر وحشت و ترس زیادی مرا فرا گرفت؛ گوی مرا از آسمان به زمین پرت کردند... پس از آن به طرف خانه برگشتند، با خود گفتم: ای کاش من هم با اینها به خانه برمی‌گشتم. از طرف قبر ندایی آمد: افسوس که این آرزویی باطل است، دیگر برگشتن ممکن نیست. از آن جواب دهنده پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: فرشته منبه (بیدارگر) هستم. من از جانب خداوند مأمورم اعمال همه انسانها را پس از مرگ به آنها خبر دهم. سپس مرا نشانید و گفت: اعمال را بنویس! گفتم: کاغذ ندارم. گوشه کفم را گرفت و گفت: این کاغذ، بنویس! گفتم قلم ندارم. گفت: انگشت سبابه‌ایت قلم تو است. گفتم: مرکب ندارم. گفت: آب دهانت مرکب تو است. آنگاه او هر چه می‌گفت من می‌نوشتم؛ همه اعمال کوچک و بزرگ را گفت و من نوشتم... سپس نامه عملم را مهر کرد و پیچید و به گردنم انداخت، آنقدر سنگین بود که کویی کوههای دنیا را بر گردنم افکنده‌اند! آنگاه فرشته منبه رفت، فرشته نکیر و منکر آمد. از من سؤالاتی نمود، من به لطف خدا همه سؤالات نکیر و کنکر را درست جواب دادم، آن وقت مرا به سعادت‌ها و نعمت‌ها بشارت داد و مرا در قبر خوابانید و گفت: راحت بخواب! آنگاه از بالای سرم دریچه‌ای از بهشت رویم باز کرد و نسیم بهشتی در قبرم می‌وزید. تا چشم کار می‌کرد قبرم وسعت پیدا کرد. سپس کلمه شهادتین را بر زبان جاری کرد و گفت: ای کسی که این سؤال را از من کردی، سخت مواظب اعمال خویش باش! که حساب خیلی مشکل است! و سخنش قطع شد.

سلمان گفت: مرا از تابوت بیرون آورید و تکیه دهید، آنها چنین کردند. نگاهی به سوی آسمان کرد و گفت: ای کسی که اختیار همه چیزها به دست توست، به تو ایمان دارم و از پیامبرت پیروی کردم و کتابت را قبول دارم... آنگاه لحظات مرگ سلمان فرا رسید و این مرد پاک، چشم از جهان فرو بست.^(۱)

پی‌نوشت:

۱- بحارالانوار: ج ۲۲، ص ۳۷۴ با کمی تلخیص.

نشستی صمیمی با قضات

* لطفاً خودتان را معرفی کنید و از سوابق علیم و مشاغل که در دستگاه قضایی

داشته‌اید بگویید:

اینجانب غلامرضا اخلاقی هستم، دارای مدرک فوق لیسانس حقوق خصوصی از دانشگاه شهید بهشتی و دانشجوی مقطع دکترا در رشته حقوق تجارت بین‌الملل در کانادا که تحصیلات خود را ناتمام رها کرده و به ایران مراجعت نمودم.

وضعیت استخدامی من به این ترتیب است که در سال ۱۳۵۹ وارد تشکیلات قضایی شدم و از آن تاریخ تاکنون با سمت‌های دادیار دادرای انقلاب اسلامی تهران، دادیار اظهارنظر و ارجاع دادرای انقلاب اسلامی تهران، ریاست شعب ۵۱، ۲۱۱ و ۵۱۱ دادگاه عمومی تهران و درحال حاضر به عنوان مستشار قضایی و مسئول وب سایت معاونت آموزش قوه قضاییه مشغول به کار هستم.

*** با توجه به سوابق و تجربیات خود، چه انتظاری از دستگاه قضایی دارید و رسالت آن را چگونه می‌دانید؟**

رسالت دستگاه قضایی یک رسالت عامی است و به عبارتی، شعاع عملیاتی این دستگاه عظیم و مقتدر بایستی تا اقاصا نقاط کشور پرتو افکن باشد و در واقع، رسالتش باید احقاق کن، بسط و اجرای عدالت باشد تا ضمن به سرانجام رساندن دعاوی مردم، در تحقق عدالت اجتماعی نیز موفق باشد. در اینجا یک نکته اساسی را متذکر می‌شوم. خداوند متعال، جهان آفرینش را براساس تخصص پی‌ریزی کرده و هیچ‌وقت از چشم نمی‌توان توقع داشت تا جایگزین گوش شود و کار آن را انجام دهد و از گوش انتظار داشت که وظیفه چشم را عهده‌دار گردد. همین‌طور از دیگر اعضا و جوارح وجودی انسان نمی‌توان به این نحو توقع داشت. در واقع، با یک نظر اجمالی به اعضا و جوارح خودمان، با تمام وجود احساس می‌کنیم که پی‌ریزی ساختمان خلقت براساس تخصص و کارآیی است. بنابراین، باید بر مبنای آنچه فطرت انسانی بر آن نهاده شده در خط اجرا و بهره‌برداری از تخصص‌ها گام برداشت. آنچه مسلم است، در دادگستری و قوه قضاییه شالوده همه امور اجرای عدالت است؛ ولی آیا می‌توان از یک قاضی انتظار داشت که با اشراف بر همه موضوعات و مستحدثات روز بتواند عدالت را به اجرا برساند؟ تخصص، لازمه دستگاه قضایی است و بایستی به آن بها داده شود. بی‌اعتنایی به این موضوع، در واقع دور ماندن از هدف آفرینش، خلقت و اصل فطرت بشری است.

*** در همین راستا، جناب‌عالی احیای دادسرا را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟**

در فلسفه وجودی دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعلام شد. چه بسا متهمینی که در کلاستری به جرم خود اقرار می‌کردند و در محضر دادگاه منکر اقرار خود می‌شدند. از این رو، در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب پیش‌بینی گردید که همه چیز از محضر دادگاه شروع شود. اگر ما با دید

منفی نگاه کنیم، در قانون مصوب هم، قاضی تحقیق تعیین شد و متهم در محضر قانونی تحقیق اقرار می‌کند و چه بسا در محضر دادگاه انکار می‌کند. سؤال این است که آیا همه موارد با اقرار اثبات می‌شود و آیا در فقه انکار بعد از اقرار نداریم؟

این بحث همه جا هست؛ پس چه بهتر کارها براساس تخصص و یک روند تجربه شده پیش برود. از بعد کیفری، در چنین مسائلی، در واقع دادر، خطاشکن بود و جلوی سیل عظیم پرونده‌های کم‌محتوا و بی‌محتوا را می‌گرفت قضات با تلاش و تجربه کافی به رتق و فتق امور و تجزیه و تحلیل پرونده‌ها می‌پرداختند. ادعاهای واهی را مختومه می‌کردند، منازعات ابتدایی را سازش داده و نهایتاً پرونده‌های لاینحل و غیرقابل بازگشت را تکمیل و جهت ادامه رسیدگی به دادگاه ارجاع می‌نمودند. به عبارتی، پرونده‌های مطروح شده در دادگاه، صورت منقح داشت. در اینجا نمی‌خواهم بگویم که تمام پرونده‌هایی که از دادر به دادگاه می‌آمد با حکم محکومیت فیصله می‌یافت. بلکه هدف این بود که پرونده‌های کارشناسی شده در محضر محکمه مطرح شده و تجربه نیز ثابت کرد که به منظور استفاده از تخصص‌ها نیاز به شعبات تخصصی می‌باشد. با بهره‌گیری از تخصص افراد، زمینه‌های علمی آنها میسر و امور بهبود می‌یابد.

از بعد حقوقی، تقسیم‌بندی شعب محاکم براساس تخصص و اشراف آنان به موضوعات مربوط، حجم رسیدگی عادلانه محاکم بالا می‌رود و رسیدگی هم بر مبنای معیار درست و صحیح به انجام می‌رسد و از تکرار اوقات دادرسی زاید هم جلوگیری می‌شود و فرصت‌ها و اوقات مردم و محاکم هم تضییع نمی‌شود.

*** در بعضی موارد به نظر می‌رسد که اجرای صرف قوانین و مقررات جوابگوی نیازهای قضایی نیست؛ نظر شما در این خصوص چیست و چه راه حلی را پیشنهاد می‌فرمایید؟**

یک نکته مهم و اساسی که مسئولین قضایی و هم مسئولیت قانونگذاری باید آن توجه داشته باشند، این است که حتی‌الامکان از جرم تراشی و انتساب و عناوین مجرمانه به افعال و کردار مردم جلوگیری نمایند.

در همه جوامع بشری، دروغگویی کار زشت و مکروهی است؛ ولی آیا می‌توان به آن خصیصه مجرمانه و کیفری داد و شخص دروغگو را مجازات کرد؟ درضمن نباید هر از چند صاحبی جرم تراشی شود و به عملکرد روزانه مردم خصیصه کیفری داده شود. نظام قانونگذاری جهانی بر این پایه قرار نگرفته است.

از طرفی، از دید محکمه و قاضی حتی‌الامکان محاکم باید مسیر اصلاح و تنبیه را پیش بگیرند و در واقع، مجرم را به مثابه مریضی در نظر بگیرند که باید در جهت اصلاح و درمان او سعی وافر نمود. البته این مسئله نیز حائز اهمیت و دقت است که سیاست کیفری در جهت اصلاح کامل مجرم نیست. وجود اعضا و جوارح بدن همه لازم و ضروری می‌باشند؛ لکن هر زمان که فاسد شوند و امکان بهبودی حاصل نشود باید بلافاصله آنها را قطع کرد و به دور انداخت.

در نظام قضایی نیز همین حالت وجود دارد. در جایی که نمی‌توان در مسیر اصلاح و تنبیه مجرم گام برداشت، در آنجا از سیاست‌های کیفری خشن استفاده می‌شود. از طرفی، یک موضوع را نباید فراموش کرد که نوع مردمی که به محاکم مراجعه می‌کنند از طبقات مختلفی می‌باشند. چه بسا مردمی که جاهل به قانون و اوضاع و احوال اطراف خود می‌باشند.

در بسیاری از مواقع می‌توان از سیاست‌های تعلیق مجازات بهره گرفت. گو اینکه، سیستم سجل کیفری دقیق که ضبط و ثبت آن با وسواس انجام نشده باشد نداریم؛ ولی مردن تصورشان این است که همین که حکم تعلیق صادر شد مجرم همه جا تحت نظر است؛ و خود مجرم نیز کاملاً مراقب است که کوچکترین خطایی را مرتکب نشود و چه بسا از رانندگی نیز ابا دارد، با این تصور که چنانچه مرتکب تصادف نشود یا سرعت غیرمجاز داشته باشد، حکم اولیه نیز اجرا می‌شود. دو سال بیشتر (تا پنج سال) آهسته می‌رود و آهسته می‌آید.

البته در اینجا روی سخنم با مجرمین حرفه‌ای نیست. بلکه با مردمی است که تصورشان بر این است که با صدور حکم تعلیق، آنها همواره تحت نظر می‌باشند. چه بسا کسانی که برایشان حکم تعلیق صادر نشده بود و مراجعه می‌کردند و حکم تعلیق آنها برداشته شود و حکم مورد در آنها اجرا شود و از دغدغه خاطر نجات پیدا کنند.

در بسیاری از مواد آثار مثبت تعلیق اجرای حبس، می‌تواند راهگشای زندان‌های ما و راهگشای بسیاری از مشکلات ما باشد. رسالت امروز ما این است که باید با مردم مدارا کرد. این امر را نصب العین قرار دهیم که اگر مردم حاجتی دارند و برای حاجتی به ما مراجعه می‌کنند این لطف و عنایت الهی است. خدا بر ما منت می‌گذارد که مردم با ما کار دارند و به ما مراجعه کرده‌اند. از این رو، در اجرای خواسته مردم و اجابت نیازهایشان باید با آنها مدارا رفتار شود.

هنگامی که حکم به حبس یا شلاق صادر شد، قابل اعاده نیست و در اینجا است که محاکم باید توجه داشت باشند که هر حکمی چه توابعی به همراه دارد و زندگیا را کاملاً تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

در جایی که می‌توان با صدور حکم تعلیق، متهمی را آزاد کرد؛ چرا حکمی سنگین او را روانه زندان می‌کنیم. اما حتماً باید توجه کرد که دقیقاً مطابق با قانون و در حد ضرورت آن حکم را صادر کرد. من معتقدم که باید از صدور حکم تعلیق کمک گرفت و این کمک مؤثر و بسیار مفید در جهت اصلاح نوع مردمی است که با ما کار دارند. سیاست کیفری دینی ما نیز مبتنی بر این است که تا جایی که می‌توان به مسایل به دیده اغماض و عفو نگریست.

*** در بعضی موارد، اجرای صرف قوانین و مقررات به نظر می‌رسد که جوابگوی**

نیازهای قضایی نیست، در این راستا چه پیشنهادی می‌کنید؟

تبیین سیاست‌های کیفری به عهده مسئولین قوه قضاییه است، که می‌توان در قالب بخشنامه، تذکر و یا ارشاد قضایی به محاکم منعکس شود.

در مورد مجرمین خطرناک، مجرم، برای آسایش و آرامش جامعه به مجازات حبس محکوم می‌شود. این موضوع در مورد کلیه افراد محبوس مصداق ندارد. تعدادی از محکومین به حبس، محکومین به پرداخت دیه هستند. تصادفی اتفاق افتاده که حاصل هیچگونه عمل عمدی نبوده و مقصر به لحاظ عجز از پرداخت دیه در زندان به سر می‌برد. در صورتی که همان‌طور که در قرآن هم آمده باید به این محکومین فرصت داده شود. با زندانی کردن آنها مشکلی از کسی حل نمی‌شود و گره‌ای گشوده نمی‌گردد.

درحالی که این شخص در صورت آزاد بودن، به نوعی در چرخش اجتماعی و در مسیر پرداخت محکومیت مالی خود اقدام می‌نماید.

*** درخصوص اُفت علمی پرسنل قضایی چه نظری دارد و رسالت یک نشریه**

آموزشی را در ایران راستا چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

قضات در طول روز با حجم زیادی از پرونده‌های کیفری و حقوقی مواجه می‌باشند که در بسیاری از موارد انشای آرا را نیز در ساعات فراغت در منزل انجام می‌دهند. با توجه به اینکه تمامی ساعات اداری و ساعات فراغت در منزل را به امور رسیدگی به پرونده اختصاص داده‌اند، از آسایش فکرای که لازمه مطالعه و فراگیری علوم جدید است بی‌بهره می‌باشند؛ و دانش آنها در یک سطح باقی می‌ماند. از این‌رو، حتماً باید توانایی‌ها و ظرفیت افراد توجه شود و انگیزه مادی و معنوی را نیز لحاظ نمود. یک نشریه آموزشی در این راستا نقش مؤثری می‌تواند داشته باشد و با انعکاس نیازها و مشکلات و با ارائه مقالات آموزشی و معرفی کتاب‌های جدید، به دستگاه قضایی خدمت کند.

*** به عنوان حسن ختام، اگر مطلبی است که خالی از لطف نبوده و راهنمای همکاران می‌باشد، بفرمایید:**

دستگاه قضایی از افراد با تجربه خالی نیست. قضاتی هستند که سابقه کارشان از چهل سال هم بیشتر است. چهل سال، یعنی یک عمر این قضات به تعبیر سن، پله‌های مختلفی را در دادگستری پیموده‌اند. این تجربیات در دو بعد نباید فراموش شود: ۱- بعد مدیریتی و اصلاح ساختار قوه قضاییه؛ ۲- بعد اصلاح قوانین؛ تجربیات موجود در این ابعاد بسیار ذی‌قیمت می‌باشند. این تجربیات را می‌توان جمع‌آوری کرد و از طریق مقتضی در اختیار واحدهای مربوط قرار داد.

*** با تشکر از جناب‌عالی که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید و در این مصاحبه شرکت کردید.**

بنده هم از شما و همه دست‌اندرکاران نشریه تشکر می‌کنم و امیدوارم در رسالتی که به عهده گرفته‌اید موفق و مؤید باشید.

استفائات فقهی و قضایی*

(علم قاضی)

سؤال اول:

در مورد علم قاضی بفرمایید:

- الف) آیا قاضی می‌تواند در مقام قضات، به علم خود عمل کند؟
ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا علم قاضی در تمام موارد حجت است؟ (دعاوی جزایی و مدنی، حق الله، حق الناس، جرایم جنسی و غیرجنسی).
ج) آیا منظور از قاضی، قاضی مجتهد است یا قضات مأذون غیرمجتهد را نیز شامل می‌شود؟
د) آیا بین حصول علم برای قاضی، قبل از تصدی امر قضا و بعد از تصدی از نظر حجیت، تفاوتی وجود دارد؟^(۱)

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

الف، ب، ج و د. شرایط قضا و قاضی و نحوه صدور حکم در کتاب قضا مضبوط است.

آیت الله میرزا جواد تبریزی:

قاضی مجتهد جامع الشرایط می تواند در وقایع به علم وجدانی خود عمل کند چه در حقوق الله باشد یا در حقوق الناس؛ لکن در حقوق الناس، قضا یا حد مشروط به مطالبه صاحب حق می باشد و منظور این است که در زمان قضا علم فعلی داشته باشد ولو این علم از قبل برای او پیدا شود. والله العالم.

آیت الله سیدعلی خامنه ای:

قاضی منصوب ملزم است مطابق موازین نصب عمل نماید.

آیت الله سیدعلی سیستانی:

الف) علم قاضی جای بینه را نمی گیرد ولی اگر امر روشن باشد مانند بعضی از وسایل که برای هر کسی ایجاد علم [می کند] قاضی می تواند بر آن اعتماد کند در غیر حدود.
ج) مناط آن است که گفته شد.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

الف) بلی، قاضی جامع الشرایط می تواند. والله العالم.
ب) بلی، در همه موارد علم قاضی حجت است. والله العالم.
ج) منظور قاضی مجتهد است. والله العالم.

آیت الله محمد فاضل لنکرانی:

الف) بلی.
ب) فرقی نمی کند.
د) قاضی منصوب تابع نصب است لذا اگر به او اجازه داده شده که طبق علم خود عمل کند، مانعی ندارد.
د) خیر.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف، ب، ج. علم قاضی حجت است مشروط بر اینکه از طریق حس با مبادی قریب به حس مانند آنچه از قضاوت های حضرت علی (ع) آمده است باشد. بنابراین، علم از طرق نظری و ذهنی کافی نیست و فرقی میان قاضی مأذون و غیرمأذون نیست مشروط بر اینکه مأذون مطلق باشد.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف) بلی.

ب) علم قاضی در تمام موارد حجت است.

ج) به قضات مأذون غیرمجتهد نیز شامل می‌شوند.

د) در صورتی که قاضی در حین قضاوت علم داشته باشد فرقی نمی‌کند.

سؤال دوم

چنانچه مستند علم قاضی یکی از امور ذیل باشد آیا نظر شرعی حجت دارد؟

الف) اقرار یا شهادت کمتر از حد نصاب نزد قاضی.

ب) گفتگوی غیررسمی متخصصین در دادگاه، تحقیقت محلی و ...

ج) محتویات و قراین موجود در پرونده.

د) نظریه پزشکی قانونی، کارشناس انگشت‌نگاری و...

هـ) وجود عکس و فیلم از اشخاص در حین ارتکاب جرم یا نوار ضبط شده از مکالمات افراد که

مشمول بر برخی اقاریر و اعترافات باشد.

و) استفاده از روش‌های نوین در کشف جرم، یا به‌کارگیری علوم غریبه مانند هیپنوتیزم و نظایر

آن.^(۲)

آیت الله محمدتقی بهجت:

در موارد حق‌الله که علم قاضی حجت دارد در اسباب علم فرقی نیست، اگرچه مخفی نیست که

بعضی از مستندات مذکور، برای قاضی جامع‌الشرایط اثباتاً علم نمی‌آورد.

آیت الله سیدعلی خامنه‌ای:

در جمیع این مسایل قاضی منصوب باید بر طبق مقررات نصب کند.

آیت الله سیدعلی سیستانی:

علم قاضی حجت نیست. ولی راه‌هایی که مطلب را روشن می‌کند به‌طوری که هرکس از آن راه علم پیدا کند و اجتهاد شخصی در آن دخالت ندارد بینه است و کافی است. ولی در اجرای حدود کافی نیست.

آیت‌الله لطف الله صافی گلپایگانی:

به‌طور کلی در هر موردی که قراین موجب حصول علم برای قاضی جامع‌الشرایط بشود می‌تواند طبق علم خود حکم کند البته قاضی جامع‌الشرایط توجه دارد که مورد مذکور در سؤال، قابل دست‌برد و اشتباه کاری است. والله العالم.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

این امور فی‌نفسه حجت نیست مگر اینکه قاضی علم پیدا کند که در این صورت قضای می‌تواند طبق علم خود حکم کند و فرقی نمی‌کند که مستند علم قاضی چه چیزی باشد.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

اعتقاد ما بر این است که اگر قاضی از امور حسبیه یا قراین قریب به حس حاصل شود معتبر است.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

قاضی می‌تواند بر طبق علم خود رأی صادر نماید ولی چنانچه سبب علم امر غیرعادی باشد یا برای نوع علم‌آور نباشد - یعنی از قبیل قطع قطاع باشد - حکمش نقض می‌شود.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

در صورتی که از موارد مذکور یا غیر آن برای قاضی علم حاصل شود حجیت شرعی دارد.

سؤال سوم

با توجه به اینکه امروزه براساس قانون، برخی از احکام صادره از سوی قضات در مرحله بعد از صدور حکم قابلیت تجدیدنظر داشته و ادله مورد استناد قاضی توسط مرجع بالاتری مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد، بفرمایید:
الف) چنانچه قاضی با استناد به علم خویش حکمی را صادر کند، آیا از نظر شرعی موظف است مستند علم خود را بیان کنید؟

ب) در صورت لزوم، چنانچه مستند علم قاضی مشاهدات وی باشد، با توجه به اینکه معمولاً چنین مستندی قابل بررسی و ارزیابی در مرحله تجدیدنظر نیست، چه باید کرد؟^(۳)

آیت الله محمد تقی بهجت:

در موارد حق الله که علم قاضی حجیت دارد اگر قاضی واجد شرایط شرعیه قضاء که در کتب قضاء ذکر شده باشد موظف به بیان مستند علم خود نیست.

آیت الله میرزا جواد تبریزی:

مجتهد مسلمی که واجد شرایط است علم او مدرک حکم و قضات خودش می شود و بر او لازم نیست مستند عملش را بیان کند و اگر در موردی، مستند را بیان کند و خطایش بین باشد، در این صورت، مجتهد دیگر می تواند حکم او را نقض کند. اما کسی که مجتهد نیست، فقط می تواند مستند تشخیص خود را بیان کند تا اگر نزد مجتهد مسلم صحیح و تمام باشد، حکم توسط شخص اول که مجتهد نیست نافذ نمی باشد. والله العالم.

آیت الله سید علی خامنه ای:

الف) قاضی منصوب باید مطابق مقررات نصب و شرح وظایف قاضی در جمهوری اسلام عمل کند.

ب) از مسأله قبل معلوم می شود.

آیت الله سید علی سیستانی:

الف) قاضی به علم خود نمی تواند استناد کند بلکه بینه باشد، ولی بینه اختصاص به شهادت عدلین ندارد و هر چیزی که به روشنی موجب علم باشد و اجتهاد شخصی در آن دخالت نداشته باشد کافی است.

ب) مشاهده کافی نیست و اگر قاضی واجد شرایط شرعی از جمله اجتهاد باشد کسی حق سرپرستی و تجدیدنظر ندارد.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

قاضی جامع الشرایط (مجتهد عادل) موظف نیست که مستند علم خود را ذکر کند، و برحسب موازین قضایی فقه، تجدیدنظر و رد حکم قاضی جز در موارد خاصه، جایز نیست و تقاضای تجدیدنظر فقط براساس آن موارد خاص قابل قبول است. والله العالم.

آیت الله محمد فاضل لنکرانی:

الف) خیر، قاضی موظف نیست که مستند و منشأ علم خود را بیان کند.

ب) در مرحله تجدیدنظر همین مقدار که احراز نمایند حکم مستند به علم قاضی است باید تأیید نمایند و نمی توانند رد کنند.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

در صورتی که قاضی براساس این امور حکم صادر کند تجدیدنظر در آن مشکل است. بنابراین، قضات مراحل پایین‌تر پیشنهاد حکم کند نه انشاء حکم تا برای مقامات بالاتر دست باز باشد و اگر قاضی معتمد و دقیق باشد به مشاهده یا علم او می‌توان اعتماد کرد.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف) قاضی قانوناً موظف است مستند علم خود را بنویسد و به مقررات جمهوری اسلامی باید عمل شود.

ب) در مرحله تجدیدنظر می‌شود از قاضی به عنوان شاهد استفاده کرد.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

طبق مقررات دستگاه قضایی جمهوری اسلامی عمل شود.

سؤال چهارم

در صورت تعارض عدم قاضی با اقرار یا بینه کدام یک مقدم است؟^(۴)

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

حجیت بینه با اقرار در جایی است که علم برخلاف آن حاصل نشود والا قاضی به علم خودش در مورد حجیت علم عمل می‌نماید و در غیر آن مورد باید مثبت دیگری مثل بینه دیگری در کار باشد.

آیت‌الله جواد تبریزی:

اقرار نزد کسی که منصب قضاوت را شرعاً دارد نافذ است. اگر در حال اختیار و بدون اکره باشد، ولی اگر بداند بینه اشتباه کرده نمی‌تواند طبق آن حکم کند. والله العالم.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی:

قاضی نمی‌تواند به علم خود حکم کند بلکه باید براساس بینه باشد. ولی بینه اختصاص به دو شاهد عادل ندارد بلکه هر چیزی که به روشنی و وضوح که اجتهاد و حدس شخصی در آن دخالت نداشته باشد بر چیزی دلالت کند، بینه است.

آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجانی:

به نظر اینجانب برای قاضی که دارای شرایط شرعی قضا می‌باشد اگر از روی حس علم حاصل شود قاضی باید به علم خود عمل نماید نه به اقرار و بینه و اگر از روی حدس و استنباط علم پیدا کند علم او معتبر نیست و در نتیجه باید به اقرار و بینه عمل کند نه به علم خود.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی

در مفروض سؤال، قاضی جامع‌الشرایط (مجتهد) باید بر طبق علم خود عمل نماید.

آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی:

علم قاضی مقدم است.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

قاضی می‌تواند بر طبق علم حکم صادر کند و اگر علم قاضی علم عادی باشد و بر خلاف اقرار و بینه باشد معلوم می‌شود که علم به کذب اقرار و بینه دارد و با علم به کذب اقرار و بینه، اقرار و بینه نمی‌تواند حجت باشد.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

درباره علم قاضی بفرمایید:

الف) آیا علم قاضی ملحق به اقرار است یا بینه و یا طریق سومی است؟

ب) در صورتی که طریق سوم باشد حکم عفو چگونه است؟^(۵)

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

منشأ حکم اگر علم قاضی بود فقط در حق‌الله حجت است و مثل ثبوت به بینه است.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی:

علم قاضی در حکم شاهد عادل و اقرار نیست.

آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی:

علم قاضی جامع‌الشرایط حکم بینه را دارد، مخصوصاً در باب اجرای حکم بنابراین در مواردی که اگر جرم با اقرار ثابت شود حد اجرا نمی‌شود اگر با علم قاضی صادر می‌شود حد اجرا می‌شود. لکن باید توجه داشت که قاضی منصوب در محاکم فعلی تابع مقررات نصب است که توسط فقهای شورای نگهبان مشروعیت آن ثابت گردیده است.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

در هر موردی باید تابع دلیل آن مورد بود، مثلاً، در مسأله فرار از خفیره، ادله شامل مورد علم قاضی نمی‌شود و حد ساقط نمی‌گردد.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

علم قاضی طریق سوم است و نمی‌تواند عفو کند.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

طریق سوم است و قاضی می‌تواند طبق عملش حکم کند.

نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه: (۶)

الف) علم قاضی نه ملحق به اقرار است نه به بینه، بلکه مستقلاً یکی از طرق اثبات دعوی است و در احکام به حدود در مواد (۱۰۵) و (۱۲۰) بیان شده است، ماده (۱۰۵) مقرر می‌دارد: (حاکم شرع می‌تواند در حق‌الله و حق‌الناس به علم خود عمل کند و حد الهی را جاری سازد و لازم است مستند علم خود را ذکر کند) ماده (۱۲۰) هم می‌گوید حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طریق متعارف حاصل شود، حکم کند.

ب) تقاضای عفو قاضی از ولی امر، در ارتباط با مواد (۷۲)، (۱۲۶) و (۱۸۲) قانون مجازات اسلامی * در جایی است که متهم شخصاً به بزه انتسابی اقرار نماید، حکم مستند به علم حاکم شرع از موجبات تقاضای عفو تلقی نشده و قانون اجازه آن را نداده است.

پی‌نوشت‌ها:

مأخذ: مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

۱- گنجینه آرای فقهی- قضایی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه - سؤال ۱۲۱.

۲- همان، سؤال ۱۲۲.

۳- همان، سؤال ۱۲۳.

۴- همان، سؤال ۱۲۴.

۵- همان، سؤال ۵.

۶- نظریه شماره ۷/۱۵۵۹/۶/۷۶ تاریخ ۷/۶/۷۶.

* ماده (۷۲): هرگاه به زنایی که موجب حد است اقرار کند و بعد توبه نماید. قاضی می‌تواند تقاضای عفو او را ولی امر بنماید و یا حد را بر او جاری نماید.

ماده (۱۲۶) اگر لواط و تفحیز و نظایر آن با اقرار شخص ثابت شده باشد و پس از اقرار توبه کند قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید.

ماده (۱۸۲) هرگاه کسی پس از اقرار به خوردن مسکر توبه کند قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید یا حد را بر او جاری نماید.

تخلیص مقالات

اجرای علنی مجازاتها از دیدگاه حقوقی اسلامی^(۱)

یکی از موضوعات جنجال‌برانگیز در مجامع فرهنگی و محافل علمی و گاهی نیز از چالش سیاسی متأثر می‌گردد، بحث اجرای علنی مجازاتها می‌باشد. نظر به اینکه علت علنی تشریع احکام اسلام تأمین سعادت و کمال انسان می‌باشد و در این راستا، علاوه بر رعایت مصلحت، ارزش و کرامت انسانی نیز لحاظ شده است. لذا اگر انسان از مرز عقل و ارزش بشری عدول نمود، اسلام برای حفظ کرامت سایر افراد و یا اعاده آن نسبت به شخص مجرم، راه‌هایی را پیش‌بینی نموده است؛ که یکی از این طریق، اجرای مجازات می‌باشد؛ اما در علنی یا غیرعلنی اجراء نمودن مجازاتها، نظرات متفاوتی مطرح می‌باشد. علنی بودن مجازات به مفهوم نشر کردن و آشکار نمودن آن می‌باشد و این معنا می‌تواند بر دو گونه حمل گردد: یکی آنکه صرفاً خبر اجرای مجازات در بین مردن منتشر گردد و دیگر آنکه علاوه بر اطلاع مردم، آنان نیز در زمان اجرای حکم حضور یابند و در اصطلاح فقها، اعلام مجازات با حضور مردم، غنیمت پیدا می‌کند و شاهد امثال این برداشت، آیه دو سوره شریفه نور درخصوص حد زنا می‌باشد که می‌فرماید: (و لشهد غذابهما طائفه من المؤمنین) که کلمه (ولیشهد) و (طائفه) بیانگر وجوب یا حداقل استحباب حضور طائفه‌ای از مسلمین در اجرای مجازات می‌باشد که با توجه به عرف و اهل لغت، طائفه به جمعیت سه نفر و بیشتر اطلاق می‌شود. اینجا سؤالی می‌شود، که آیا اصل و قاعده اولیه در اجرای

احکام، علنی بودن مجازاتها می‌باشد یا بایستی به صورت مخفیانه و پنهانی اجرا شوند؟ به نظر می‌رسد که ظهور اولیه در اجرای احکام، به تنها بودن آن انحراف دارد، نه به آشکار بودن آن؛ زیرا که اولاً: اجرای علنی مجازات بویژه در حدود، همان گونه که از نظر کمی نمی‌توان از حد مقرر شده در شرع عدول نمود. از نظر (کیفی) نیز نمی‌توان بدون تصریح شارع مقدس عدول کرد. ثانیاً: اجرای علنی مجازات اگر اصل اولی بوده، دیگر سندی نداشته که دستور آن در آیه مذکور داده شود؛ زیرا احکامی که بر طبق قاعده هستند، به بیان، احتیاجی ندارند و از آیه چنین برمی‌آید که اجرای آشکار حدود در ابتدا مورد فهم مخاطبین نبوده. لذا چنین مقرر شده که در اجرای حد زنا، باید گروهی از مؤمنین حاضر و ناظر باشند؛ اما آیا این آیه بدان معناست که اجرای علنی احکام شامل کلیه مجازاتها اعم از حقوق الله و حقوق الناس می‌باشد؟

با توجه به اینکه میان حقوق الله و حقوق الناس تفاوت وجود دارد، از نظر قضایی در حقوق الناس پس از ثبوت جرم، قاضی بدون اجازه صاحب حق نمی‌تواند حکم مذکور را به اجرا درآورد؛ پس ملاک در اینجا، جلب نظر صاحب حق می‌باشد، چنان که در مواردی چون قصاص، ولی دم مخیر به قصاص یا اخذ دیه یا عفو می‌باشد؛ لکن در حقوق الناس چون همیشه رضایت مدعی خصوصی و اجازه او شرط اجرای حکم می‌باشد، ضرورتی ندارد که مجازات به صورت علنی اجرا شود، هر چند که اجرای حکم در ملا عام نیز خالی از فایده نیست. اما در حقوق الله چون مدعی، فرد خاصی نیست، بلکه صاحب حق یا جامعه یا خداوند است، پس در این گونه جرایم، اصل و قاعده اولی، اجرای علنی احکام می‌باشد؛ چنان که روایات آشکار حدود (حد زنا، شرب خمر، ارتداد و غیره) دارد؛ البته به استثنای حد قذف که حق الناس می‌باشد؛ ولی قصاص چون از مصادیق حق الناس می‌باشد، اصل این است که به صورت غیرعلنی اجراء شود مگر اینکه به موجب مصلحتی، علنی بودن آن را اقتضا کند. اما در تعزیرات، کیفیت اجرا مانند کیمت آن بستگی به نظر قاضی دارد که اوضاع و احوال، انگیزه ارتکاب جرم و شرایط جسمی و روحی مرتکب را در اجرای حکم لحاظ می‌نماید. نظر به اینکه اجرای حکم در ملا عام باعث عبرت و پند بینندگان می‌باشد و تأثیر بازدارندگی آن بیشتر است، بنابراین با توجه به آیات و روایات و سیره معصومین (ع) اجرای آشکار مجازات بویژه حدود، کاری غیرمشروع نبوده و بدعت در دین نمی‌باشد، هر چند که در منابع فقهی، اجرای علنی مجازات، محدود به مواردی چند (از جمله در خصوص جرم زنا، ساب النبی (ص)، شرب خمر، ارتداد، محاربه، لواط، قوادی و نباش) می‌باشد. اما این بدان معنا نیست که اجرای علنی مجازات منحصر و محدود به این موارد می‌باشد و شامل دیگر موارد نیست، بلکه با تنقیح مناط از متون قرآن و روایات می‌توان استنباط کرد که هرگاه جرمی باعث جریحه دار شدن افکار عمومی گردد و مردم از اجرای آشکار

مجازات خشنود شوند و این طریق تأثیر بازدارندگی بیشتری را دارا باشد. حاکم اسلامی نیز اقتضای مصلحت می‌تواند مجازات را در ملاً عام اجرا نماید. برعکس، هرگاه در شرایط خاصی مصلحت اسلام و مسلمین اقتضای دیگری بنماید، مثلاً اجرای علمی مجازات‌ها، موجب وهن اسلام یا نظام باشد. با صلاحدید حاکم اسلامی، مجازات پنهانی اجرا می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ابوالحسنی، رحیم: فصلنامه حوزه، شماره ۶، تلخیص مقاله توسط عبدالکریم کارمزدی.

اسلام و سکوت قانون^(۱)

نیازمندی جوامع به قوانین جامع روشن درخصوص سیاست گذاری‌های داخلی و خارجی، ارتباط متقابل دولت مردان با شهروندان، سر و سامان دادن به زندگی مردمان، برخورد با پدیده‌های اجتماعی و سیاسی، داورى بین مردم و غیره، امری بدیهی است و از سوی دیگر، فقد قانون، نارسایی یا ناسازگاری قوانین یا ابهام و اجمال آنها، حرکت جامعه را مختل نموده و برای شهروندان و افراد جامعه و سیستم اداره کننده آن دشواری‌هایی را به دنبال خواهد داشت که منجر به رکود و توقف مطرح می‌شود. بر این مبنا، این سؤالات مطرح می‌شود: آیا اسلام که دینی جامع و خاتم ادیان می‌باشد، نقص و کاستی در سیستم قانونگذاری آن وجود دارد؟ بر فرض وجود خلاء قانونی در اسلام، آیا دال بر نقص و ضعف اسلام می‌باد؟

فلسفه عدم طرح کلیه احکام چیست؟ راهها پرنمودن و جبران این نقصان حقوق چیست؟ درخصوص وجود خلاء قانونی یا عدم آن در اسلام، میان فقهای اسلام اختلاف نظر می‌باشد که در مجموع سه نظریه وجود دارد:

۱- مخالفان سکوت قانون: اکثر علمای شیعه و عده‌ای از علمای اهل سنت مانند سلفیه و ظاهریه، معتقدند که خداوند برای همه امور مورد نیاز انسانها در همه شئون زندگانی، تکلیف را مشخص نموده و حکم الهی تشریع شده است. بنابراین، در اسلام چیزی تحت عنوان (ما نص فیه) وجود ندارد. لذا بایستی در حکم هر پدیده‌ای به نص مربوطه توجه داشت و حکم آن را به غیر آن تعمیم ندهیم؛ مگر اینکه در شریعت درباره آن نص وجود داشته باشد، و فقیه و غیرفقیه حق قانونگذاری ندارند، و الا لازمه چنین امری اعتقاد به کامل دانستن دین و کتاب خدا بوده و چنین فرد کافر است.

۲- موافقان سکوت قانون: اکثر علمای اهل سنت، مسائل و احکام شرعی را به دو دسته تقسیم می‌نمایند: منصوص و غیرمنصوص مسائلی که در کتاب و سنت به گونه‌ای عام و یا خاص مطرح شده، منصوص محسوب می‌شوند و سایر مسائلی که عنوان نشده‌اند، غیرمنصوص می‌باشند. این امر از آنجا نشأت گرفت که علمای اهل سنت، احادیث اهل بیت (ع) را نپذیرفتند و از سوی دیگر، دسترسی کامل به احادیث نبوی (ص) به لحاظ دستگیری خلفا و حکام از نق و نشر احادیث، بعث شد که از نظر آنان خلاء قانونی در دین گسترش یافته و برای جبران آن درصدد یافتن منابع دیگری از قبیل قیاس، استحسان، استصلاح و غیر برآمدند.

۳- دیدگاه گروهی از متفکران شیعه، پذیرش سکوت قانون در پاره‌ای از ابواب فقه تحت عنوان فراغ قانون می‌باشد که با دیدگاه علمای اهل سنت درخصوص پذیرش سکوت قانون متفاوت می‌باشد. از

این افراد میتوان به شهید صدر، علامه طباطبایی و شهید مطهری اشاره نمود که معتقدند اسلام آنچه را که به صلاح بشریت می‌داند، به دو بخش تقسیم کرده است:

الف) بخش ثابت: شامل مواردی اعم از امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... بوده که دارای مقررات و قوانین ثبات و لایتنیری در شریعت بوده و دارای نص می‌باشند و تا روز قیامت، از اعتبار و ارزش آنها کاسته نمی‌شود و با دگرگونی زمان و مکان، تغییر نمی‌یابند و این احکام به اقتضای نیازمندی‌های طبیعت یکنواخت و ثابت انسان وضع شده‌اند.

ب) بخش متغیر: شامل احکام و قوانینی است که دارای نص نبوده و متناسب با شرایط زمانی و مکانی در اختیار ولی امر بوده تا با در نظر گرفتن مصالح جامعه و در چهارچوب مباحات، هماهنگ با شرایط و مقتضیات روز اتخاذ تصمیم نمایند، که گاهی از آن به اختیارات حاکم اسلامی تعبیر می‌شود. استاد شهید مطهری نیز قانونگذاری را به دو گونه تفسیر کرده است: قانونگذاری در برابر قانون‌های الهی که بی‌گمان فقیه یا هرکس دیگری چنین حقی را ندارد و دیگری، قانونگذاری در برخی از امور جزئی، که این قانونگذاری با اجازه خدا هیچ اشکالی ندارد.

این دیدگاه با دیدگاه علمای اهل سنت که قایل به سکوت قانون در موارد غیر منصوص می‌باشند، دو تفاوت اساسی دارد:

۱- علمای شیعه، قیاس و استحسان را شایسته برای اثبات حکم شرعی ندانسته‌اند؛ زیرا معتقدند که سرانجام به فهم و استنباط شخصی خود فقیه بازمی‌گردد و گاه به‌شمار مجتهدان نیز اختلاف آرای حاصل می‌شود بنابراین، بیش از گمان دلالتی ندارد. فقهای شیعه به پیروی از امامان معصوم (ع) از آغاز، پرچمدار مبارزه با به کار بستن قیاس و استحسان و... در استنباط احکام الهی بوده‌اند، به نحوی که بی‌اعتباری قیاس و حجت نبودن آن از ضروریات فقه شیعه به شمار می‌آید.

۲- اهل سنت از ترک تشریع و نص سخن گفته‌اند، که دال بر ناتمام بود اسلام بوده و باید پر کردن خلاءها، راههای نیز ارائه کرده‌اند، در صورتی که علمای شیعه، به عدم نص و تدارک آن از سوی شارع معتقد می‌باشند؛ یعنی هر چند شارع مقدس از سویی حکمی را ترک گفته اما از سوی دیگر، به گونه‌ای آن را تدارک کرده است که جامعیت دین و کمال اسلام در این مسئله نهفته است؛ زیرا فلسفه فراغ قانونی، در رخدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی اسلام که در بخش غیرمنصوص می‌باشد، بدین لحاظ است تا اسلام برای همه عصرها و نسلها تازه و قابل اجراء باشد. لذا براساس حکمت متعالیه (نه از روی اهمال و غفلت و بی‌توجهی) و با رعایت شرایط و اوضاع جامعه، ممکن است در هر زمانی، حکمی را ایجاب نماید؛ چنان که ممکن است در دو زمان در یک جامعه و یا در جامعه و در یک زمان، دو حکم ناهمگون اقتضاء شود.

پس سیستم قانونگذاری اسلامی بایستی این شایستگی را داشته باشد که با هر محیط و شرایط هماهنگ گردد و در عین حفظ موجودیت و هویت و اصول خود، برای بحرانها و دگرگونیها و نیازمندیهای جوامع، راه چاره ارائه نماید، نه اینکه در برابر واقعیتها، تسلیم شده و متلاشی گردد. بنابراین سکوت قانون یا طرح منطقه فراغ در اسلام از کمالات آن محسوب می‌شود، نه اینکه دلیل بر نقص و کاستی دین باشد.

از مواردی که پژوهشگران تحت عنوان سکوت قانون مطرح نموده‌اند، می‌توان به تعریف تعهد، عرف و عادت، بیع و اجاره، مواردی که به عرف و عادت استناد می‌شود، مواردی که به بدهیات عقلی استناد می‌شود، مواردی که به قاعده عدل و انصاف استناد می‌شود و جاهایی که تحت عنوان قاعده اضطرار، موضوعات تازه‌ای مانند ضمان عهده مبیع و ثمن پذیرفته شده‌اند، اشاره نمود.

بنابراین، سکوت قانون به این معنا که به صورت کلی یا جزئی حکم مسئله‌ای در شرع بیان نشده و هیچ راهنمایی نیز از سوی شریعت برای به دست آوردن حکم مسئله نشده باشد - آن گونه که اهل سنت قایل می‌باشند - علمای شیعه معتقد نیستند؛ اما به این اعتبار که خداوند حکم بسیاری از رخدادها را به نحو کلی یا جزئی بیان داشته است ولی حکم پاره‌ای از مسائل را بنا به مصلحت انگیزه حکیمانه، به عقل، عرف و حاکم اسلامی واگذاشته است و براساس این دیدگاه و تعبیر، میان علمای شیعه اختلاف مبانی وجود ندارد و فقط اختلاف لفظی می‌باشد زیرا موافقان سکوت قانون، آن را به منطقه فراغ تعبیر کرده‌اند و منکران سکوت قانون، از آن به اختیار حاکم اسلامی در قانونگذاری یاد کرده‌اند و حجت بودن عقل و حکم حاکم در بعضی از موارد به جای خدا، حسب مجوز و اختیاری است که خداوند به علما تفویض نموده است و در واقع، همان حکم خدا محسوب می‌شود که آن هم ناشی از قوت سیستم‌گذاری اسلام می‌باشد، نه اینکه جزء ضعف و نبود قانون الهی تلقی شود.

پی‌نوشت:

۱- مزینانی، محدصادق، فصلنامه حوزه، شماره ۸۳- تخلیص مقاله توسط آقای عبدالکریم

کارمزدی.

مشروعیت مرور زمان^(۱)

با استدلال «الحق لا یسقط بتواتر زمان» یعنی به صرف مرور زمان حق کسی ساقط نمی‌شود، شورای نگهبان مرور زمان را هم در امور کیفری و هم در امور حقوق خلاف شرع اعلام نمود. لیکن بعضی از کتب فقهی که به مسئله مرور زمان اشاره شده است. از جمله شیخ صدوق در کتاب «مستدرک الوسائل» مطرح شده است و در مکاتب اهل سنت بویژه ابوحنیفه در موارد بسیاری به مرور زمان اشاره می‌کند؛ حتی در مورد شرب خمر، و یا مرور زمان شش ماه در مورد زنا، با عنایت به نقش مهم و ارزنده‌ای که تدسیس حقوقی مرور زمان در حل و فصل پرونده‌های کیفری دارد، نمی‌توان چنین قوانین مهمی را نادیده گرفت و از فواید عملی آن چشم پوشید. بنابراین، در بقای قوانین مرور زمان و مشروعیت آن در قلمرو قوانین عرفی می‌توان چنین اظهارنظر کرد:

الف- نظریه شورای نگهبان فقط در امور حقوقی است و به امور کیفری تسری ندارد و همچنین مشکل است که بپذیریم که در باب تعزیرات، مرور زمان از لحاظ شرعی مشکل داشته است.

ب- مقررات قانون مجازات عمومی در خصوص سقوط مجازات‌ها به علت حصول مرور زمان در هیچ‌یک از قوانین موضوعه مملکتی به‌طور صریح و ضمنی نسخ نشده است تا بتوان تأسیس حقوقی مرور زمان را از بین رفته پنداشت. قول مشهور فقها در مورد مرور زمان شامل موارد زیر نمی‌شود:

الف) حقوق مالی اشخاص؛

ب) حدود، قصاص، دیات و تعزیراتی که نوع و مقدار آن از طرف شارع معین گردیده است.

ج) در داری‌های جزایی، مشکلات عملی زیادی به وجود می‌آورد و تهیه دلایل نیز مشکل می‌شود. در مسائل حقوقی، اولاً: براساس قاعده اقدام، ثانیاً: براساس قاعده اعراض، ثالثاً: براساس نفی عسر و حرج، این تأسیس پذیرفته می‌شود.

انواع مرور زمان

الف- مرور زمان تعقیب:

یعنی اگر مدتی بگذرد مجرم مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد. بنابراین، گذشت زمانی را که پس از آن مجرم قابل تعقیب نباشد مرور زمان تعقیب می‌گویند. در مواد (۱۷۳) ق. آ. د. ک و ماده (۴۹) ق. مجازات عمومی سابق، جرایم مشمول مرور زمان و مواعد متعلقه کاملاً مشخص و احصا شده بود که مانع از تفاسیر مختلف مقامات قضایی بود و باعث می‌شد که مقررات مرور زمان نیز به موقع اجرا شوند؛ درحالی که در قانون فعلی، جرایم مشمول مرور زمان به‌طور واضح مشخص و احصا نشده و در نتیجه، موجب مشکلات عملی در دادرسی‌ها جزایی خواهد شد.

ب: مرور زمان اجرای حکم یا مجازات:

گاهی تعقیب صورت می‌گیرد و محکومیت می‌شود، لیکن به لحاظ مرور زمان، مجازات مورد حکم اجرا نمی‌شود، در قانون مجازات عمومی، مدت مرور زمان اجرا بیشتر از مرور زمان تعقیب بود؛ چون در مرحله اجرا، مجرم محکومیت حاصل کرده بود، درحالی که در قانون جدید، موارد فرق نمی‌کند. (ماده ۱۷۴ ق. آ. د)

حکم و مرور زمان:

اولاً: کلیه قوانین راجع به مرور زمان کیفری، ناظر به نظم عمومی بوده و جنبه عام و کلی دارد. اما در این که مصادیق آن در قانون مجازات اسلامی هر کدام است، اختلاف نظر وجود دارد. آنچه به نظر مرجع می‌رسد این است که مجازات بازدارنده این اقدامات تأمینی و تربیتی همان است که در قسمت تعزیرات ق. م. آ آمده است و مواردی غیر از حدود، قصاص و دیات را شامل می‌شود. در نتیجه، قضات دادگستری و متهمین حق ندارند این نوع قوانین را نایده گرفته و خلاف آن عمل کنند. ثانیاً: مراجع

کیفری مکلفاند رأساً به مرور زمان توجه کنند؛ هرچند از طرف متهم ایرادی نشده باشد. ثالثاً: مسئله ایراد مرور زمان در تمام مراحل دادرسی کیفری مسموع است، و مواد (۱۷۳) و (۱۷۴) اعمال می‌شود. رابعاً: در ق. آ. د. ک جدید، مرور زمان صرفاً در جرایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جاری است. خامساً: صدور قرار موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرا، مانع استعفاءی حقوق شاکی یا مدعی خصوصی نخواهد بود.

مبدأ مرور زمان:

منظور از مبدأ مرور زمان، تاریخ شروع آن است. تشخیص این تاریخ مهم است؛ زیرا از این تاریخ، مرور زمان شروع می‌شود و جریان می‌یابد. از لحاظ منطقی و عقل سلیم، مبدأ مرور زمان تاریخ وقوع جرم است. ماده (۵۰) ق. مجازات عمومی سابق در ق. آ. د. ک طبق ماده (۱۷۳)، مبدأ مرور زمان در محله تعقیب از تاریخ وقوع جرم و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی، و در مرحله اجرا از تاریخ قطعیت حکم، شروع می‌شود. (ماده ۱۷۴ ق. آ. د. ک) تشخیص تاریخ وقوع جرم آنی ساده است؛ ولی در جرایم مستمر مثل توقیف غیرقانونی و اخفای مال مسروقه، مرور زمان از افرادی روزی که مال مسروقه از ید مخفی کننده خارج می‌شود و در جرایم اعتیادی مثل قوادی طبق قواعد کلی، مرور زمان از تاریخ ارتکاب آخرین عملی که برای تحقق جرم ضرورت دارد، شروع می‌شود.

انقطاع مرور زمان

هر اقدام تعقیبی که توسط قطع مرور زمان می‌شود. در مقررات فعلی نسبت به انقطاع مرور زمان به مطلبی اشاره نشده است. شایان ذکر است که فقط اقدام تعقیبی مقامات قضایی می‌تواند قاطع مرور زمان کیفری باشد، نه اقدامات مراجع قضایی غیرصالح و یا دفاتر مراجع قضایی مربوط (مدیردفتر)

تعلیق مرور زمان:

در مواردی که تعقیب یک امر جزایی موکول به اجازه مراجع معیت یا منوط به رسیدگی و تعیین تکلیف موضوع خاص در مراجع صالح دیگر باشد، جریان مرور زمان متوقف می‌گردد؛ و مدتی که تعقیب امر جزایی به علت مذکور معلق می‌ماند جزء مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود. علل تعلیق از جمله علل قضایی، مثل اجازه برای رفع مصونیت نماینده مجلس، علل عمل مثل اشغال کشور به وسیله قوای خارجی در جنگ، و علل قانونی مثل فرا رسیدن وضع حمل زن حامله ماده (۲۸۸) ق. آ. د. ک. جنون اداری متهم.

اثر مرور زمان:

کلاً آثار محکومیت را از نظر مجازات از بین می‌برد؛ مثلاً مقررات تکرار جرم را نمی‌شود و در مورد

این شخص که جرم او مشمول مرور زمان شده است اجرا کرد. جرم مشمول مرور زمان به کلی از سجل کیفری او پاک می‌شود.

نتیجه:

بنابراین، مرور زمان مذکور در قوانین آیین دادرسی کیفری و مجازات عمومی مربوط به مجازات‌های ارضیه یعنی مجازات‌های مقرر از طرف حکومت، برای حفظ نظام است و در حقیقت چیز جز سقوط مجازات با تحقق شرایط قانونی آن نیست و شامل حدود، قصاص و دیات و تعزیراتی که نوع و میزان آن از طرف شارع مقدس تعیین گردیده است، نمی‌شود و فقهای شورای نگهبان همه آن را مخالف شرع اعلام نکرده‌اند و صریح و یا ضمنی نیز نسخ نشده است و قانوناً باقی است و مقررات مربوط به آن لازم‌الاجرا می‌باشد. نکته دیگر اینکه، مجازات‌های مقرر برای جرایم جعل اسناد، مدارک عالی و غیررسمی و... به نحو مندرج در ق. مجازات اسلامی، کلاً جنبه بازدارنده داشته و در صورت تحقق شرایط لازم مشمول مرور زمان مقرر در فصل ششم باب اول قانون آ. د. دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌باشد. به عبارت دیگر، مواد (۱۷۳ تا ۱۷۶) ق. آ. د. ک، شامل بخش تعزیرات هم می‌گردد.

پی‌نوشت:

۱- مأخذ: مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۷، صمد حسرتی، (تخلیص از: مهتاب غیاثوند

فرد)

برنامه‌ها و روش‌های آموزشی کارآموزان قضایی

قسمت اول

(اداره کل بدو خدمت معاونت آموزش قوه قضاییه)

مقدمه:

الف) لزوم تحول در نظام آموزش کارآموزان قضایی

تنوع در سطوح آموزشی، اختلاف سلیق و استعدادها و ناهمگونی توان فراگیری کارآموزان از یک سو و تحولات سریع اجتماعی، رشد فزاینده جرایم، گسترش روز افزون دعاوی و در پی آن توسعه چشمگیر علوم قضایی از سوی دیگر، ایجاب می‌نماید تا ضمن بازنگری در روش‌های سنتی، نظام آموزشی به گونه‌ای طراحی شود که ضمن بهره‌مندی از انعطاف، پویایی، خلاقیت و نوآوری، نیازهای موجود قوه قضاییه در بخش بهسازی نیروی انسانی را تأمین کند. آموزش‌ها باید به نحوی باشد که آثار مفید آن در تربیت قضات شایسته و کارآمد به صورت ملموس و عینی ظاهر شود. همکاری اداره کل گزینش و استخدام قضات در راستای نیل به این هدف بسیار مؤثر و حائز اهمیت است؛ زیرا ویژگی‌های فردی و شخصیتی کارآموزان و استعدادها و توانایی‌های آنان در فراگیری علوم کاربردی قضایی و به کارگیری نکات تربیتی، نقش تعیین کننده دارد.

در راستای تغییر سیستم آموزشی و کارآمد نمودن آن متناسب با نیازهای عمومی جامعه اسلامی – با توکل به خدای متعال – اقدامات ذیل انجام شده است:

۱- شناخت و تدوین اهداف کارآموزی:

دلیل وجودی هر سیستم آموزشی، تحقق بخشیدن به هدف‌های آن نظام است. اگر هدف‌های موردنظر به درستی تحلیل و اولویت‌های آن به روشنی تعیین و تصریح نشده باشد، امکان حرکت و فعالیت صحیح و درنهایت، تحقق هدف‌های آموزشی در درون آن نظام غیرممکن خواهد بود؛ زیرا براساس هدف‌های آموزشی است که برنامه‌ریزی آموزشی صورت می‌گیرد.^(۱)

اهداف کارآموزی را می‌توان به شرح ذیل خلاصه نمود:

- ۱-۱ ارتقای دانش قضایی کارآموزان قضایی.
- ۱-۲ ایجاد مهارت‌های شغلی متناسب با مأموریت محوله.
- ۱-۳ تقویت ابعاد اخلاقی و تربیتی کارآموزان.
- ۱-۴ افزایش معلومات عمومی مرتبط با اقتضائات شغلی آنان.

۲- نیاز به سنجی آموزش از طریق:

- ۲-۱ برگزاری جلسات عمومی اساتید بخش‌های مختلف کارآموزی (علمی، کارگاهی و مشاوره) و استفاده از نظریات آنان.
- ۲-۲ برگزاری جلسات گروه‌های علمی اساتید به منظور شناخت موضوعات ضروری آموزشی، سرفصل‌های درسی و شیوه‌های مؤثر تدریس.
- ۲-۳ استعلام کتبی از اساتید و جمع‌آوری و استفاده از نظریات تفصیلی آنان.
- ۲-۴ استفاده از نقطه نظرات دست‌اندرکاران آموزش قضات.
- ۲-۵ استماع نقطه‌نظرات کارآموزان قضایی با استقبال از نظریه‌های فردی و تشکیل جلسه با نمایندگان کارآموزان و بهره‌برداری از دیدگاه‌های آنان.
- ۲-۶ تحقیق کتابخانه‌ای و استفاده از منابع علمی و کتب آموزشی.
- ۲-۷ تبادل نظر با اساتید و کارشناسان خارج از قوه قضاییه از قبیل مراکز دانشگاهی و مراکز علمی دولتی.

۳- طراحی شیوه‌های متنوع تدریس:

نتایج به‌دست آمده از تحقیقاتی که به عمل آمد، بیانگر این واقعیت بود که به‌کارگیری شیوه‌ای واحد و یکنواخت در امر کارآموزی نه تنها کافی نیست، بلکه در پاره‌ای موارد آثار و پیامدهای منفی را به دنبال دارد. براین اساس و با کمک کارشناسان و اساتید محترم، شیوه‌های متنوعی در کارآموزی قضایی پیش‌بینی شده است که در کنار یکدیگر، نظم نویت آموزش را در بخش کارآموزی قضایی تشکیل می‌دهد.

ب) ضرورت تبیین نظام نوین آموزش کارآموزان قضایی

تبیین نظام جدید برای اساتید و کارآموزان از دو جهت حائز اهمیت است:

- ۱- زمینه مطالعه، تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی شیوه‌های پیش‌بینی شده را ایجاد می‌کند.
- ۲- اساتید را با نظام کلی آموزشی آشنا نموده و کمک می‌کند تا تلاش‌های آنان هماهنگ و همسو با این سیستم جامع باشد؛ به این ترتیب از اقدامات موازی و معارض که گاهی موجب خنثی سازی فعالیت‌های آموزشی می‌شود، جلوگیری به عمل می‌آید.
- ۳- با قرار دادن کارآموزان در فضای برنامه‌های و اقدامات آموزشی، امکان استفاده و بهره‌مندی هرچه بیشتر آنان را از فرصت‌های ایجاد شده فراهم می‌کند.

بخش اول: برنامه‌های آموزشی

بخش اول: برنامه‌های آموزشی از نظر محتوا

همچنان که در اهداف کارآموزی ذکر شد، فراگیران بایستی در طول دوره از جهات مختلف دانش قضایی، اطلاعات عمومی، مهارت شغلی و ابعاد تربیتی، توانایی‌های خود را افزایش دهند. به همین ترتیب منظور، برنامه‌های آموزشی از نظر محتوا به گونه‌ای طراحی شده است که اهداف مذکور را تأمین کند. از این جهت، برنامه‌های کارآموزی را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

الف) برنامه‌های اصلی:

محتوای برنامه‌های اصلی: تأمین کننده دو هدف اول کارآموزی، یعنی ارتقای دانش قضایی و ایجاد مهارت‌های شغلی است. تدریس موضوعات این بخش در چهار رسته کلی: حقوق خصوصی، حقوق جزا، فقه و آداب القضاء و کشف علمی جرم و پزشکی قانونی صورت می‌گیرد. عناوین درس‌ها و ضرایب آنها در روش آموزش علمی بیان خواهد شد. در کارورزی و آموزش مشاوره نیز غالباً محتوای این برنامه‌ها مرود توجه قرار می‌گیرد.

ب) برنامه‌های جنبی (امور فوق برنامه):

منظور از برنامه‌های جنبی (امور فوق برنامه) موضوعاتی است که فراگیری آنها موجب تقویت ابعاد اخلاقی و تربیتی کارآموزان و افزایش معلومات عمومی مرتبط با انتقضات شغلی آنان می‌گردد. بنابراین، برنامه‌های جنبی، هدف‌های سوم و چهارم کارآموزی را که در مقدمه ذکر شد، تأمین خواهد نمود. نباید از نظر دور داشت که اهمیت این اهداف کمتر از اهداف دیگر نیست. براین اساس، امور فوق برنامه، ارزش و اعتباری همسان با برنامه‌های اصلی دارد.

امور فوق برنامه در دو بخش اختیاری و الزامی به شرح ذیل در آموزش

الف) دروس الزامی

ردیف	عنوان درس	ارزش واحدی	ساعت تدریس
۱	درس اخلاقی	یک واحد	۱۶ ساعت
۲	آیین نگارش حقوقی	یک واحد	۱۶ ساعت
۳	آشنایی با رایانه و اینترنت	یک واحد	۲۰ ساعت
۴	کار تحقیقی	یک واحد	-
۵	مدیریت قضایی	یک واحد	۲۰ ساعت

ب) دروس اختیاری

ردیف	عنوان درس	ارزش واحدی	ساعت تدریس
۱	آموزش قرآن	یک واحد	۱۶ ساعت
۲	آشنایی با احکام اسلامی	یک واحد	۱۶ ساعت
۳	تشکیلات اداری و بودجه قوه قضاییه	یک واحد	۱۶ ساعت
۴	ادبیات فارسی	یک واحد	۱۶ ساعت
۵	خوشنویسی	یک واحد	۲۰ ساعت

عمل پیش‌بینی شده است:

فصل دوم: برنامه‌های آموزشی از نظر توانایی‌ها، امکانات، علایق و استعداد

فراگیران

تنوع در برنامه‌های آموزشی حتی‌الامکان در نظر گرفته شده است، تا کلیه کارآموزان قضایی، متناسب با توانمندی‌ها، علایق، استعدادها و امکانات خود بتوانند از خدمات ارائه شده بهره‌مند شوند. به همین منظور، برنامه از دو جهت تقسیم شده است:

اول: دوره‌های پیش‌نیاز، عمومی و تخصصی:

الف) دوره‌های پیش‌نیاز: همه کارآموزان در تمامی دروس در یک سطح نیستند؛ برخی از آنان به رغم اینکه آزمون ورودی را با موفقیت گذرانده‌اند و از میانگین بالای نمرات برخوردار هستند، مع‌الوصف در پاره‌ای از دروس ضعیف می‌باشند و همین امر موجب ناهمگونی سطح کلاسها می‌شود. به‌منظور رفع این اشکال، برای کارآموزانی که در برخی موارد آزمون ورودی امتیاز پایین‌تر از دوازده کسب نموده‌اند، آموزش پیش‌نیاز آن درس به‌صورت غیرحضوری برگزار می‌شود، تا کارآموز بتواند از این نظر خود را به سطح علمی سایر کارآموزان هم دوره‌ای نزدیک نماید.

ب) دوره‌های عمومی: کلیه کارآموزان باید دوره عمومی کارآموزی را بگذرانند. برگزاری دوره عمومی، کارآموز را برای قضاوت آماده می‌کند. این دوره که به عنوان «دوره کارآموزی» مشهور است، به مدت یک سال می‌باشد.

ج) دوره تخصصی: برخی از کارآموزان به دلیل داشتن شرایطی خاص، علاوه بر شرکت در دوره‌های عمومی کارآموزی، می‌توانند دوره‌ای تخصصی را نیز بگذرانند، تا در یک رشته خاص از توانایی علمی و مهارت قضایی بیشتری برخوردار شوند. حد نصاب تشکیل دوره ده نفر می‌باشد و چنانچه تعداد کارآموزان واجد شرایط به حد نصاب نرسد، دوره به‌صورت غیرحضوری برگزار می‌شود.

دوره‌های تخصصی در دو رشته حقوق جزا و حقوق خصوصی می‌باشد و واجدین شرایط عبارتند از:

- ۱- افرادی که به‌صورت توأم دارای تحصیلات حوزوی و دانشگاهی در حد کارشناسی هستند.
 - ۲- کارآموزان دارای دانشنامه کارشناسی ارشد از دانشگاه‌های دولتی یا دانشگاه امام صادق (ع) در یکی از رشته‌های حقوق خصوصی یا حقوق جزا و جرم‌شناسی.
 - ۳- کارآموزان روحانی فارغ‌التحصیلان رشته تخصصی قضاء.
 - ۴- دانشجویان دوره دکترا در یکی از رشته‌های حقوق خصوصی یا حقوق جزا.
- حد نصاب تشکیل این دوره‌ها ده نفر می‌باشد و نیز دروس فوق برنامه، متناسب با مقتضیات دوره اجرا می‌شود.

دوم: برنامه‌های الزامی و اختیاری:

برخی از مواد آموزشی و یا تربیتی، از چنان اهمیتی برخوردار هستند که ترک آن موجب اخلاف در آموزش خواهد بود. به همین جهت، کلیه کارآموزان مکلف هستند که آنها را با موفقیت بگذرانند.

برنامه‌های الزامی کارآموزی قضایی عبارت است از:

الف: کلیه مواد آموزشی که در برنامه‌های اصلی پیش‌بینی شده است.

ب: دروس الزامی برنامه‌های جنبی (فوق برنامه).

برنامه‌های اختیاری کارآموزان که در امور فوق برنامه پیش‌بینی شده است، متنوع خواهد بود و کارآموز براساس علاقه و نیاز حداقل سه واحد از آنها را انتخاب می‌کند. شرکت کارآموزان در همه دروس و برنامه‌های اختیاری از قبیل مناسب‌های مذهبی و کنفرانس‌های مذهبی و کنفرانس‌های علمی بلامانع است؛ لکن تنها امتیاز مربوط، سه واحد از این برنامه‌ها در معدل کارآموز می‌آید.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شعبانی، دکتر حسن، مهارت‌های آموزشی و پرورشی (روش‌ها و فنون تدریس)، انتشارات سمت، چاپ یازدهم، ص ۱۳۷.
- ۲- رجوع کنید به: بند اول.

اخلاق قضایی

اشاره: متن بیانات حضرت آیت الله فاضل لنکرانی در دیدار با کارآموزان قضایی
اداره کل آموزش روحانیون قوه قضاییه (۱۳۸۱/۹/۲۷)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام على سيدنا و مولانا و نبينا
ابى القاسم محمد (ص) و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما الله تعالى فى الارضين و
الله على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

از اینکه برادران عزیز و سروران محترم در خدمت جناب آقای یزدی به اینجا نشریف آوردند و ما
را از نزدیک به فیض زیارت ایشان نائل کردند، صمیمانه تشکر می کنم و به مناسبت اینکه در یروز، روز
ولادت حضرت ثامن الحجج، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده به همه آقایان تبریک و تهنیت عرض
می کنم.

مسئله قضا در اسلام شاید از یک دو بعد مهمترین مسئله اسلامی باشد. برای اینکه خصوصیات و
اموری را در قاضی ذکر می کنند و مسائلی را مطرح می کنند که اصلاً شاید آن مسائل در خواب هم برای

انسان پیش نیاید. اما به لحاظ اهمیت مسئله قضا، این خصوصیات را در کتاب فقه، همان طوری که ملاحظه فرموده‌اید، ذکر می‌کنند؛ مثلاً در همین بحث قضا، کتاب القضا، می‌گویند که مدعی و منکر وقتی که در محضر قاضی و رئیس دادگاه نشستند، قاضی اصلاً این حق را ندارد که حتی در نگاهش هم تبعیض قائل شود، یعنی به یکی از این دو تا بیشتر از دیگری نگاه کند. در مسئله قضاوت اینها چه فرقی می‌کند؟ اگر فرض کنیم که بر طبق همان نظر واقعی قاضی است، چه فرقی می‌کند که در نگاهش تبعیض واقع شود، به یکی از مدعی یا منکر بیشتر نگاه کند، تا چه برسد به اینکه بیشتر احترام کند، تا چه برسد به اینکه بیشتر احترام کند یا اینکه سابقه آشنایی خودش را اعمال کند که طرف دیگر متوجه شود. در اسلام از تمام اینها، آنها منع شده است؛ و تا این درجه جلوگیری شده که مبادا یک حقی ولو خیلی ولو اینکه در باطن هم حقی نیست، ولی به آن کسی که توجه بیشتر می‌کنیم آن طرف دیگر در پیش خودش می‌گوید که لابد قاضی عنایت بیشتری به او دارد، توجه به این دارد و وقتی که می‌خواهد حکم دهد رعایت واقعی شرع را حتماً نمی‌کند و خدای نکرده رعایت این را می‌خواهد داشته باشد. درحالی که مقصودم این نیست، ولی همین عمل چون مشعر به این معناست، در اسلام جلوی آن را گرفته‌اند؛ از طرفی دیگر، می‌دانید که مسئله قضا در اسلام آنقدر اهمیت دارد که امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) با اینکه خودشان در مسند حکومت قرار داشت، حکومت در دست امیرالمؤمنین بود، معذلک وقتی با کسی اختلاف پیدا کرد و آن شخص ادعا کرد، هر دو پیش قاضی رفتند، با اینکه خود وی حاکم بود، رئیس کل ملک بود، مصدر امر بود، معذلک وقتی که تناقض واقع شد، رفتند پیش قاضی تا قاضی حکم کند که آیا حق به نفع امیرالمؤمنین است یا به نفع آن طرف دیگر است. این کشف تشریح می‌کند که

مسئله قضا در اسلام از یک اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این یک درسی به ما می‌دهد؛ و آن درس این است که بعد از آن که این انقلاب تحقق پیدا کرد، برکات این انقلاب را هم از نزدیک دیده‌ایم و از این به بعد هم می‌بینیم، به هر حال ما همه ملتزم به این انقلابیم خودتان هم می‌گویید التزام و نشانه التزام به لوازمش است. اگر کسی به یک مسئله‌ای ملتزم شد به لوازمش هم باید ملتزم شود. خوب حکومت اسلامی، آن هم حکومت اسلامی واقعی، که عبارت است از حکومت تشیع است؛ تنها در این جهان پهناور، آن هم در یک مقطع کوچکی، در یک مقطع مکانی کوچکی به نام ایران حکومت تشیع برقرار شده. خوب این حکومت تشیع یا باید بگوییم که اصلاً مسئله قضایی لازم ندارد، که یک چنین چیزی نمی‌شود؛ و اگر لزوم دارد، پس چه کسی باید مسئولیت این کار را به عهده بگیرد. اینکه هر کس بخواهد از خودش رفع تکلیف کند و بگوید که این مسئولیت را بر عهده نمی‌گیرم، خوب این طبعاً یک وقت منجر به این می‌شود که مجموعه یا نزدیک به مجموعه افراد نابابی وارد می‌شوند. حالا افراد ناباب وقتی که مسئولیت قضایی یک حکومت تشیع را بر عهده گرفتند چون ناباب هستند چه بسا لطافات خیلی فراوانی به این حکومت وارد می‌شود. این یک مسئله‌ای است که باید به آن فکر کرد. یک روزی یادم می‌آید که من همین جا نشسته بودم و یک آقای که اسمش هم یادم نمی‌آمد چه بود، یک آقای محترمی بود و در مسئله قضا وارد بود، آمد و گفت: من با اینها سالها در مسئله قضا وارد بودم اما حالا از امور قضایی می‌خواهم بیرون بروم. گفتن که خوب همه مسائل به کنار، ولی تو این فکر را کرده ای که اگر تو کنار بروی چه کسی جای تو را پر می‌کند. اگر کسی بهتر از تو جای تو را پر می‌کند بحثی نیست، ولی یک چنین چیزی نیست. یک فردی می‌آید که مسلم به پای تو نمی‌رسد. اگر ناباب هم نباشد، صلاحیت کامل ندارد. خوب آن وقت چطور به خودتان اجازه می‌دهد که حق انجام چنین کاری را دارید؟ از یک طرف حکومت اسلامی هستید و مسئولیت قضایی هم به عهده گرفته‌اید، صلاحیت هم دارید؛ از یک طرف می‌خواهید از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنید جمعش چطوری می‌شود؟ این مسئله‌ای است که انسان باید درباره آن فکر کند. اینقدر در حکومت اسلامی مسئله حساس است که گاهی وقت‌ها در صحبت‌هایم تعبیر می‌کنم که این نظافت‌چیها که در کوچه‌ها کار می‌کنند، اینها می‌توانند به کار خودشان

قصد عبادت کنند، همان کوچه‌های مسلمانان را که نظافت می‌کنند به قصدی که به جامعه اسلامی خدمت کنند، همین عبادت است. آیا اگر این عبادت است و این قضای با این اهمیت و حساسیت در یک حکومت آن هم تنها حکومت تشیع، آن هم در یک مقطع مکانی کوچک در این جهان پهناور، به نام ایران یک حکومت اسلامی به معنای واقعی به معنای شیعی در آن برقرار است آیا ما وظیفه نداریم هر چه بیشتر به این حکومت خدمت کنیم؟ آیا وظیفه نداریم که هر کاری که از عهده ما ساخته است و هر مدتی که از عهده ما ساخته است. و هر کسی که خودش می‌داند بهتر هم می‌داند این معنا را که چه خدمتی از او ساخته است را در رابطه با حکومت انجام دهد؟ این خدمت به اسلام و خدمت به تشیع است. اینجا مملکت کفر نیست که انسان بخواهد خدای ناکرده در مسئله قضایی آن وارد شود و بخواهد تنازع بین زید و عمری را که هر دو کافرند برطرف کند. این یک مملکت اسلامی است و قضای آن هم قضای اسلامی است. لذا برادران عزیز این را جدی عرض می‌کنم، حالا از ما هم گذشته و شاید صلاحیت آن برای ما نبوده، من به خود کاری ندارم، ولی شما و آن کسی که احساس می‌کند به درد تشکیلات قضایی می‌خورد، به عنوان خدمت به اسلام، به عنوان خدمت به حکومت تشیع باید آن را به عهده بگیرد و فکر کند که اگر به عهده نگیرد چه کسی عهده می‌گیرد، یا باید زمین بماند که زمین ماندنی نیست، یا باید یک فرد نابابی که معتقد به هیچ چیزی نیست یا عقاید درستی ندارد، بخواهد متصدی شود. اگر این‌طور باشد هزاران مفسده در کار می‌آید که حکومت نمی‌تواند دوام داشته باشد لذا آنهایی که صلاحیت دارند و آنهایی که بین هم و بین خدا، صلاحیت در خودشان می‌بینند مخصوصاً از این دوره های کارآموزی علمی و تئوری و عملی خوب استفاده کرده‌اند، حالا ممکن است افرادی باشند که روحیه قضایی در آنها نباشد و به هیچ وجه، یعنی ده سال کارآموزی کند این اصلاً قاضی نمی‌شود. این روحیه، روحیه‌ای نیست که بتواند قضاوت کند. من اینجا یک داستانی را مجبوراً برای شما عرض می‌کنم با اینکه گفتن آن برای من خیلی سخت است ولی مجبورم عرض کنم. به عنوان شاهد خودم در آن زمان که تازه انقلاب پیروز شده بودم و حضرت امام (قدس سره) در قم تشریف داشتند، هنوز تهران نرفته بودند. در قم دادگاه انقلابی درست شده بود و رئیسی داشت و تشکیلاتی، آن رئیس دادگاه انقلاب هم به نظر امام رسیده بود که او دادستان عمومی کشور شود در نتیجه، دادگاه قم بدون رئیس می‌ماند، آن هم قم به آن سوابق با آن خصوصیت، دادگاه انقلابش بدون متصدی باشد اصلاً درست نیست. یکی روزی امام به من فرمودند که فالانی، گفتن بله، گفتند ما مثلاً زید را می‌خواهیم بفرستیم تهران به عنوان دادستان انقلاب، ممکن است شما یکی دو ماهی این دادگاه انقلاب را اداره کنید تا من یک کسی را با فکر و تأمل انتخاب کنم! گفتم چه مانعی دارد. شما امری بفرمایید آن را اطاعت می‌کنم. همین جا نزدیک راه آهن مرکز کرمان بود. بنده

شدم رئیس دادگاه انقلاب. یک روز یک پاسبانی را آوردند و در آنجا که معلوم شد آن پاسبان چهل و پنج روز در زندان بوده و آن روز، روز محاکمه او بود. این پاسبان خیلی قوی هیکل و بلند قامت و سنگین بود. شاید مثلاً حدود صد و پنجاه کیلو وزنش بود. من دیدم که دو تا زن هم آن کنار ایستاده‌اند. پرسیدم که این زنها چه کار دارند، گفتند یکی زن این پاسبان است و یکی هم دخترش. بعد یک عده دیگر آمدند که معلوم شد اینها شاکی پاسبان هستند، شکایتش آمدند، هم زن بودند. هم مرد، شاید هفت یا هشت نفر بودند. آنها تک‌تک آمدند و شکایت کردند و شکایتشان این بود که ایشان در یکی از روزهای پر سر و صدا از خانه آمده بود بیرون و در کوچه اسلحه خود را در آورده و روی مردم اسلحه کشیده است. البته کسی را نکشته بود فقط تهدید کرده بود. من به فکر فرو رفتن که منشأ این کار چه بوده. پاسبان را هم من نمی‌شناختم. یکی از شکات را صدا زدم که شما گفتید که این پاسبان یا اسلحه آمد و ما را تهدید کرد، منشأ آن، این بوده که اختلافی با خانواده این پاسبان داشته‌اند. اصلاً به مسئله تظاهراتی که در آن زمان معمول بود هیچ ارتباطی نداشته است. شاکی دوم را آوردم دیدم، آن هم همین حرف‌ها را می‌زند. بعد من فکر کردم که او کارش مربوط به مسئله تظاهرات نیست، اینها یک اختلافی با خانواده او از جهات همسایگی داشتند و این مسئله در آن ارتباط است، نه در ارتباط با انقلاب و مقدمات انقلاب. اتفاقاً یک مستشاری داشتم، که آن مستشار هم یکی از قضات دادگستری بود. خودش می‌گفت که من بیست و پنج سال در مسئله قضا کار کرده‌ام؛ آن هم کنار من نشسته بود، بعد من شاکی اول را خواستم و گفتم که این‌طوری که من حدس می‌زنم، ایشان درست است تهدید کرده، اولاً: کسی را که نکشته است و ثانیاً: تهدیدش هم مربوط به مسائل داخلی خانواده‌اش با همسایه‌ها بود، نه اینکه مربوط به تظاهراتی که بین ما معمول است که با دولت مخالفیم. گفت بله، همین‌طور بوده. گفتم اگر همین‌طور بوده من خواهش می‌کنم از شما از شکایت خودت صرف‌نظر کنید. کمی فکر کرد و گفت من صرف‌نظر کردم. شاکی دوم آمد و بالاخره از تمام اینها رضایت گرفتیم تا یک نفر ماند. یک پیرمردی بود و آمد و من به او گفتم آن‌طوری که من حدس می‌زنم مسئله تظاهرات دولتی ارتباطی ندارد، این یک مسئله محلی همسایگی بوده. گفت می‌گویید چه کنم. گفتم من می‌گویم از شکایت صرف‌نظر کنی و از ایشان بگذرد. گفت من از شکایت صرف‌نظر نمی‌کنم، گفتم باشد. گفتم که آن دو تا زنی که آن گوشه ایستاده‌اند را می‌شناسی؟ گفت بله! یکی زنش است دیگری دخترش. گفتم که نظر شما چیه، گفت نظر من این است که این پاسبان لاقلاً باید زندان برود. حالا اگر مثلاً مسائل دیگر ندارد زندان را باید برود. گفتم که اگر این پاسبان رفت زندان، زن و بچه او منحرف شدند، تو جواب رسول خدا را می‌دهی؟ اگر حضری بدهی ما حکم می‌کنیم که تو برود زندان. فکری کرد و گفتنش که نه، من نمی‌توانم جواب رسول خدا را بدهم. گفتم حالا که جواب رسول خدا را نمی‌توانی بدهی، چون فکر می‌کنی که اگر او به زندان برود، زن و بچه

او خدای نکرده ممکن است منحرف شوند، پس از او بگذرد. گفت از او گذشتم، بعد به آن رفیقم که قاضی بود گفتم که بنویس که آن پاسبان (چون از او پرسیدم که شما چند روز در زندان بودید، گفت من چهل و پنج روز در زندان بودم) محکوم به چهل و پنج روز را گذارنده است، پس همین الان می‌تواند به منزل خودش برود، دیگر ما با او کاری نداریم، او هم نوشت. بعد آن پاسبان افتاد به دست و پای ما و بساطی به پا کرد. مقصودم این است که آن قاضی بیست و پنج ساله که در کنار من بود خودش می‌گفت، برحسب اقرار خودش، گفت من بیست و پنج سال قضاوت کردم، اما به این نکته‌ای که شما پیدا کردید، توجه نکردید، توجه نکردم و اگر من بودم یک حکم دیگری درباره او صادر می‌کردم. اما حالا متوجه شدم که حق با شماست و باید همین‌طور حکم داد. حکم داد که چهل و پنج روز زندان باشد و چون زندان را گذرانده پس باید برود به منزلش. او هم از همان جلسه دادگاه دست زن و بچه‌اش را گرفت و رفت. شکات هم با رضایت رفتند. انشاءالله با استعانت از خداوند تبارک و تعالی و با اینکه نیت‌هایتان خالصی باشد و هدفشان این باشد که هیچ کسی حق از او تضعیف نشود. انشاءالله خدا کمکتان می‌کند که در این راه بیش از پیش موفق و مؤید خواهید بود.

با من مجدداً از حضورتان تشکر می‌کنم و امیدوارم که در آینده در هر مسئولیتی که قرار می‌گیرید انشاءالله به نحو شرعی به تمام معنا بتواند انجام وظیفه کنید و خیر دنیا و آخرت نصیب شما شود، انشاءالله.

دائم الوضوء بودن

دیلمی از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید:

«هر کس وضویش را از دست بدهد و وضو نگیرد به من جفا کرده است، و کسی که وضویش را از دست بدهد و دوباره وضو بگیرد و حداقل دو رکعت نماز بخواند بر من جفا کرده، و هر کس وضویش را از دست داد تجدید وضو کرد و دو رکعت نماز خواند، و پس از آن دعا نکرد، بر من جفا کرده است و هر کس وضویش را از دست بدهد و پس از آن وضو بگیرد و نماز بخواند و دعا کند، و از حواج دنیا و آخرتش چیزی بخواهد و من اجابت نکنم، من به او جفا کرده‌ام و من خدای جفاکار نیستم.»^(۱)

پی‌نوشت:

۱- ارشاد القلوب، آخر باب ۱۳ و آخر باب ۲۰.

خود را بیازماییم!

سؤال (۱)

آقای (الف) به جرم کلاهبرداری به دو سال حبس محکوم می‌گردد. پس از قطعی شدن حکم، وی مدتی ناپدید می‌گردد، و به دنبال آن، پدر و مادر (الف) با مراجعه به پزشکی قانونی، جسد مجهول‌الهویه‌ای را به نام فرزند خود (الف) معرفی کرده و پس از تشریفات قانونی نسبت به آن اقدام و مراسم ختمی نیز در این رابطه برقرار نموده و با ارائه مدارک به دست آمده، از دادگاه درخواست منع پیگرد وی و در نتیجه، آزادی وثیقه را می‌نمایند. ۵ سال بعد، آقای (الف) به اتهام حمل پنج کیلوگرم تریاک، در منطقه‌ای دور افتاده دستگیر می‌شود و به حبس محکوم می‌گردد. از زندان برای همسر خود که در خانه پدری وی زندگی می‌کند نامه‌ای می‌نویسد. در نبود همسر وی، همسایه نامه را تحویل گرفته و با ملاحظه نام متوفا، با حالتی وحشت‌زده توجه سایرین را به خود جلب می‌نماید. پس از اجتماع اهالی محل، حقیقت کشف می‌شود و موضوع به اطلاع نیروهای انتظامی و سپس دادگاه می‌رسد. پرونده جهت صدور رأی برای کلیه افراد دخیل به شما به عنوان قاضی دادگاه ارجاع شده؛ با توجه به مواد قانونی، میزان محکومیت هر یک از انشای نمایید.

سؤال ۲)

آقای (الف) شکایتی علیه شرکت گاز بدین شرح مطرح نموده؛ شرکت مذکور پس از حفره پیاده‌روی نزدیک منزل وی نسبت به پر کردن آن اقدام نکرده و در نتیجه، فرزند نه ساله وی در ساعت بیست و یک شب گذشته به هنگام عبور، به داخل گودال افتاده و دچار شکستگی استخوان ساق پا و پیچیدگی مچ دست گردیده. نماینده شرکت گاز در دادگاه اظهار می‌دارد: که به دلیل پرداخت هزینه‌ای به شهرداری، مجوز لازم جهت این‌گونه امور دریافت می‌شود و پر کردن و مرمت آنها را شهرداری با دریافت این مبلغ به عهده می‌گیرد. نماینده شهرداری اظهار می‌دارد: هزینه دریافتی از بابت خسارتی است که به آسفالت خیابان وارد می‌شود و شهرداری فقط مرمت آسفالت را به عهده می‌گیرد و عملیات مرمت آسفالت معمولاً می‌بایستی پس از سپری شدن یک هفته از زمان پر کردن گوال‌های حفر شده انجام شود. اکنون با توجه به دفاعیات دو طرف، نسبت به اصدار رأی به عنوان مقام قضایی اقدام نمایید.

سؤال ۳)

آقای (الف) به جرم تهیه سند جعلی، محکوم به حبس می‌شود. که پس از اعتراض، دادگاه تجدیدنظر، به لحاظ کهنولت سن و عدم سوء سابقه، محکومیت وی را به جزای نقدی معادل سه میلیون ریال تخفیف می‌دهد.

محکوم در اجرای احکام با ارائه فیش بانکی مبنی بر پرداخت جزای نقدی آزادی کفیل را درخواست می‌نماید. در بررسی‌های بعدی در واحد امور مالی اختلافی فی مابین فیش ارائه شده از ناحیه محکوم و صورت حساب ارائه شده بانک ملاحظه می‌شود؛ که پس از استعلام از بانک مشخص می‌گردد که فیش ارائه شد مبلغ سیدصد هزار ریال بوده که با دستکاری به مبلغ سه میلیون ریال جعل گردیده. در ابتدا احضار مجرم میسر نمی‌گردد، لیکن پس از احضار کفیل و راهنمایی وی، مجرم دستگیر می‌شود و به جرم اخیر خود اعتراف می‌نماید. با عنایت به مطالب بالا و صلاحیت دادگاه بدوی یا تجدیدنظر، نسبت به صدور رأی و اصلاح رأی بدوی اقدام نمایید.

سؤال ۴)

در یک خیابان دو طرفه، خودرو (الف) شرق به غرب در حال حرکت می‌باشد که قالیپاق آن از رینگ خودرو جدا شده و به سمت ماشین (ب) که از غرب به سمت شرق در حرکت بوده برخورد می‌نماید و با شدت گرفتن سرعت به هوا برخاسته و به صورت عابری به نام (ج) اصابت کرده و موجب جراحاتی روی صورت وی می‌گردد. راننده خودرو (الف) بدون توقف به مسیر خود ادامه می‌دهد و خودرو (ب)، آقای (ج) را به بیمارستان می‌رساند. پس از اقدامات درمانی، آقای (ج) علیه رانندگان هر دو خودرو شکایت می‌کند و پرونده امر به نزد شما ارجاع می‌شود، شما به عنوان قاضی دادگاه چگونه تصمیم می‌گیرید؟ اصدار رأی نمایید.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

فقیه ربانی، حکیم الهی، سالک الی الله

آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی*

بسم الله الرحمن الرحيم

سیدی و سندی و مولای و معتمدی، اطال الله بقاک و من کل سوء و قاک و رزقنی لقاک. مدتها بود از مجاری حالات سعادت آیات، اطلاعی نداشته و از آنجا هم کسی اطلاع نداده بود، تا آنکه چند یوم [روز] قبل به زیارت رقیمه [نامه] محترمه شرفیات گردیدم. باری، الحمد لله علی کل حال از (ذکر) سؤال شده بود، اگر چه زیاد است، ولی مناسب حال و مقام که در قرآن، منصوص و در کلمات معصومین سلام الله علیهم، مأثور است؛ ذکر یونسیه (لا اله الا انت، سبحانک انی کنت من الظالمین) است، که نتیجه آن در خود قرآن منصوص است: (فنجیناه من الغم و کذالک نجی المؤمنین). و چون غم سالک، خلاصی از سجن طبیعت است؛ باید این مقصد بزرگ منظور بوده باشد، که نتیجه نجات از سجن طبیعت، ارتقا به عالم قدس است؛ و بدیهی است که این قسم از نتایج، تابع لقلقه لسان نیست، توجه مخصوص با مذکور لازم دارد، و فنای در مذکور، نتیجه نجات از سجن طبیعت و ملازم با (بقاء الله) است؛ و مشایخ می فرمودند که اقلّ چهارصد مرتبه ذاکر در سجده باشد، که اشرف حالات عبودیت است، خیلی خوب است، خرده خرده باید زیاد شود. شاید بعضی که می شناسید، دو ساعت یا زیاده تر، این سجده را ادامه داده اند. بهترین اوقات، وقت سحر یا بعد از نماز عشا که وقت انحدر غذاست، که نه معده پر و نه چندان خالی و ضعیف است. و البته توجه به مذکور علی الاتصال لازم است، تا غلبه حال دست دهد، و روزنه به عالم ملکوت باز شود، و نفس مجرده مشهود گردد: (من عرف نفسه فقد عرف الله).

و آنچه مشایخ طریقتی در ذکر قلی اصرار دارند، برای همین است که در ذکر توجه تام غالباً دیر دست می دهد، ولی نقش در قبل بی توجه، یک مرتبه آن متصور نیست، پس اگر مستدام شود، البته زودتر غلبه حال رخ می دهد و این مطلبی که غرض شد، فقط برای سر توجه تام بود، نه آنکه غرض ترجیح ذکر قبلی است؛ بلکه همین ذکر لفظی که موافق شرعی است، و همچنین، نماز و دعا و زیارت هر کدام که با توجه باشد مؤثر است.

دیگر آنکه، هر کس خداخواه است، باید همیشه حاضر مع الله باشد، و لسان او از ذکر او، و قلب او از یاد او خالی نباشد ولو در بیت الخلاء؛ کما اینکه از دستور شارع و اذکاری که در بیت التخلیه وارد شده، انسان می فهمی، اهمیت یاد حق و ذکر او را.

و امثال جناب عالی که بحمد الله موفق به ارشاد خلق و سوق آنها الی الله هستید، اگر این مطلب محض حفظ مقام ربوبیت و نگاهداری نتایج زحمان انبیاء و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است، منافی با آنچه عرض شد نیست. ولی مع هذا، اوقات خلوات را متمحض برای حق قرار داده، و در توجه بکوش تا خرمنها گل برداری.

زیاده زحمت است، بنده زاده دست بورسی دارد. آقا زاده معظم و مکرم دامت تأییداته العالیه را عرض خلوص دارم.

* مأخذ: کتاب چهل نامه عرفانی، گردآورنده: یاور امیری.

والسلام علیکم و علی من یلوذ بکم
حره الجانب، محمدحسین الغری الاصفهانی

پاسخ به سؤالات «خود را بیازماییم» شماره قبل

سؤال ۱)

آقای (الف) مالک پلاک ثبتی شماره ۱۰۰، دادخواستی علیه آقای (ب) تحت عنوان غصب طرح می‌نماید...

پاسخ:

در صورتی که ملکی به صراحت قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۵۶، به عنوان کسب و پیشه یا تجارت توسط مالک یا نماینده قانونی او با تنظیم سند اجاره (رسمی - عادی) و یا حتی با رضایت بدون تنظیم قرارداد در اختیار متصرف یا مستأجر قرار گیرد، با استفاده کسبی نامبرده از ملک موصوف برای مشارالیه حق کسب و پیشه ایجاد گردد؛ در فرض سؤال، اگر آقای (ج) پرداخت اجور به آقای (الف) به عنوان مالک ملک و استفاده کسبی خود را از ملک به عنوان کارگاه ثابت کرده باشد طبعاً برحسب

صراحت این قانون نامبرده مالک حق و کسب و پیشه ملک موصوف بوده و لذا دعوای وی علیه آقای (الف) مبنی بر تنظیم سند رسمی اجاره محمول به صحت بوده و قاعدتاً دعوای خلع ید یا تصرف غیرقانونی مطرح شده از طرف آقای (ب) محکوم به رد و بطلان می‌باشد. اما در فرض آن که تصرف آقای (ج) در ملک متنازع‌فیه از ناحیه آقای (الف) باشد که ظاهراً با منطوق سؤال مطرح شده منافات دارد؛ برای اینکه در سؤال آمده است که قرارداد اجازه فی‌مابین (الف) و (ج) در سال ۶۵ منعقد شده درحالی که اشاره شده که آقای (ب) با ارائه رسید و مدارک پرداخت اجور از سال ۶۱ را به اثبات رسانده است.

به عبارت دیگر، تصرف آقای (ب) از ناحیه مالک، از تصرف آقای (ج) از ناحیه مشارالیه تقدم زمانی دارد. در صورتی می‌توان رأی به حقانیت آقای (ب) مبنی بر الزام مالک به تنظیم سند اجاره به نامبرده را نمود که در قرارداد تنظیمی بین (الف) و (ج)، آقای (ج) حق انتقال ملک را به دیگری داشته باشد؛ چون به صراحت ماده (۱۹) قانون مؤجر و مستأجر مصوب ۵۶، برخلاف مقررات مبحث اجازه قانون، مدنی مستأجر حق انتقال عین مستأجره به دیگری را ندارد مگر آن که در اجازه‌نامه حق انتقال به او داده شده باشد؛ که ظاهراً با بررسی سؤال مذکور و اینکه آقای (ج) صراحتاً مذاکره نموده و معنای مذاکره نیز به معنی رضایت نیم‌باشد؛ لذا در این فرض باید قائل به آن بود که توافقات آقای (ب) بر ملک موصوف بدون مجوز قانونی انجام شده و چون تصرف مال غیر بدون مجوز قانونی نیز در حکم غصب است. لذا در این فرض باید قابل بر آن بود که دعوای آقای (الف) محمول بر صحت بود که دعوای آقای (الف) محمول بر صحت بوده و در نتیجه، دعوای آقای (ب) مبنی بر تنظیم سند رسمی محکوم به بطلان خواهد بود.

سؤال ۲)

آقایان (الف) و (ب) هر دو در مغازه طلافروشی آقای (ج) مشغول به کار هستند.

پاسخ:

با توجه به تعریف بزه سرقت به‌طور کلی (ربودن مال غیر به‌طور متقلبانه) که مخفیانه بودن نیز از مصادیق بوده و ذکر آن به جای کلمه «متقلبانه» موجب خروج سرقت‌های تعریزی از شمول آن می‌گردد و با عنایت به اینکه شخص (ب) نسبت به وجود طلاها با داخل کیسه زباله جاهل بوده (جهل به موضوع) و آقای (الف) با انداختن طلاها به داخل کیسه زباله مغازه و به نیت ربودن آنها سبب خروج آنها از حیطة تصرفات مالکانه آقای (ج) شده است؛ و از آنجا که در صورت اجتماع سبب و مباشر و اقوی بودن سبب، مسئولیت متوجه مسبب خواهد بود. لذا هیچگونه مسئولیتی متوجه شخص (ب) نبوده و صدور حکم برائت او از ضروریات قانونی است.

حال با توجه به مراتب فوق، با عنایت بر توجه بزه‌های مزبور بر شخص (الف) و اینکه مشارالیه خادم و کارمند طلافروش (ج) بوده، لذا سرقت‌های ارتكابی از ناحیه وی از مصادیق سرقت مشدد و مطابق با بند «۵» ماده (۶۵۶) قانون تعزیرات اسلامی (سارق مستخدم بوده و مال مخدوم خود را

دزدیده... بوده. لذا صدور حکم به محکومیت وی به استناد ماده مزبور و همین‌طور ماده (۴۷) قانون مجازات اسلامی (قاعده تعدد مادی در جرایم مشابه) غیرقابل اجتناب خواهد بود.

سؤال ۳

آقای (الف) با ارائه تصویر سندی به محکمه، علیه آقای (ب) به عنوان جعل امضای وی...

پاسخ:

پاسخگویی به سؤال در دو قسمت جداگانه صورت می‌گیرد:

الف) دعوای کیفری: با توجه به اینکه استفاده از سند مجعول فرع بر احراز جعلیت سند بوده که در مانحن‌فیه به دلیل فقدان ادله اثباتی و عدم ارائه اصل سند جهت استکتاب قرار منع قرار پیگرد آقای (ب) صادر گردیده است. لذا دعوای استفاده از سند مجعول نیز به لحاظ سالبه به انتقال موضوع بودن محکوم به رد خواهد بود.

ب) دعوای حقوقی: در متن سؤال، به عادی یا رسمی بودن سند مورد ادعا تصریحی نشده است و از آنجا که نوع سند مؤثر در کیفیت تصمیم دادگاه خواهد بود؛ بنابراین، بر فرض اینکه سند مورد بحث عادی باشد، چون شخص شخص (الف) با طرح دعوای جعلی علیه (ب) به اتهام جعل امضای وی در ذیل سند آن را انکار نموده است، لذا نمی‌توان از آن سند بهره‌برداری نموده و حکم به نفع (الف) صادر نمود. اما بر فرض اینکه سند متنازع‌فیه رسمی باشد، از آنجا که سند رسمی تا زمان احراز جعلیت معتبر و لازم‌الاجرا است و در مانحن‌فیه نیز به لحاظ ارائه اصل سند جهت استکتاب، جعلیت سند به اثبات نرسیده است؛ لذا در این فرض، صدور حکم بر مبنای آن موافق اصول و موازین قانونی است.

سؤال ۴

آقایان (الف) و (ب) صاحبان واحد تولیدی عروسک، با طرح شکایتی اعلام می‌دارند که تعداد قابل توجهی از...

پاسخ:

در صورتی که جمله «با کمک آقایان (د) و (ه) اقدام به سرقت نموده» را منصرف از عدم دخالت آنها در عملیات اجرایی جرم سرقت تلقی نماییم؛ در این صورت صرفاً شخص (ج) مباشر سرقت بوده و مباشرالیهما (د) و (ه) به عنوان معاونت در بزه معنونه قابل تعقیب و مجازات خواهند بود. بدیهی است در صورت حمل جمله مزبور بر دخالت آنها در عملیات اجرایی جرم، تعقیب آنها به اتهام مشارکت در سرقت تعزیری (در صورتی که جامع شرایط حد نباشد) و در مانحن‌فیه، ماد (۶۵۶) قانون تعزیرات اسلامی مصوب ۷۵ که متضمن شش ماه تا سه سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق است، غیرقابل اجتناب خواهد بود.

و هرچند نظر برخی به غیرقابل مجازات بودن شخص (ج) به لحاظ ساخت کلید برای ارتکاب جرم به استناد ماده (۶۶۴) قانون موصوف (به علت اینکه مقدمه جرم سرقت است) می‌باشد؛ ولی از آنجا که عمل مزبور واجد عنصر قانونی مستقلی بوده و وقوع سرقت بدون ارتکاب بزه مزبور نیز امکان‌پذیر بوده و به عبارتی، مقدمه لازم و واجب سرقت نبوده، بنابراین مشارالیه (ج) از این حیث نیز قابل تعقیب و مجازات خواهد بود.

خدمت پدر از دیدگاه امام زمان (عج)

مرد کارگری (در نجف اشرف) بود که پدر پیری داشت؛ در خدمتگذاری او هیچ گونه کوتاهی نمی کرد، تا آنجا که آفتابه به مستراح پدرش را با خود می برد و منتظر می ماند تا خارج شود و او را به منزل برساند. او همیشه در خدمت پدر بود، جز شبهای چهارشنبه که به مسجد سهله میرفت و در آن شبها به خاطر اعمال مسجد سهله و شب زنده داری در مسجد نمی توانست در خدمت پدر باشد. ولی پس از مدتی ترک کرد و به مسجد سهله نرفت. او پرسید: چرا رفتن به مسجد سهله را ترک نمودی؟ در پاسخ گفت: چهل شب چهارشنبه به آنجا رفتم، آخرین شب چهارشنبه بود. نتوانستم بعد از ظهر زود حرکت کنم، نزدیکی های غروب به راه افتادم، مختصر راه رفته بودم، شب شد و منتهی به راه خود ادامه دادم. یک سوم راه مانده بود و هوا هم بسیار تاریک بود. ناگاه عربی را دیدم درحالی که بر اسب سوار است به سوی من می آید، با خود گفتم: این مرد راهزن است، حتما مرا برهنه می کند، همین که به من رسید با زبان عربی شروع به صحبت نمود و گفت: کجا میروی؟ گفتم مسجد سهله می روم. فرمود: همراه تو چیز خوردنی هست؟ گفتم: نه. فرمود: دست خود را در جیب کن گفتم در جیب چیزی نیست. بار دیگر با تندی این سخن را تکرار کرد. من دست خود را در جیب کردم، دیدم مقداری کشمش توی جیب هست که برای بچه ها خریده بودم و در خاطرم نبود. آنگاه فرمود: اوصیک العود: پدر پیرت را به تو سفارش می کنم. (عرب بیابانی پدر پیر را عود می گوید.) این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس از نظرم ناپدید شد، فهمیدم او حضرت مهدی (علیه السلام) است و راضی نیست خدمت پدرم را حتی شبهای چهارشنبه نیز ترک بنمایم. از این جهت دیگر به مسجد سهله نرفتم و آن عبادتها را ترک نمودم.^(۱)

پی نوشت:

۱- بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۲۴۶.

قابل توجه همکاران محترم قضایی در سراسر کشور

با توجه به اینکه انتقال تجربیات و بیان خاطرات، یکی از عوامل مؤثر در امر یادگیری و آموزش است؛ بنابراین، از کلیه همکاران محترم و پیشکسوتان امر قضا درخواست می‌نماییم که خاطرات قضایی خود را جهت درج در نشریه (پیام آموزش) به آدرس ذیل ارسال دارند. بدیهی است خاطراتی که زودتر به دست ما برسد از اولویت چاپ برخوردار خواهد بود.

سردبیر

آدرس: تهران، سعادت‌آباد، دشت بهشت، جنب تالار دشت بهشت، معاونت
آموزش قوه قضاییه، واحد نشریات، شماره تماس: ۲۰۹۳۶۸۲

تحسین و افتخار بر آن جوان گمنام

مدتی قبل از تشکیل دادسرا، رسیدگی به آخرین پرونده وقت را به پایان برده و صورت جلسه را امضاء کرده بودم و طرفین دعوا نیز در حال خارج شدن از دادگاه بودند. در آن زمان، انبوه پرونده‌ها با حجم‌های متفاوت و پوشه‌های رنگی، هر یک در صف واحدی قرار گرفته و پرونده‌های اعاده شده از کلاسترها و نیز پرونده‌های ارجاعی هر کدام در قسمت دیگری از میز تجمع کرده بودند و همگی در نوبت رسیدگی. چند متهم زندانی که از قبل دعوت شده و دستبند به دستشان بود، با مأموران برای ورود به دادگاه لحظه‌شماری می‌کردند. صدای نجوای عده‌ای پشت در به گوش می‌رسید، در حال تصمیم گرفتن در مورد پرونده قبلی بودم، لحظه‌ای دست از کار کشیدم تا استراحت کنم و برای رسیدگی به سایر امور تجدید قوایی کرده باشم که چشمم به گزارش پرونده می‌افتد، این بار خسته می‌شود. پیرمردی برای خرید، از شهرستانی دوردست، با اندکی سرمایه به تهران آمده، با خرید مقداری جنس از بازار، می‌خواهد

به مغازه کوچک خود رونقی دهد تا موجب نشاط کودکان و راحتی اهالی محل باشد، حرکت کرده تا برکت کسب ماید. اما دریغ... پس از پایان خرید و جمع‌آوری کالاهای آنها را در یک چرخ‌دستی گذاشته تا به مقصد برساند. آن باربر، پس از حرکت، وسوسه می‌شود تا آن مال را برباید، با خود می‌گوید: این پیرمردی فرتوت و ناتوان است و من جوانی برومند، او به بازار و اطراف و اکناف ناآشنا و غریب و تنهاست ولی من تمامی کوی و برزن و راه‌ها خروج بازار را می‌شناسم، اگر با من گلاویز شود تحمل یک مشت سنگین مرا ندارد. اگر او تنهاست، در عوض من چندین دوست هم‌سان خود دارم که شبها با هم نقل مجلسان هنرهایی است که در روز داشته‌ایم؛ سرانجام تصمیم خود را عملی می‌سازد. پیرمرد بیچاره، چشم به افق دوخته مگر کسی او را دریابد و درد او را بپرسد؛ اما افسوس! بازار است و محل رد را نمی‌پرسد، مرهم به زخمی نمی‌گذارد، مادر به فرزند خود توجه ندارد، بدن ضعیف فرزند به این سو و آن سو می‌خورد، گویا صحرای محشر است و ورود به عرصه عرفات. پیرمرد خیلی زود متوجه می‌شود که حدسش درست بوده. آن جوان بی‌رحم تمام سرمایه‌ای که با هزاران امید، آرزو، زجر و سختی تهیه شده بود، به ناگاه چون گرگی درنده ربوده و اکنون احتمالاً مشغول بلعیدن آن است. صدور دستورات قضایی پس از استماع شکایت که نه، پس از زناهای پیرمرد، شروع می‌شود. تحقیق و بررسی، چهره‌نگاری، شناسایی سارق بی‌رحم در محل، به تمامی بنگاه‌های باربری مراتب منعکس می‌گردد و... پیرمردی نالان و ناراحت می‌رود. برای مدتی به فکر فرو رفته که چه باید می‌کردم، که دردمند یکی نیست، افراد نالان چون او بسیارند. به کارم ادامه دادم...

چند روز گذشت. کم‌کم این ماجرا در ذهنم محو شد؛ چرا که از آن روز به بعد با ده‌ها موضوع که تنها یکی از آنها برای اشتغال فکری و روحی یک ماه کافی است، برایم پیش می‌آمد. اما مدتی بعد، پرونده آن پیرمرد در میان انبوهی از پرونده‌های دیگر روی میز خودنمایی کرد؛ انگار با زبان بی‌زبانی می‌گفت: آخر به فکر من درمانده هم باشید! پرونده را گشودم تا رسیدگی کنم، اما این بار دیگر پیرمرد میامده بود، آن لحظه حضورش، با آن ناله‌ها و پیکر ناتوان، در ذهنم رژه می‌رود، با خودم فکر می‌کردم که شاید این درد و شوک ناشی از ربودن سرمایه، او را عاجز کرده و از پای افکنده باشد؛ سریعاً ادامه گزارش رسیده را که ضمیمه پرونده بود، خواندم.

یکی از دستورات صادر شده نتیجه بخش بود؛ از آنجا که مال حلال است و خداوند یار و یاور مظلوم است؛ آرای یکی از بنگاه‌های حمل‌ونقل کالا، در فهرست کالاهای ارسالی خود، مربوط به چندین روز پیش مشخصات کالاهایی را ثبت کرده که برای یکی از شهرستان‌ها ارسال شده. نام و آدرس

فرستنده مشخص شده و جالب آنکه نام گیرنده کالا را در محل نیز در همان قسمت فرستنده کالا قید کرده است. دستورات بعدی را صادر کردم؛ نیابت قضایی برای شناسایی مجرم، تصویر چهره نگاری شده از رباینده مال نیز ضمیمه نیابت شد. پس از مدنی، متهم دستگیر شده و به دادگاه اعزام شد. شاکی را نیز احضار کردم. روز موعود، پرونده را گشودم، نیازی به مطالعه نیست، چرا که هرچند، هر روز با دهها موارد مشابه سرو کار دارم اما هر یک جای خود را در ذهنم باز کرده. این بار متهم و شاکی هر دو حاضرند. طرفین را به دادگاه فراخواندم، حدس و گمانم درست بود، چرا که اعتقاد دارم هیچ جرمی اتفاق نمی‌افتد مگر آنکه خداوند بخواهد که آثاری از آن برای کشف حقیقت به جا بماند، تمامی فکر و اندیشه و حساب تبیهکاران نادرست درآید.

متهم پس از اندکی انکار، وقتی با چهره شکسته پیرمرد مواجه شد، پذیرفت که سرقت کرده است و مال مسروقه را به محل ارسال کرده و در آنجا تحویل گرفته است. مجدداً وقایع را از پیرمرد می‌پرسم، می‌گوید: در آستانه جان دادن بودم، غریب و تنها، تمامی فکرها را از سر گذراندم، پیش خودم گفتم شاید یکی از فروشندگان کالاهایم این چرخ از خدا بی‌خبر را بشناسد، او تمامی کسب و کار خود را رها کرد و گوش به شنیدن درد جان سوز من سپرد؛ حتی مشتری‌های او نیز پس از معطلی رفتند. گویا آن جوان فروشنده با خود فکر می‌کرد که حالا وقت عمل است؛ نصیحت و افسوس دردی را دوا نمی‌کند، فرصت را غنیمت شمرد تا به غصه ندامت و پشیمانی دچار نشد، اگر این پیرمرد را رها کنم و او به دور از چشم من و در این شعر غریب به گوشه‌ای بیافتد و نفسی که به سختی از کالبد وجودش بیرون می‌آید قطع گردد، آیا من به جای او بودم چه برخوردی با من می‌شد؟ مگر نه اینکه من جوانی چون سایر رادمردان این مرز و بومم که از جان خود گذشتند؟ درست است که بازار محل رد و بدل شدن پول و کالاهای رنگارنگ است، اما هنوز هم گاهی از گوشه و کنار آن، عطر و بوی فتوت و مردانگی به مشام می‌رسد. او تنها بیست سال دارد، آبی خنک به پیرمرد می‌دهد و می‌گوید: (تمامی اجناسی را که از مغازه من خریداری کرده‌ای مجدداً تهیه و بسته‌بندی می‌کنم و به تو می‌دهم).

آری، به سرعت و شوق و اندیشه انجام کار از مغازه‌های دیگران را می‌گیرد و به همان مغازه‌ها می‌رود و تمامی اجناس را بسته‌بندی می‌کند و بعد غذایی گرم با پیرمرد می‌خورد و او را به همراه

کالاهایش به شهرستان خود راهی می‌کند. پیرمرد می‌گوید: صاحب آن بار سرقت شده من نیستم، بلکه جوان گمنامی است که تمامی این اموال را دوباره برای من تهیه کرد و تحویل داد. دستور جدید صادر می‌شود و متهم به زندان معرفی می‌گردد. جوان را احضار کردم و متهم را نیز از زندان خواستم. این بار دیگر پیرمرد حضور ندارد، آن جوان کاسب می‌گوید: در آن موقع خود را در مقابل احساس پاک پیرمرد مسئول دانستم، هرچند خوم کارگر هستم و تأمین این هزینه برای دشوار بود، اما با خود گفتم، حال که اعتبار دارم و فروشندگان دیگر مرا می‌شناسند، پس، از آبرویم خرج می‌کنم و به زودی وامی گیریم و اقساط آنها را می‌پردازم؛ در عوض مجدداً لبخند پیرمرد می‌نشانم و فرزندان او را خوشحال می‌سازم. از این معامله راضی هستم و چشم داشتی به آن کالاها ندارم. متهم با شنیدن این ماجرا ساکت بود و فقط اشک می‌ریخت. با خود ایشیده‌ام، این است خدمت رسانی به محرومین در سال خدمت رسانی به مردم. و باز من ماندم و جمع بین نقیضین.

پی‌نوشت:

۱- عبدالکریم سهرابی، رئیس شعبه ۱۰۰۳ مجتمع قضایی ولی عصر «عج»

فراخوان مقاله

(همکاران محترم قضایی در سراسر کشور)

پس از انتشار دو پیش شماره اول و دوم و شماره اول و دوم نشریه (پیام آموزش)، همکاران بسیاری از سراسر کشور به وسیله نامه و نمابر ما را مورد عنایت و الطاف فراوان خود قرار داده و ضمن تقدیر و تشویق دست‌اندرکاران نشریه پیام آموزش، نواقص و کاستیها را یادآورد شده و در این میان، مطالب و مقاله‌هایی را برای ما ارسال داشته‌اند، که لازم است در همین جا از کلیه این عزیزان تشکر و قدردانی نماییم، و نیز متذکر شویم کسانی که مقاله یا مطالب علمی و کاربردی برای نشریه ارسال می‌دارند، مقالات آنان پس از بررسی اظهارنظر در هیأت تحریریه به چاپ خواهد رسید و سپس مقالات مزبور جهت احتساب به عنوان آموزش غیرحضوری به اداره کل آموزش و ضمن خدمت ارسال می‌شود تا مؤلف مقاله از امتیازات آموزش غیرحضوری بهره‌مند گردد. بنابراین، از آنجه که این نشریه به شما خانواده قضایی کشور تعلق دارد و ما نیز تنها خدمتگزاران کوچکی هستیم که در راه رضایت حق تعالی و خرسندی شما را خواهیم، اکنون که به حول و قوه الهی سومین شماره نشریه (پیام آموزش) به حضورتان عرضه می‌شود، مدیریت نشریه از کلیه کسانی که توانایی و تجربه کافی در زمینه تحقیقات و پژوهش‌های حقوقی و قضایی را دارند، به منظور ارائه مقالات و مطالب مفید و ارزنده که در جهت رشد و شکوفایی علمی و تحقیقاتی نشریه ثمربخش باشد، یاری می‌طلبد. لذا کسانی که برای همکاری آمادگی لازم را دارند، می‌توانند مقالات خود را - حتی‌الامکان با خط خوانا یا به صورت تایپ شده - به آدرس: تهران، خیابان اوین، دشت بهشت، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، دفتر نشریه (پیام آموزش) ارسال دارند. قبلاً از همکاری و همیاری شما عزیزان سپاسگزاریم.